مبانی عرفان امامیه

(نصوص الأعراف)

اسرار چهارده معصوم

****

Principles of Islamic Theosophy

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: **مبانی عرفان امامیه (نصوص الأعراف)**

مؤلف: **علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف: **تابستان** 1394 **ه .ش**

تعداد صفحه: 117

فهرست عناوین

بسم الله الامام المبین

مقدّمه: معنای امامت

حدود سی سال است که در جستجوی شناخت و کشف حقیقت امام و امامت و مقامات و تجلیات ویژهٔ یکایک دوازده امام و چهارده معصوم شبانه روز غرق در تفکر و حیرتم و این مکاشفه در رأس همه آرمانهای عرفانیم قرار داشته است، هرچند که محور اکثر آثارم بخصوص در دهه اخیر چیزی جز امام شناسی نبوده است زیرا هر چه از معنویت و معرفت و هدایت دارم از این خاندان بوده و نقطه عطف زندگی معنویم یعنی واقعه نزول روح نیز مترادف و مصادف دیدار با امام زمان بوده است و آن روحی که بر بنده نازل شد روح ولایت ائمه اطهار(ع) بود که در شب عاشورا از جانب مولایم حسین(ع) بسویم آمد در محرم ۱۳۷۴هـ.ش! تا اینکه هفته پیش در نیمه تیرماه ۱۳۹۴ در سفری بسوی ارض ملکوت در جنگل مازندران در همان شب اول ورودمان بر آستانه دربی از این ارض واسع الهی و قلمرو زیست امام زمان و ارواح طیبه معصومین قرار گرفتیم و چادر زدیم که به وقت نیمه شب تب شدیدی بر من عارض گردید که بناگاه گروهی را بر درب چادر و بالای سر خود یافتم که به عیادت و دیدار آمده بودند و شفائی نیز بهمراه داشتند و مرا شفا دادند و سپس به بنده گفتند که کل زندگی مرا چهارده معصوم اداره و رهبری می کنند و آنها نیز از جانب چهارده معصوم مأموریت داشتند که بسویم آیند و این شفا و حمایت را به بنده برسانند. با این واقعه حجّت بر من کامل شد و اراده ام در تبیین حقیقت وجودی چهارده معصوم در جهان هستی و تاریخ بشر و ولایت الهی به حد یقین رسید و این رساله حاصل این یقین و پیام مستقیم از چهارده معصوم(ع) است که کل زندگانیم تحت الشعاع ولایت و شفاعت و هدایت و حمایت و ارادتشان قرار داشته است. پس اگر چنین است نزدیکترین و محسوسترین و مطمئن ترین روش شناخت چهارده معصوم برای بنده همان خودشناسی زندگیم و معرفت بر هویت معنوی خویشتن است. هرچند که علاوه بر این هم خود معصومین فرموده اند که: هر که خود را شناخت امامش را شناخت! بخصوص آن خودی که کل زندگیش را عاشقانه وقف مکتب و ولایتشان کرده و از حمایت آنها برخوردار بوده است و جز این معنا و هویتی ندارد. پس این رساله نیز کتابی دگر و برتر و کاملتر در باب معرفت نفس خود این بنده است خودی که جز ولایت و هدایت و حقیقت ائمه هدی مابقی عدم است و ظلمت!

پس بایستی چهارده درب از دل من بسوی حقیقت چهارده گانه معصومین گشوده شود که چهارده اسم و نور ذات پروردگارند که به احدیت او تأویل می شوند که فطرت الهی انسان است که فرموده که انسان را از فطرت خودش آفریده است. و چهارده معصوم وجوه چهارده گانه خداوند در عالم وجودند و هر یک وجهی از حضرت رب بسوی خلق میباشند همانطورکه هر امامی مظهری از ربوبیت خداوند است که در این باب در سائر آثارمان به تفصیل سخن گفته ایم و عارف کاملی چون ابن عربی هم علیرغم تعلقش به مذهب اهل تسنن (به لحاظ مذهب پدری)، امامان را مظاهر حضرت رب در عالم دانسته است در فتوحات مکیّه!

از خود معصوم(ع) آمده شیعیانی که مرید و حامل ولایتی از ایشان هستند خداوند آنان را از طینت امامان می آفریند و این برترین درجه از خلق جدید عرفانی در مذهب امامیه است. از این منظر نیز خودشناسی شیعیان حقیقی عین امام شناسی آنهاست. و این برترین نعمت و کرامتی است که از آن شیعیان مخلص می باشد که بر ولایت امام زندگی می کنند و این عالیترین درجه از عرفان نفس و سیر الی الله است و کوتاهترین راه هدایت! زیرا این شیعیان عارف همان کسانی هستند که بقول امام باقر(ع)، محل ظهور تجلیات امامان در عرصه غیبت می باشند: ما معانی خداوند هستیم و ظهورش در شما شیعیان!

خداوند اراده فرموده که از عدمیّت خروج نماید و خود را به عرصه ظهور و عرفات برساند و خویش را به غیری بشناساند. خروج و ظهور و معرفی و شناساندن خود به غیر خود، کل علت و اساس و راز آفرینش عالم و آدم است. همانطور که دوگانگی بزرگترین و محوری ترین مسئله و راز قلمرو ادراک و معرفت است: دوگانگی خویش و غیر، وجود و عدم، خالق و مخلوق! "گنج نهانی بودم که به عشق آمدم تا خود را بشناسانم پس جهان را آفریدم و بدینوسیله خود را شناساندم و مرا شناختند." حدیث قدسی-

و انسان آن غیری است که قابلیت شناخت خداوند را دارد زیرا خداوند این غیر را خویش خود ساخته است زیرا صورت و سیرت و روح و اراده و اسماء و صفات و کلمات خود را به او بخشیده و او را عین خود ساخته است. پس انسان فقط از طریق شناخت خودش، خدایش را می شناسد خدائی که دیگر غیر انسان نیست بلکه خود خود انسان است. و همه عناصری از آفرینش که خداوند از خودش به این غیر بخشیده است عناصر عرفانی و علمی و ادراکی و شناخت شناسی هستند از حواس پنجگانه، هوش، عقل، قلب، روح، اراده و بالاخره صورت و شکل! اینها عناصر ذاتی وجود پروردگارند تا انسان به یاری آنها وجود نهانی و غیبی خداوند را در خودش عینیت و فعلیت بخشد و وجود محض و مطلق ذات الهی را در خویش موجود سازد و این موجود کامل الهی امام نامیده میشود و این خلقت خدا از انسان و خلقت انسان از خدا، امامت نامیده می شود و هر که دست اندرکار چنین آفرینشی باشد در ولایت الهی امامان قرار دارد و بواسطه امامان یاری می شود تا این آفرینش الهی را در خود به سامان برساند.

پس امامت وادی تحقق مقصود خدا از آفرینش است که وادی یاری متقابل بین انسان و خدا یا وجود و عدم است.

آدم، عدمی است که وجود یافته است و خداوند هم وجودی است که بر جای عدم نشسته است و این همان واقعه خلافت و جایگزینی انسان و خداست. و انسانی که تلاش می کند این حقیقت را دریابد و در جهت یگانگی این دوئیت تلاش میکند در وادی ولایت الهی و امامت وارد شده است و به یاری با خداوند قیام کرده است و خداوند هم یاریش می کند. این تنها راه و روش رشد و کمال و تعالی انسان در جهان هستی است و به غیر از این هیچ راه رشدی نیست. راهی که ظاهرش شریعت است باطنش طریقت است و غایتش هم حق یگانگی انسان و خداست. ظاهرش تقوا و باطنش عرفان نفس است و حجت های کامله این امر هم امامان معصومند!

پس امامان معصوم از انبیای سلف تا اولیای آخرالزمان در دین محمد(ص) جمله خلفای کامل و موحدین و یگانه شدگان واصل و اسوه ها و پیشوایان و هادیان سائر مردمان بسوی چنین جایگاه و مقامی از وجود و ظهور حق هستند: چهارده امام نبوی که از آدم آغاز شده و به عیسی(ع) ختم می شوند که حضرت مریم(ع) جمال واحده این عصمت نبوی است: آدم، ادریس، نوح، ابراهیم، اسماعیل، موسی، الیاس، یونس، هود، یوسف، داود، سلیمان، عیسی و مریم! و چهارده امام ولوی که با محمد(ص) رسول خاتم آغاز شده و با قائم آل محمد کامل می گردد که حضرت فاطمه(ع) جمال واحده این عصمت ولوی است: محمد(ص)، علی، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن، محمد و فاطمه! امامان ولوی (محمدی) باطن امامان نبوی هستند. امامان نبوی از راه اخبار و آیات و الهامات و تعلیمات ملکی و جبرائیلی و آیات و معجزات بیرونی در آفاق و افلاک به امامت و کمال توحید رسیدند ولی امامان ولوی (محمدی) از راه باطن و عرفان نفس و فطرت الهی و سیر در انفس به امامت و یگانگی رسیدند. در این باب احادیث کثیری از رسول خاتم آمده است و لذا امامان محمدی را مظهر و بارانداز و جامع نبوتها خوانده است و ظهور نوری از وجود امامان محمدی که انبیای سلف را هدایت می کرده است. و لذا امامان محمدی هر یک بر هویت و قلب یکی از انبیای مرسلی هستند که به مقام وحدت و امامت رسیده بودند. پس این چهارده، ظهور انفسی و ارضی و باطنی آن چهارده هستند.

آنچه که از وجود الهی به غیر(عدم) بخشیده شده بود اینک بایستی خودی شود و از ذات بجوشد در جریان سیر و مجاهدتهای عرفانی! این همان ظهور آسمان از زمین است: "آنچه که در آسمان وعده داده شده بودید در خود شماست چرا نمی نگرید و ملکوت زمین و آسمانها را نمی بینید." آیاتی از قرآن-

جهان هستی و هفت زمین و آسمان و کل کائنات و افلاک لامتناهی کارگاه انتقال وجود از خداوند است به آدمی که عدم است. یعنی جهان هستی ماهیتاً انسانی است و لذا بقول الهی در تسخیر انسان است زیرا جهت آفرینش انسان پدید آمده است که ظهور آن گنج پنهان حق است. و امامان اسوه ها و مظاهر و راهنمایان مردمان بسوی ظهور وجود از عدم آدمی هستند و خودشان مظاهر کل این ظهورند.

جهان هستی در هفت زمین و آسمان و هر آنچه در آنها و بین آنهاست به انبیای سلف که نخستین مؤمنان کامل بودند به درجاتی وجود بخشیده است که کاملترینشان انبیای مرسل و صاحب امامت و خلافت هستند که در قرآن کریم ذکرشان آمده است. در دوران ختم نبوت و آخرالزمان ارواح طیبه این امامان مرسل به یاری مؤمنان محمدی آمده و از درونشان آنان را به ذات وجود حق رهنمون می سازند از وادی عرفان نفس! نخستین کاملان وجود حق همان امامان محمدی از اهل بیت او هستند که معروف به دوازده امام می باشند.

سیر از آدم تا عیسی، سیر نزول روح خدا در بشر و ظهور و تجلّی این روح از بشر است که این سیر کمال نبوت و تأویلش به امامت است که غایت این تأویل و تحویل و تجلّی روح از بشر در عیسی مسیح رخ نمود که به اسم هم روح الله بود و امام کامل نبوی!

از آدم(ع) تا ابراهیم(ع) و از ابراهیم تا عیسی(ع)! ابراهیم نقطه عطف نبوت است و سرآغاز امامت! حضرت آدم ابوالبشر(ع) روحی را که از خدایش یافت در صورت حوا متجلّی ساخت و به پرستش او درآمد و نسبت به پروردگارش دچار شرک شد و به وسوسه ابلیس از قلمرو امامت و خلافت خدادادی و فطریش ساقط شد و از بهشت که محضر حضرت حق بود اخراج گردید. این شرک و حواپرستی در انبیای الهی تا حضرت ابراهیم به اوج رسیده و بواسطه امتحانات الهی که ابراهیم در آنها پیروز آمد درهم شکست و ابراهیم حوای محبوبش یعنی هاجر را نفی بلد نمود و با کودک خردسالش در صحرای سوزان حجاز تبعید کرد و بالاخره پس از سالها بسوی آنها بازگشت تا پسر جوانش را برای خدایش ذبح کند. و بدینگونه عشق و ولایت الهی را در خویشتن برای خدایش خالص ساخت و از هر شرکی منزه نمود و نخستین امام و خلیفه کامل حق شد. در این ذبح و جهاد عظیم و شرک سوز نه تنها نخستین آدم به وجود کامل الهی رسید که ابراهیم بود بلکه نخستین حوا هم از این اقدام آدم به وجود کامل الهی و ولایت حق و امامت رسید که هاجربود. و بدینگونه این دو مظاهر ذوالجلال و ذی الجلال پروردگار شدند یعنی تجلی مذکر و مؤنث از احدیت حق! "خداوند شما را از مذکر و مؤنث آفرید تا او را به یادآورید." قرآن-

خداوند، آدم را از نزد خودش آفرید و همه چیزش را به او داد و غیری را عین خویش نمود که این غیرت الهی همان مادیت عالم و آدم است یعنی خاک! و گوئی که فقط خاک عالم و آدم است که امری جدید است و از جنس ذات حق نیست. ولی با اینحال سجده و صلوة و عبودیت آدم بر خدایش جز بر این خاک نیست و همچنین آئینه لقای الهی بر آدم هم جز این خاک نیست. و همه دوئیت های آدمی از خاک است و تا این خاک عین ذات حق نگردد و الهی نشود شرک از میان نمیرود. و دین و شریعت انبیای الهی هم جز این مقصودی نداشته است همانطور که کل معنا و ماهیت و قلمرو ربوبیّت پروردگار بر بشر و در بشر و با بشر هم خاکی است یعنی ترابی است. و اسم "رب" از تراب است و تراب از رب است. و فقط بواسطه عبودیت در این تراب است که عبودیت بنده به ربوبیّت میرسد و این وقوع مقام امامت است و لذا ما امام را مظهر اسم "رب" می دانیم.

شرک آدمی تماماً حاصل تشبیه و تشریک و تمثیل و قیاسی است که از حضور خداوند در عالم خاک برمی تابد و اینست که شرک جز از ایمان برنخاسته است: مشرک نشد الا کسی که ایمان آورد. قرآن- کفر ابلیس هم برخاسته از ربوبیّت ترابی آدم بود. یعنی این عبودیت ربوبی و ربوبیّت عبادی را درک نکرد و کافر شد: ای ابلیس من چیزی را می دانم که تو درک نمی کنی. قرآن- یعنی کفر شیطان و شرک انسان مؤمن هر دو حاصل عدم درک درست این یگانگی عبودی- ربوبی است یعنی تجلّی حق از خاک!

"و لیس کمثله شی" قرآن- فهم و ترجمه این آیه کبیر الهی عموماً نادرست بوده است. معنایش بطور دقیق طبق لفظ عربی اینست: نیست مثلِ مثل او چیزی! "کمثله" یعنی مثل مثل او! زیرا حرف "ک" دقیقاً بمعنای "مثل" است. زیرا در آیه دیگر آمده است که: خداوند را در زمین و آسمان مثل اعلائی است. (قرآن)- پس خداوند در جهان هستی مثل هائی قابل رؤیت دارد. ولی شبیه این مثل های اعلای الهی ممکن نمی شود. یعنی تجلیات الهی در زمین و آسمان و آفاق و انفس قابل تکرار نیست نه برای خود اهل شهود و نه برای دیگران! یعنی تجلیات او بی تا و نامکرر است. این کشف از برکات این رساله بود که برای خود این بنده هم اینک رخ نمود یعنی راز "کمثله": مثلِ مثل او!

پس هر چیزی در نظر اهل شهود مثل اوست ولی این مثل شهودی مطلقاً قابل تکرار در هیچ مکان و زمان دیگری نیست یعنی قابل تصرف نیست. یعنی قابل تنفیس نیست. پس هر مثل شهودی که رخ می نماید سبوح و قدوس است. و این سرّ تراب است که از نور عبودیت بنده رخ می نماید این همان چیزی است که ابلیس درک نکرد و لذا خلافت آدم(ع) را بدلیل خاکی بودنش انکار نمود و کافر شد: من از آتش نابم و او از خاک و لجن است! قرآن-

پس غیریت آدمی از تراب (خاک) است و این تراب با ربوبیت الهی است که خویش می شود و نور می گردد که این تبدیل خاک به نور و تحول غیر به خویش و تبدیل عدم به وجود از برکت عبودیت بنده است بقدرت ربوبیت حق! "پروردگارا نورمان را برایمان کامل و تمام فرما" قرآن- "خدایا مرا همه نور کن" رسول خاتم(ص)- یعنی غیریت و دوگانگی را از میان بردار و منیت خاکی مرا فنا کن و همه تو باش! و بدینگونه هر خاکی مثل او و عین او می گردد و تکرار نمی شود: لیس کمثله شی! چون با تکرارش منی و غیر می شود! زیرا هیچ غیری جز من و منیت بشری نیست!

ولی این نکته را نیز باید درک کرد که این خاک عالم و آدم که تنها منشأ غیریت و بیگانگی و عدمیت مخلوق است تماماً تجلّی خویشیت حق است. یعنی اگر خداوند صورت و سیرت و روح و اسماء و کلمات و امر و علمش را به غیر نبخشیده بود خاکی پدید نمی آمد. این خاک تماماً حاصل غیر کردن خویش است و خویش ساختن غیر! پس امری مقدستر و مهمتر و عالیتر از خاک نیست. و ابلیس هم بدلیل سجده نکردنش بر این خاک بود که کافر شد! زیرا خاک عصاره آن ظهور از غیب است و صحرای عرفات و شناخت آن گنج نهان است که عیان شده است. این خاک مظهر کامل بود نبود است یعنی مظهر کلمة الله: ال لا ه! پس عصاره امامت و امام شناسی در خاک است. عرفانی جز عرفان خاک نیست. رب شناسی تماماً از تراب شناسی است که عین خودشناسی انسان است. و امامت از چنین عرفانی حاصل می آید و عین آن است.

خداوند آدم را از خودش آفرید، آدم نیز حوا را از بطن خویش پدید آورد و حوا هم فرزندانش را از بطن خودش آشکار کرد و همه این مخلوقات نسبت به آفریننده خود کافر شدند: آدم نسبت به خدایش، حوا نسبت به آدم و فرزندان هم نسبت به والده خویش! و همه این کفرها و انکارها و عداوتها بدلیل عدم شناخت خاک خویش است. خاک نشناسی وجود، راز کفر است.

خاک، غیری است که مهد ظهور خویش است عدمی است که مهد ظهور وجود است. این مهد امامت است که جز معرفت نفس روشی دیگر برای شناخت ندارد. زیرا معرفت نفس کارگاه تأویل و تحویل و تبدیل عدم به وجود است و غیر به خویش و مخلوق به خالق و تراب به رب!

و اینست که در قرآن کریم امامت ابراهیم را حاصل علم تأویل می یابیم تأویل کلمات و مشاهدات (رویاها)! تأویل معانی و امثال! تأویل آیات و بینات! این همان تأویل من به اوست. این همان علم تسبیح است که علم امامت است.

همانطور که خداوند از طریق تسبیح ذاتش، خویش را غیر نمود و در غیر عیان و شناخته شد انسان هم از طریق تسبیح خاک خویش برای خداوند و از طریق تأویل من به او، شاهد مثل اعلای پروردگار در خاکیان می شود و خود را در جهان شهود میکند خود الهی را! و اینست که لقای الهی در هر درجه ای جز لقای جمال خویشتن نیست. و اینست که خودشناسی و خداشناسی و امام شناسی واقعه ای واحد است.

جامع و کمال تأویل ابراهیمی در همسر و پسرش محقق شد که این هر دو محبوبش را برای خدا تسبیح و تأویل نمود و امام شد و از آنجا که هاجر و اسماعیل هم در این تأویل عظیم ابراهیم را یاری کردند به امامت وجود خویش نائل آمدند. ولی تسبیح و تأویلی کاملتر و جامعتر و وجودی تر از این همانا کار کبیر حضرت مریم(ع) است که کل وجودش را بیواسطه غیری، تأویل نمود و تعیّن این تأویلش وجود عیسی مسیح است که روح الله است که خاتم و اکمل ولایت و امامت نبوی است. و لذا حضرت مسیح(ع) تنها انسانی است که مادرزادی پیامبر و امام است و از همان کودکیش مرده، زنده می کند و بلکه بدست خود می آفریند همانطور که طبق روایت با گِل پرنده ای ساخت و آن پرنده پرواز کرد.

حضرت مریم(ع) پس از آنکه کل خاندان و مادرش را تسبیح و تأویل نمود عاقبت بخودش رسید و در تسبیح و تأویل خودش به روح القدس رسید. زایمان مسیح عین تأویل حواست که آدم را از خودش آفریده است و مسیح جمال کمال تسبیح و تأویل مریم است. چنین مقامی از علم تسبیح و تأویل و امامت وجود تا قبل از مریم نصیب هیچ مرد یا زنی نشده بود. مریم زنی بود که به کمال تأویل خاک خویش رسید که جمالش مسیح است که تعین روح الله است. مریم کاملترین انسان تاریخ از آدم تا عصر خودش می باشد. مریم، غیری بود که خویش را از بطن خویش بی هیچ واسطه ای آفرید و زائید. مسیح، ظهور ذات مریم است. مسیح و مریم ظاهر و باطن یکدیگرند!

و دین محمد و حقیقت محمدی و امامت محمدی از این کمال نبوی- ولوی یعنی از رابطه مریم و مسیح آغاز شد که جامع همه نبوتها و ولایتها و امامتهای ماقبل خویش است و لذا جامع کلمات الهی و تأویلات این کلمات است و لذا مظهر چهارده امام ماقبل خویش است از آدم تا مسیح! و اگر مسیح فرزند مادر خویش است و پدری ندارد جز روح خدا، محمد گامی فراتر رفته است یعنی فرزند دختر خویش است و لذا فاطمه را مادر خود می خواند. همانطور که علی(ع) هم فرزندانش را به فاطمه نسبت می دهد و نه خودش! یعنی همه فرزندان فاطمه همچون مسیح(ع) بدون واسطه از ذات فاطمه تأویل و تعین یافته اند زیرا علی مظهر تسبیح و تأویل مطلقه است و خود بوتراب است و نه تراب! و لذا همه فرزندان فاطمه هم مسیحائی و روح الله هستند! و فاطمه، مریم آخرالزمان و عرصه قیامت است. به بیان دیگر همانطور که خود علی(ع) ادعا کرده خودش به جسم روح الله است و لذا همه فرزندان فاطمه مسیحائی هستند. در این معنا بمان!

"اوست خدائی که هفت آسمان و نیز هفت زمین به مانندش آفریده و امرش را بین آنها فرود می آورد تا بدانید که او به هر کار محالی قادر است و به علمش به هر چیزی محیط است..." قرآن- این هفت زمین آسمانی مخلوق عروج پیامبرانی است که به این آسمانها بالا رفتند و به درجات امامت رسیدند. پس امامت را آسمان و زمینی است و لذا امامان آسمانی داریم و زمینی! انبیائی که معراج نمودند که عروجشان عین واقعه تأویل است و به درجاتی از امامت نائل آمدند همان امامان آسمانی هستند. و لذا هر یک از این انبیای ولوی در کنار خود یک امام زمینی دارند همچون حضرت شیث در کنار آدم، سام در کنار نوح، اسماعیل در کنار ابراهیم، یوشع در کنار موسی، یوسف در کنار یعقوب و.... علی در کنار محمد! و بدینگونه است که به تعداد آسمانها و زمین های آسمانی هم امام و امامت داریم در درجات! و اینست که تعدادشان چهارده است هم در آسمانها و هم بر زمین! و این حقیقت را برخی از مؤمنین بدرستی درنیافتند و گاه به تفرقه و انحراف رفتند همچون فرقه اسماعیلیه که موسوم به هفت امامی می باشند. اینان تداخل و وحدت هفت آسمان و زمین را درنیافتند که به تعداد چهارده می شود.

همواره یکی از این امامان به مثابه تاق هفتم آسمان امامت است و یکی هم کف هفتم زمین امامت است. و آنکه مقیم آسمان هفتم است محمّد(ص) است و آنکه مقیم زمین هفتم است علی(ع) است. و مابقی امامان در این فاصله قرار دارند که اول و آخر و ظاهر و باطن و آسمان و زمین امامت و ولایت و وجود را بهم وصل می کنند و در این فاصله درسیر و رفت و آمد می باشند. همانطور که رسول خدا در معراجش به آسمان هفتم همه این امامان نبوی را در طبقاتی از آسمان دیدار فرمود.

و امّا امامت نبوی- آسمانی دارای جمال واحده ذی الجلالی پروردگار است که حد کمالش حضرت مریم(ع) است. و امامت ولوی- زمینی هم دارای جمال واحده ذی الجلالی حق است که حدّ کمالش حضرت فاطمه(س) است. همانطور که مریم(ع)، مادر روحانی و آسمانی مسیحیت است و فاطمه(ع) هم مادر روحانی و عرفانی محمّد و آل محمّد است.

هفت زمین آسمانی عرصه قیامت آخرالزمان است و لذا امامان این هفت زمین آسمانی (ارض ملکوت- رضوان) هم امامان قیامت می باشند: "و در آن روز هر چه در زمین و آسمان است پروردگارش را بروز می دهد." قرآن- و این بروز و ظهور وجه الله است از وجود ائمه معصومین که در فاصله دو قطب محمد و فاطمه قرار دارند که این امر از آن شیعیان عارف و مخلص هم می شود که در جریان خلق جدید و تأویل وجودیشان به طینت امامان خلق می شوند که در هر درجه از این آفرینش امامی، به یکی از انبیای ولوی و امامان معصوم اتصال دارند در قلوبشان!

محمد(ص) تنها پیامبری بود که به بالاترین آسمانها یعنی آسمان هفتم عروج نمود و سپس به زمین و درک اسفل السافلین بازگشت و این بازگشت همان قلمرو خلق هفت زمین آسمانی است و دوازده امام که انسانیت و خاک تأویلی آسمانهایند همانطور که کائنات هم بر دوازده فلک استوار است که بدون آن فرو می ریزد. همانطور که در قرآن و احادیث و ادعیه این معنا مذکور است که خداوند آسمانها را بواسطه امامان برپا می دارد و لذا هرگاه آخرین امام از عالم ارض عروج نمود آسمانها فرو می ریزند و زمین اهلش را می بلعد و این قیامت کبراست.

باید بدانیم که شش آسمان بر آسمان اول که آسمان دنیا و کائنات و کهکشانها و افلاک است مستقر و متّکی می باشد و آسمان افلاک هم بر منظومه شمسی استوار است که مصداق هفت زمین آسمانی هستند: خورشید، عطارد، زهره، زمین، زحل، مریخ، مشتری! که بهمراه اقمارشان می شوند چهارده تا! که خورشید مظهر آسمان هفتم است که آسمان محمدی می باشد و ماه هم که نزدیکترین ستاره به زمین است مظهر تمامیت آسمان اول که علی(ع) است که بوتراب است یعنی پدر روحانی- عرفانی خاکیان!

سرّ زمینهای آسمانی و آسمانهای زمینی همان راز چهاردهی شدن هفت زمین و آسمان است و راز محمد- علی بودن همه امامان و همه ارکان جهان هستی!

پس هر یک از امامان دارای دو وجه محمدی و علوی هستند (شمسی و قمری) ولی حیات دنیوی هر یک و یا در هر مرحله از حیاتشان با یکی از این دو وجه خود با مردم تعامل می کنند: محمدی یا علوی، رحمانی یا نعمانی، شمسی یا قمری، مشرقی یا مغربی!

و شیعیان و اولیای این امامان معصوم در عرصه غیبت هم با یکی از این دو وجه خود با مردم روبرو می شوند که معمولاً وجه غالب همان وجه رحمانی و محمدی است و آنانکه با وجه علوی خود زیست می کنند عموماً از چشم ادراک و شناخت خلق پنهانند.

همانطور که پدر و مادر روحانی مؤمنان عرصه نبوتها که هنوز بر قیامت آخرالزمان و حقیقت محمدی وارد نشده اند و ختم نبوت را درنیافته اند همانا مریم(ع) و عیسی(ع) هستند پدر و مادر روحانی- عرفانی مؤمنان حقه محمدی هم محمد و علی هستند: سوگند به مردی که می زاید. قرآن-

همانطور که محمد و دینش شناخته نمی شود الا به علی(ع)، علی و امامتش هم شناخته نمی شود الا بواسطه شیعیان مخلص و عارفانش که بر خلق جدید عرفانی وارد شده و بر طینت معصومین خلق می شوند: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما شیعیان. امام باقر(ع)-

و انسان کامل کسی است که هویت رحمانی و نعمانی (شمسی و قمری- محمدی و علوی) خود را آشکار کند که کمال این آشکاری و عرفات در ظهور جهانی قائم آل محمد ممکن می شود.

امامان معصوم ما هم بر یکی از دو وجه محمدی یا علوی زیسته اند و گاه با هر دو! همانطور که هفت سیاره منظومه شمسی هم هر یک دارای هویت دوگانه اند همچون عطارد که یک روی آن یخ و روی دیگرش آتشین است و یا ماه که یک رویش روشن و روی دیگرش همواره تاریک است و پنهان از دید ما! و یا زحل که با حلقه های حیرت آورش آشکارا دو نیمه است. و هر یک از این سیارات جایگاه آسمانی اوراح طیبه امامان معصوم است که از طریق ماه اهلش را تنویر می کنند. و صاحب ماه خود علی(ع) است همانطور که صاحب ولایت مطلقه و امامت مطلق است. این امامان ساکنان و صاحبان قلمرو بین زمین و آسمان هستند و مظاهر "بین" و بینهنَّ در آیه ۱۲ سوره طلاق که: امر خود را بین زمین و آسمان فرود می آوریم تا بدانید که خداوند به هر امری قادر است. و لذا هر امامی یک بیّن و مبیّن است: امام مبین! هر چه در زمین و آسمانهاست در وجود امامان احصیٰ و تقدیر و ارزیابی و تعریف می شود و موجودیت مییابد (قرآن)- همانطور که زمین و آسمان، ظاهر و باطن هستی می باشند و محمد و علی هم ظاهر و باطن امر پروردگارند. و امر خدا بین زمین و آسمان و بین محمد و علی تقدیر می شود که قلمرو ارضی این بین و بینهن همانا هفت سیاره منظومه شمسی هستند که هر یک دارای دو وجه رحمانی- نعمانی یا محمدی- علوی می باشند که وجه رحمانیشان در روزها و وجه نعمانیشان در شبها بر اهلش می تابد و نازل می شود. ولی دربهای ورود به این زمین های آسمانی که قلمرو نزول امر خداوند هستند همانا شبها گشوده می شوند همانطور که درب ورود به شهر محمدی و حقیقت محمدی(ص) هم علی(ع) است و طبق قول الهی در کتابش به وقت سحر است که مقام محمودی حق مشهود میگردد از برای سالکان امامیه!

همانطور که علی باطن محمد است و شب هم باطن روز است این سیارات منظومه شمسی هم باطن هفت آسمان هستند که موجودیت خاکی (ارضی) یافته اند و ارض واسع پروردگارند از برای مؤمنان عارف!

و بدان این انواری که از سیارات منظومه شمسی بر قلوب عارفان می تابد انوار عقول الهی و عرفان محمدی و حکمت و عُلویّت علوی است که سالک را در خودش به حقیقت محمدی و فطرت الهی نائل می سازد و به امّ وجودش میرساند که قلمرو امامت است و ظهور کلمة الله!

نبوّت دریافت نزولات غیبی خدای رحمان از آسمان است و رسالت بازگو کردن این یافته ها برای خلق در عالم ارض است و امامت منجلی ساختن و بازتاب حقیقت وجودی این یافته ها از وجود خویشتن است به صفات و افعال الهی! و کمال امامت تجلی وجه الله از وجود امام است و آئینه لقاء الله از برای مؤمنان. و غایت این تجلی نوری همان ظهور کلمة الله است. پس رسالت کمال نبوت است و امامت هم کمال رسالت است و خلافت هم کمال امامت. و این کل راه از عبودیت تا ربوبیت است.

نبوت از نبات است همانطور که نخستین نبی یعنی آدم(ع) در تماس با "شجره" به نبوت رسید که نماد کامل "نبات" بود و نبوت موسی هم آشکارا از درختی سخنگو آغاز شد که از جانب خدایش سخن می گفت. و رسالت از حیات حیوانی و جان است. و همانطور که رسالت موسی با اژدها شدن عصایش که قطعه ای از نبات بود آغاز شد و رسالت یونس از شکم یک حیوان (ماهی)! و اما امامت از روح انسانی و انسانیت است و الهیتی که از انسان رخ می نماید همانطور که امامت ابراهیم از ذبح اسماعیل تکوین یافت و تبعید همسرش هاجر! و امامت ابراهیم از زبان اسماعیل سخن گفت که: پدرجان مطمئن باش که ذبح من از جانب خداست پس من صبورم و مرا ذبح کن! و همانطور که امامت محمدی هم در کمالش از علی در معراجش آشکار و معرفی شد و علی ظهور امامت محمدی بود.

اینست که کل اراده نباتات در تسخیر اراده انبیاء هستند و روح حیات حیوانات بهمراه نباتات تسلیم اراده رسولان الهی هستند و همه انسانها بهمراه حیوانات و نباتات هم تسلیم اراده امامان هستند و بدینگونه هر چه در زمین و آسمانهاست مسخر اراده انسان کامل است و در وجود او مقدّر و ارزیابی و احصاء می شود. و باید دانست که حیات نباتی و جانوری اساس حیات بشری را تشکیل می دهد!

و اگر علی، بوتراب و پدر اهل خاک است پس هر آنچه در عالم ارض است (کائنات) مسخر اراده اوست بعنوان امام مطلق و خلیفه کامل الهی! یعنی عالم جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی جمله تحت اراده و امر اوست از جانب حق! و می دانیم که انسان همه طبقات هستی را در خود داراست از حیوانی و نباتی و جمادی! پس انسان کامل که به ذات حق در خود پیوسته کل جهان هستی را تحت اراده خود دارد. و اینست که در واقعه خلق جدید انسان در سوره رحمن، ماه و خورشید و نباتات همه سجده می کنند.

به همین دلیل غایت معراج نبوی پیامبر اسلام سدرة المنتهی (آخرین درخت) است و غایت معراج رسالت آن حضرت دیدار با آن ماهی عظیمی بود که بر دور کائنات می چرخید و کائنات متکی به وجود آن ماهی بود. و غایت معراج امامی آن حضرت هم دیدار با هویت و جمال علوی پروردگار بود و درک وجود علی(ع) بعنوان اولین امام مطلق! و این سه مرحله از معراج قلمرو سه حکمت کلان است: حکمت نبوی (نباتی)، حکمت حیاتی (رسالت) و حکمت انسانی (امامت)!

پس از طی طریق این سه مرحله از سیر الی الله و سیر تکامل الهی بشر است که سالک بر کل جهان هستی احاطه یافته و از آن فرا رفته و از آن خروج می کند که همان خروج از اقطار زمین و آسمان است و رسیدن به مقام فردیت و تجرید و توحید که مقام کاملش در رسول خاتم برای نخستین بار محقق شد و محمد(ص) نخستین انسانی بود که فرد مطلق شد: محمد پدر هیچکس از مردان شما نیست.(قرآن)- این همان سرّ خاتمیت است. و از این حق، علی(ع) رخ نمود که نور باطن محمد بود بعنوان امام مطلق که بقول رسول اکرم(ص)، مصداق سوره توحید است.

پس مقام "رحمت برای اهالی دو جهان" که خداوند به محمد(ص) نسبت داده برخاسته از مقام خروج او از اقطار زمین و آسمان است یعنی مقام فردیت! و براستی شیخ اکبر ابن عربی این کشف کبیرش را از جانب الهام محمدی یافته است که در کتاب مبارکش فصوص الحکم تألیف شده است.

همانطور که شیخ اکبر ابن عربی در فصوص الحکم که بزرگترین کتاب حکمی و عرفانی در تاریخ اسلام پس از غیبت امام زمان است اسرار و حکمت وجودی انبیای بزرگ را رقم زده ما هم انشاء الله قصد داریم به فضل امام زمان(عج) اسرار و حکمت وجودی چهارده معصوم را تبیین نمائیم. با این تفاوت که ابن عربی هیچ رابطه علمی و معقولی بین نامهای پیامبران و اسمای الهی نیافته و تبیین نکرده است (در فصوص الحکم) و فقط یافته های شهودی خود را بیواسطه بیان کرده است ولی ما انشاء الله از اسامی چهارده معصوم اسماء الله را به صفات و افعال و مقامات الهی آشکار خواهیم کرد در بستر زندگانی دنیویشان!

همه آن اسمای الهی که ابن عربی از حکمت وجودی انبیای سلف کشف نموده است یکجا در یکایک چهارده معصوم حضور دارد منتهی به صفات و افعال خلاقه الهی! زیرا امامت بازتاب و تجلی اسماء الله درعالم ارض است به افعال و صفات الهی. ولی وجه منحصر بفرد الهی هر یک از این چهارده معصوم و درب بیرونی وجودشان (فروج) از بابت یکی از اسمای الهی است که سائر اسماء را در باطن خود داراست همانطور که اصولاً در کتاب خداشناسی امامیه نشان دادیم هر یک از اسمای ذات حق حامل همه اسمای صفات و افعال اوست. اینست که همه امامان ما "علی" هستند و علی(ع) هم ظهور باطن محمد(ص) است و فاطمه(س) هم جمال واحده امامت در تجلی ذی الجلالی حق است.

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت

بی مزد بود و منّت هر خدمتی که کردم یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس گوئی ولی شناسان رفتند زین ولایت

در زلف چون کمندش ایدل مپیچ کانجا سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی جانا روا نباشد خون ریز را حمایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنهار زین بیابان زین راه بی نهایت

ای آفتاب خوبان میجوشد اندرونم یک ساعتم بگنجان در سایه عنایت

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل بیشست در هدایت

هر چند بُردی آبم روی از درت نتابم جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت

عشقت رسد بفریاد از خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

نصّ اوّل

عرفان حمیدی (الحمید) در وجود محمّد مصطفی(ص) (رسول خاتم)

می دانیم که سوره حمد گل سرسبد قرآن و عصاره کل آن است به نقل از آورنده آن پیامبر خاتم! و نیز اینکه اصل و ستون نماز است. و اگر بقول ابن عربی و قول رسول اکرم(ص)، نیمی از نماز از آن خدا و نیمی از آن نمازگزار است بدلیل ماهیت سوره حمد است که کلام خداست که بیانگرش انسان است یعنی انسانی که از جانب خدا و خدائی که از جانب انسان حرف می زند. و این همان معنای صلوة خدا بر بنده و صلوة بنده بر اوست که هر دو صلوة در سوره حمد واقع شده است. علاوه بر اینکه سه آیه نخست سوره حمد از جانب بنده بسوی خداست و سه آیه آخر از جانب خدا بر بنده است و آیه چهارم (وسط) بین خدا و بنده است (ایاک نعبد و ایاک نستعین) که قلب سوره حمد است.

معنا و حکمت حمد را می توان تماماً در خود این سوره یافت که حمد چیست و حامد و حمید و محمود کیست و محمد و احمد! و بقول خود حضرتش نماز نور چشم اوست و این بواسطه سوره حمد است که سوره محمد است که عصاره کل قرآن است. و محمد بواسطه نور چشمش بود که به معراج رفت و برترین وجه الهی را دیدار نمود. پس سوره حمد نور لقاء اللهی است. که نور چشم محمدی است. "حمد" در لغت بمعنای ستودن، سپاس، ثناگوئی، شکر و تصدیق تا سرحد پرستش است! در لفظ فارسی پرستش مناسبترین ترجمه حمد است و برخلاف ترجمه های رایج، عبادت و عبودیت بمعنای پیروی و اطاعت است نه پرستش. پرستش بیانگر سپاس و شکر و ثنا و ستایش عاشقانه است خدای را به جمال و جلال و کمال!

پس پرستش و ستایش کمالی داریم و جلالی و جمالی! و البته که پرستش عاشقانه حاصل جمال است. و این فقط از آن محمد مصطفی است که جمال الهی را در عالیترین تجلی دیدار کرده و جلالش را در هفت آسمان سیر نموده است و کمالش را در قرآنش فهمیده است که کلام اوست و جامع این کلام که با همه انبیای خود سخن نموده است بعلاوه کلام قرآنی که مختص خود محمد(ص) است که کلامی حکیم و مبین و مجید و عظیم و کریم و عالی است پس در قرآنش هم حکمت و مجد و عظمتش را به محمد فهمانده است و هم کرامت و علویتش را و راز بیان و ظهورش را و هم قدرتش را که کوهها تاب تحملش را ندارند.

نام آسمانی محمد در نزد خدایش احمد است و احمد در لغت بمعنای پرستنده ترین است یعنی عاشقترین! و این یعنی قدردانترین و شاکرترین! و این یعنی داناترین و بیناترین و فهماترین و شنواترین و بویاترین و گویاترین! پس این حامدترین محصول و برآیند کمال معرفت و عشق است.

پس حمد پروردگار مقام و صفتی برتر و جامعتر از ثنا و شکر و عبادت و تصدیق و اطاعت و تسبیح و سجده و صلوة است و همه این صفات را در خود داراست. و در قرآن کریم مکرراً آمده است که حمد فقط برای الله است که رب العالمین است.

حمد، شکر و ثنای عاشقانه، تصدیق و تسبیح عاشقانه و صلوة و سجده عاشقانه است. و عشق مستلزم جمال است که مختص محمد مصطفی و اولیای اوست. و لذا پیامبر خاتم، تنها پیامبریست که بر جمالش سلام و صلوات واجب شده است زیرا آنکه جمال حق را دید خود متجلی کننده آن جمال از خویشتن است چرا که جمال او را با هوش و چشم و حواس ظاهر و باطنی می یابیم که تماماً در سر و جمال آدمی متمرکز است. پس همه حواس و اعضای جمال و صورت

آدمی که جمالش را می یابد صاحب جمالش می شود. پس چنین جمالی هم محمود می گردد و محمد هم در لغت به همین معناست. یعنی حمد کننده ترین انسان، حمد شونده ترین انسان است. حامد، محمود است و احمد هم محمد است.

از آنجا که حضرت حق در کتابش بما متذکر شده که "کل شی یعمل علی شاکله" پس هر چیز بر شکل و صورت و جمال خودش عمل می کند. پس هر که جمال حق را دید و یافت کلیه افعال و صفات و تجلیات الهی را یکجا در وجهی واحد یافته و شده است. پس حامل مقام و صفت حمد الهی (محمد) حامل همه صفات و افعال و تجلیات اوست و "اوست بی نیازی حمید" قرآن.

"حمید" از اسمای ذات حق در کتابش می باشد که به لحاظ لغت هم بمعنای ستایش و پرستش درون ذاتی است. یعنی خداوند در ذاتش ستودنی و پرستیدنی و محمود است. پس تجلی جمالش نیز حامل نور حمیدهٔ پروردگار است که تن و جان دیدار کننده اش را از درون و برون فرا می گیرد و محمد و احمدش می سازد. این اسم ذات الهی در کتابش دهها بار ذکر شده که اکثراً بهمراه اسم "الغنی" است: والله غنی الحمید! پس حمد الهی از ذات و در ذات و با ذات حق است و آن از بی نیازی مطلق و غنا و خودکفائی و صمدیت محض است زیرا خود خودش می باشد و هیچ غیری در او راه ندارد و از غیر مطلقاً بی نیاز است. و این گوهره پرستش است که در هر کس یا چیزی هم اگر درک شود بهمان میزان مولّد حمد می باشد و الهیت می یابد. و محمد رسول الله نخستین کسی است که جمال حمد و غنا و صمدیت حق را دیدار نموده و خود به این نور منور و منیر گردیده است و حمدش را بر خلق برتابانیده است و محمود گردیده است و لذا اسم باطن او هم احمد است: ستایش کننده ترین و ستایش شده ترین! که ستایش شدگی محمد(ص)، از بابت صلوة و صلواتی است که به امر الهی از جانب امتش بسویش آمده است که کل صلوة امت بر محمد است و لذا هر نمازی هم به این صلوات منتهی می شود: اللهم صل علی محمد و آل محمد! که آل محمد هم طبق قول الهی در کتابش همان کسانی هستند که محمدی شده و محمد در آنهاست: بدانید که رسول خدا در شماست و لذا قلوبتان از هر کفر و ناپاکی بیزار شده است... (قرآن). که این مؤمنان محمدی نیز در جرگه و اهالی "محمود" قرار دارند همانطور که در سوره اسراء می خوانیم: صلوة و تسبیح الهی در هر فجر و سحری موجب شهود است پس اکثر شب را بیدار بمان تا شاید خداوند تو را مقام محمود اعطا نماید! که این مقام محمود حاصل شهود جمال محمدی و جلال حمیدهٔ حق است.

پس محمد رسول خدا مظهر صمدیت و غنای ذاتی و پرستش و ستودگی ذاتی پروردگار است پس حامل همه اسمای اوست همانطور که حامل جامع کلمات اوست. که جمع کلمات الهی در محمد موجب کمال نبوت و ختم آن است ولی جمع اسمای الهی در محمد موجب امامت اوست آنهم امامتی ذاتی و کامل! و چنین مقامی از نبوت و امامت نصیب هیچ پیامبر و ولی و امامی قبل از او نشده بوده است.

همه انبیای مرسل به درجاتی دارای معراج و شهود جلال الهی بوده اند (طبق قول رسول خاتم) ولی هیچکس چون محمد(ص)، جمال ذاتش را در آسمان هفتم دیدار نکرده است که همان جمال حمد و حمیده حق است.

همانطور که در قرآن کریم شاهدیم اسم "حمید" بهمراه بسیاری دیگر از صفات ذات آمده اند که دال بر این حقیقت است که اسم "حمید" همه اسماء و صفات حق را حامل است مثل حمید مجید، غنی حمید، ولی الحمید، حکیم حمید، عزیز حمید و غیره! و شاهدیم که همه سائر اسمائی که بهمراه حمید آمده اند نیز به لحاظ لغت بر وزن فعیل هستند یعنی درون ذاتی می باشند: عزیز، حکیم، غنی، ولی و... .

و لذا قرآن کریم تنها کتاب آسمانی است که به مؤمنانش وعده لقای پروردگارش را داده است و این از وجود حمیده و محمود محمد مصطفی است که احمد حامدان می باشد و احمد محمودان!

و اگر محمد(ص) را حبیب الله خوانده است نیز بدلیل لقای جمال حمد پروردگار است که جمال ذات و جمال عشق و پرستش مطلق است. در اینجا "مطلق" عین مفهوم الغنی و حمید و عزیز و مجید است که بیانگر احدیت و صمدیت می باشد و خودیت محض. و این همان معنای ذات است یعنی خود خود خودش! و لذا دین محمد هم دین عشق است و لذا امامان و عارفان محمدی هم تنها علمای عاشق در دین خدا در کل تاریخ مذاهب الهی می باشند. زیرا علوم و معارف محمدی جمله برخاسته از دیدار جمال ذات حمیده حق است و لذا معرفت دینی در امت محمدی تماماً عاشقانه است از برای مؤمنانش که در محور این عشق و ایمان محمدی هم مذهب امامیه قرار دارد که امامت محمدی را محور مکتب و مذهب خود قرار داده است که علی(ع)، عقل کل و عارف کامل این امامت و عشق محمدی است که هم کمالات این جمال و جلال و حمد را در زندگی و کلامش به تصویر کشیده است.

با نظر و تأملی در سوره حمد درمی یابیم که یکایک آیات این سوره، محمدی هستند و عاشقانه و مطلق! بسم الله الرحمن الرحیم، خداوند را جز به رحمتش ظاهر و باطنی مخاطب نمی سازد که چنین رحمت مطلقی جز از ذات حمیده و مطلق و بی نیاز حق برنمی آید. رحمت و محبت و عشق مطلق فقط از بی نیازی مطلق است که هوالغنی حمید!

الحمدلله رب العالمین، عصاره نبوت و رسالت محمدی است که پرستش و ستایش مطلق را فقط از آن کسی می داند که خود خود خودش است و بی نیاز از غیر خود که جمالش را آشکار کرده است که جز رحمن و رحیم نیست: الرحمن الرحیم! و مالک یوم الدین! صاحب روشنائی و ظهور تمامیت دین خدا که همان جهان هستی لامتناهی است که همان لقای جمال اوست. و ایاک نعبد و ایاک نستعین: که جز تو را نه اطاعتی است و نه یار و یاوری! پس اهدنا الصراط المستقیم: پس ما را مستقیماً بسوی خودت بکشان! که ماهیت این صراط هم حمید است طبق قول الهی در قرآنش: صراط الحمید! یعنی راه عشق و پرستش محض و بی قید و شرط! یعنی ما را عاشق کن بر خودت! و این محمد است که ظهور مطلق این حمد و پرستش اوست زیرا جمال حمدش را دیدار کرده است: "ای رسول ما بر مؤمنانت صلوة کن تا آنها را پاک سازی و از تاریکی به روشنائی آوری." یعنی به یوم الدین و صراط المستقیم و صراط الحمید!

کوتاهترین فاصله وصال بین خالق و مخلوق و عابد و معبود جز عشق نیست و این همان صراط الحمید است که جز وجود و جمال امام و امامت نیست که محمد(ص) خورشید امامت است که دیده نمی شود الا از چشم ماه امامت یعنی علی مرتضی و علیین دورانها! همانطور که علی(ع) فرموده: براستی که صراط المستقیم مائیم! که "ما" همان چهارده معصومند و علیین عرصه غیبت که بر طینت امام آفریده می شوند و محل ظهور امامان هستند! همانطور که امامان جملگی ظهور علی هستند و علی هم ظهور محمد است و محمد هم ظهور ذات حمیده پروردگار است در برترین حدّش: احمد!

و اینست که نماز را با نام و شهادت بر محمد و علی آغاز می کنیم و بدینوسیله اذن ورود می یابیم: اذان! زیرا جمال صراط المستقیم و صراط الحمید پروردگارند! یعنی جمال رحمت مطلقه و ایاک نستعین هستند.

اصلاً باید درک کرد که نماز محمدی چیزی جز سیر و سلوک و تحقیق و کشف و شهود در ذات حمیده پروردگار نیست که ذات عشق و پرستش اوست که قلب کل دین و نورالانوار همه اسمای اوست و گوهره الهیت و تجلیش و لقایش! و لذا دین محمد، دین لقاء است و صلوة محمدی هم واقعه وصال است که هر صبح سحر به وقت فجر ممکن می آید و مشهود می گردد و اهلش را محمود می سازد (سوره اسراء)- و می دانیم که سوره اسراء سوره معراج محمدی است پس صلوة محمدی برای مؤمنان نردبان عروج و لقای ذات حمیده حق است از نور محمودی احمد محمد که خبر ظهورش در تورات و انجیل آمده و همه انبیای سلف بر این ظهور بیعت نموده اند. و اینست که مقام مؤمنان محمدی از انبیای سلف در نزد خدا برتر است بقول رسول خاتم(ص)! زیرا نظر بر ذات حمیده حق دارند یعنی محمدی هستند بمعنای حقیقی کلمه! زیرا نماز، نور چشم لقاء اللهی محمد است و هر نمازگزاری منور به این نور است و لذا نماز معراج مؤمن است. و این حرف و شعار نیست باور و یقین عارفان محمدی است. در کتاب خداشناسی امامیه نشان داده ایم که چگونه همه اسماء و

صفات حق در سمت ذات احدی و صمدیش که حمد و پرستش و عشق فی نفسه است تأویل می شوند. و محمد تأویلگر کامل و مطلق این وادیست که همه نبوتها و رسالتها و امامتهای سابق در جانش بسوی حمد مطلق پروردگار تأویل و یگانه شده اند و لذا محمد(ص)، جامع انبیاء، اکمل اولیاء، اجمل اوصیاء، خاتم رسولان و احمد عابدان تاریخ جهان است و اینست دلیل و علّت برپائی قیامت آخرالزمان در دینش! زیرا عشق حرف آخر است.

و اگر شیخ اکبر ابن عربی، محمد(ص) را مظهر اسم "فرد" در میان انبیای الهی خوانده است این فردیت و احدیت ذات حق است که در دیدار عاشقانه اش با ذات حمیده پروردگار حاصل آمده است زیرا حضرت "الغنی حمید" همان حضرت خود خود خود است که یگانگی مطلق است که به هیچ مقام دیگری قابل تأویل نیست و خود ترمینال همه تأویلهاست. و دانستیم که طبق قول الهی در کتابش، امامت حاصل علم تأویل اسماء و کلمات الهی در خویشتن است. و محمد(ص) به اوّل الاوّلین رسید و آخرالآخرین پیامبران و امامان شد و تاریخ ابتغای وجه رب به آخر رسید و آخرالزمان برپا شد. و اینست که می فرماید: مرا با خدایم اوقاتی است که در آن هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسلی را راه نیست!

و باید درک کرد معصومیت و مقام عصمت اولیای الهی و درجه این عصمت حاصل الحاق به احدیت ذات حق در جریان تأویل اسماء و صفاتش در نفس واحده خویشتن است. و هر چه که عارفی به قلمرو تأویل ناپذیری مطلق می رسد دارای عصمتی برتر و ذاتی تر می شود و محمد، مظهر عصمت کامله حق است زیرا احمد است و به احدیت و فردیت غیرقابل تأویل پروردگارش وارد شده است. در این معنا بمان که معقولترین و عارفانه ترین معنای عصمت براساس اسماء الله عیان و بیان شد. و "الحمدلله رب العالمین" بیان کامله این عصمت محمدی است که کمالش در علی(ع) رخ نموده و قابل حصول می باشد. زیرا عصمت محمد(ص)، شمسی است ولی عصمت علوی، قمری است و از نور قمر می توان به ضیاء شمس رسید. و انسان کامل محمد- علی است که مظهر کمال و جمال حمد پروردگارش می باشد و هجیر ذکر و مقام فکرش جز الحمدلله رب العالمین نیست و این چنین انسانی مظهر "صراط الحمید" است که صراط عشق و پرستش حق از برای مؤمنان می باشد: بدانید که خداوند جز در وجود ما شناختنی و پرستیده شدنی نیست. علی(ع)- یعنی خداوند فقط در وجود ماست که حمید است پس اهالی الحمدلله رب العالمین بر گرد وجود امام جمع می آیند و او را حمد می کنند و محمود می شوند پس از شهود وجه محمدی او! زیرا علی ظهور قمری محمد است همانطور که محمد ظهور شمسی حق است و هیچکس توان دیدار جمال خورشید را ندارد الا اینکه کور می شود قبل از اینکه دیداری کرده باشد. اینست که فقط در نیمه شبها بخصوص بوقت فجر می توان مقام محمودی حق را شهود کرد از وجه علوی- قمری حضرت حمیدش! "آنانکه به ایشان علم داده شده است می بینند آنچه که از پروردگارت بر تو نازل شده حق است و به صراط عزیز و حمید هدایت می کند." سوره سبأ ۶- پس حق و صراط مستقیم عزیز و حمید در دین محمد، دیدنی است دیدنی که حاصل علم است علم تأویل! که محمد و اولیای محمدی مظاهر این صراط و حق هستند. و باید دانست که علم تأویل، علم عشق و پرستش است که در جریان عرفان نفس حاصل می آید تحت الشعاع نور ولایت محمد- علی!

"محمّد" بر وزن مُفعّل، دارای دو معناست: حمد کننده ای شدید که حمدش را در عالم و آدمیان می گستراند و بدینگونه جهان هستی را جز مظهر ستایش و پرستش خداوند نمی یابد. محمد در قلمرو نبوتش این حمد را از ذات نباتات استخراج نمود و بدینگونه به ذات نباتی عالم احاطه یافت. و در قلمرو رسالتش این حمد را از جان حیات و حیوان کشف و درک نمود و لذا بر عالم جان نیز مستولی گشت و سپس در قلمرو ولایتش بر ارواح کل بشری به کشف حمد الهی نائل آمد و بدینگونه کل بشریت امّت او گشت و رحمتش که چیزی جز نور این حمد نبود شامل کل مردمان شد: "و تو را رسولی برای همه خلایق قرار دادیم و رحمتی بر اهالی دو عالم." قرآن- و سپس به نور این حمد از عالم ارض خروج کرد و آسمانها را شکافت و پس از عبور از سدرة المنتهی، جبرئیل را که روح همه ارواح عالمیان است پشت سر نهاد و بر عرش اعلاء، جمال الهی این حمد را دیدار کرد بصورت علی مرتضی و او را عین خود یافت. و بدینگونه بود که کل جهان هستی در هفت زمین و آسمان، مظهر حمد محمدی گردید و محمد را مظهر امام مبین یافت: "هر چه که در جهان است در وجود امامی مبین ارزیابی می شود." قرآن- که غایت قدر و معنا و ارزش هر چیزی در عالم، عشق به هستی است که محمد آن را کشف نموده و جهانی ساخت. زیرا آنکه خدایش را ستایش و پرستش می کند و عاشقانه شاکر است

در حقیقت وجود خودش را عاشق است و این عشق وجودی همان حمد محمدی خداوند در دل ذرات و نبات و حیوان و انسان و زمین و آسمان است. و بدینگونه محمد بانی مذهب عشق الهی در جهان گردید که همان مذهب الحمدلله رب العالمین است.

پس در آخرالزمان هر آنچه از عشق و زیبائی و لطف و عزّت و لذّت و رحمت و شکوفائی بهشتی و دوزخی از هر کس و هر چیزی و از هر صورت و صدا و معنا و طعم و عطر و ذوقی که سر می زند و زندگی را با همه مشقّات دوزخ صنعت قابل تحمل و ارزشمند و پرستیدنی می سازد از حمد محمدی است که در سراسر عالم منتشر است. همانطور که در تاریخ معرفت بشری هیچ صدا و جلوه و معنائی عاشقانه تر و پرستیدنی تر از آثار عالمان و عارفان محمدی نبوده است که در هزاره سوم مورد توجه برتری از جانب نخبگان ملل و مذاهب قرار گرفته است که با معارف ما این توجه به وادی کاملتری وارد شده است که خود این بنده و نعمات زندگانی و آثارم حجّتی بر شکوفائی جدیدی از رحمت و حمد محمدی است و کلیه هدایتها و نعمتها و مغضوبیتها و ضلالتها همانا تحقق و وقوع سوره حمد است. و سوره حمد خود محمد است و لذا به مثابه کل قرآن تلقی شده است که بیان کل جهان است در هفت آیه که هفت طبقه عالم است.

آدمی چیزی را که دوست می دارد و از آن دارای عزّت و لذّتی می شود و احساس ارزش و وجود می کند در آن چیز مشمول حمد محمدی است و رحمتش. و بیهوده نیست که مسلمانان مؤمن بایستی در قبال هر برخورداری و رحمت و نعمتی در زندگی بر محمد و آلش سلام و صلوات بفرستند و بدینگونه از رحمت کاملتری برخوردار شده و به سمت آل محمد هدایت شوند تا در هر چیزی آیتی از خداوند را دریابند که بیانی از اسم "الغنی الحمید" است.

از نخستین شجره (شجره ممنوعه) تا آخرین شجره (سدرة المنتهی) برآستانه آسمان هفتم، از اولین جان ابلیسی در بهشت آدم- حوائی تا آخرین جان قدسی یعنی روح القدس در پشت درب آسمان هفتم، از نخستین زن و مرد (آدم و حوا) در بهشت ازلی که از آن ساقط گشتند تا آخرین زن و مرد در افق اعلاء یعنی علی و فاطمه زهرا، جز به نور حمد محمدی طی طریق نشده است. حمدی که در صد و بیست و چهار هزار پیامبر تکامل یافت و در محمد به مقصد رسید و مظهر "الحمید" گردید و بیهوده نیست که می فرماید نخستین نوری که آفریدم محمد بود و اگر قرار نبود که محمد را بیافرینم هیچ چیزی نمی آفریدم.

و اینست که سوره حمد، سوره ستایش و پرستش و عشق به حیات و هستی پروردگار است که جان عالم و آدم از اوست و لذا بدون چنین عشقی نمی توان بر سوره حمد وارد شد و اقامه صلوة کرد و از این نردبان به خداوند حمید نزدیک شد که نور چنین عشقی جز از محمد و آلش برنمی تابد.

ما در کتاب "انسان کامل" در بخش چهارده معصوم نیز با توجه به سرگذشت زندگانی دنیوی این کاملان الهی نشان داده ایم که چهارده نور حمیده پروردگار در عالم ارض هستند که در مشقّتبارترین شرایط زندگی نیز راضی و خشنود و ستایشگر خداوند بوده اند و جز حضور زیبائی و مجد و رحمت مطلقه اش را در خود و زندگی خود نمی دیدند و لذا چهارده مظهر الحمدلله رب العالمین بودند. و همین امر موجب می شد که خلفای کفر و جور دست به قتلشان بزنند تا نور ستایش حق را از زمین براندازند به گمان باطل خویش. زیرا این انوار رحمت و ستایش خداوند، غایت کفر و ناسپاسی و شقاوتشان را به آنان می نمود به همین دلیل همهٔ امامان را در حدّ توانشان در حصر و زندانها نگاه می داشتند تا نور حمدشان به مردم نرسد و عاقبت همه را مسموم کردند و کشتند آن شیاطین انسی! ولی این انوار چهارده گانه که جملگی محمدی هستند کل هفت زمین و آسمان را فرا گرفتند و شهیدان حمدالله گشتند در ذات جماد و نبات و حیوانات و ذرات و کرات و آدمیان و افلاکیان!

باید درک کرد که غایت هر شکر و ثنا و ذکر و قدرشناسی و عبادت و تصدیق و تسبیحی همانا حمد است بمعنای ستایش عاشقانه به فکر و ذکر و فعل و صفات! "اگر نعمات خداوند را شکر نمائید از شما راضی می شود." قرآن- و کسی که

خداوند از وی راضی شود او هم از خدایش راضی می شود و این مقام راضیة مرضیه است که انسان را لایق ورود بر جنات الهی می سازد که جنات نعیم هستند که همان جنات وجود چهارده معصوم است زیرا نعیمان الهی جز امامانش نیستند. و در این جنات است که دانشگاه علم و عرفان وجود امامان حاصل می گردد که نتیجه اش حصول مقام حمد خداوند است که مقام محمود برای انسان است که مقامی برتر از این نیست که همان عشق ربوبی می باشد: الحمدلله رب العالمین! که این تنها کلام و فکر و ذکر اهالی رضوان خداست که در مقام محمود بسر می برند که مقام محمدی است که مقام الغنی حمید می باشد و حکیم الحمید و عزیزالحمید و مجید الحمید! و قابل توجه است که اکثر القاب قرآن پیشوندهای اسم "حمید" هستند و نیز پسوندهای اسم العلی! یعنی اسماء و صفاتی که دربهای ورود به اسم "حمید" هستند خروجی های اسم العلی می باشند (علی الحکیم، علی العزیز و...) همانطور که علی(ع) هم ظهور محمد(ص) است. در این حقیقت قرآنی بمان و بیندیش!

طبق توصیف الهی در قرآن کریم همه انبیای الهی مراتب و مدارج حمد پروردگار را پی ریزی نموده اند و به مثابه پله های نردبان حمد پروردگارند بسوی دیدار با حضرت الحمید! و غایت و کمال وصال این دیدار نبوی در محمد مصطفی رخ نمود که احمد بود یعنی برترین حمدکننده در آسمان و برترین حمد شونده در زمین! پس همه انبیای الهی را با خود داراست و خاتم انگشتری نبوت است و ختم کننده خبرآوری از جانب خدا و آورنده الهیت اعلای حق بر زمین که همان علی مرتضی است: آنانکه دارای علم هستند می بینند آنچه که بر تو نازل شده و آورده ای حق است که بسوی صراط حمید هدایت می کند. قرآن! آخرین چیزی که محمد(ص) برای امتش آورد و عرضه نمود که اگر عرضه نکرده بود اصلاً رسالتش را به انجام نرسانیده بود همان امامت علی در واقعه غدیر بود که شرحش در قرآن و دریائی احادیث به ثبت رسیده است. زیرا محمد(ص) آورنده حمد الله بود و علی هم شارح و عارف و معرّف آن است.

حمد و حمید و محمود و محمد و احمد جملگی صفات محسوس و مفهوم احدیت صمدی خداوند هستند و یگانگی صمدی خداوند جز بواسطه حمدش فهم شدنی نیست که همان ستایش و پرستش و شکر و ثنای عاشقانه است. پس حمید، صفت و معنای وحید است و وحید نام حمید است. وحید و حمید به مثابه اسم و مسمّای یکدیگرند.

اگر در کل جهان هستی فقط و فقط یک موجود باشد آیا این موجود یگانه قابل پرستش و ستایش تمام و کمال و مطلق نیست؟ این همان معنای حمید است که از وجودی وحید برمی تابد و جز این معنای دیگری از احدیت و یگانگی وجود قابل درک و تصوّر نیست یعنی عشق و پرستش! و محمد(ص) صفت حمید را بر کل جهان و جهانیان تبلیغ کرد. تبلیغ بمعنای رسانیدن و انتشار دادن و القاء نمودن و واقع کردن و محقق ساختن بگونه ای که آخرالزمان بمعنای قیامت و ظهور باطن هستی رخ نمود که تماماً حمد و ستایش و عشق خدای هستی است و ظهور حقیقت محمدی از ذرات و کرات و نبات و حیوان و انسان که همان نور محمودی اوست. حقیقت محمدی برای نخستین بار از ذات کلمه محمد(ص)، بگونه ای آشکار شد که قبلاً نشده بود و آن عشق است عشق لقاء اللهی! که چنین لقائی هم جز به نور محمد و آل محمد ممکن نمی آید. این ادعائی است که برای این بنده در واقعیت زندگیم بارها رخ نموده است نه براساس اعتقادات موروثی و تاریخی و آموزشی بلکه در وقایعی الساعه بی هیچ مقدمه ای! و محمد شناسی بنده پس از این وقایع تدریجاً پدید آمده است یعنی پس از لقای تجلیات پروردگار عالمیان! تجلیاتی که جز حمد و ستایش و پرستش عاشقانه برایم حاصلی دیگر نداشته است و بنده به همین واسطه تدریجاً محمد و آل محمد را شناخته ام. یعنی پروردگارم مرا به چنین شناختی از آلش (آلاء الله) توفیق و یاری بخشیده و مرا مأمور به تبیین و ابلاغ این عرفات نموده است. محمد و آل محمد، عرفات پروردگارند: الاعراف! عرفات عشق الهی! و این عرفان حمیدی از وجود محمد و آل محمد است. این حضرت حمید بود که مرا به محمد و آل محمد رساند و این نیز از عجایب آخرالزمان است که ویژه دین محمد و حقیقت محمدی است هر چند که نه محمد را بشناسیم و نه دینش را! فتبارک الله احسن الخالقین!

و نکته آخر در این باب اینکه اسم الحمید و صفت حمد و محمدیت وجود همان گوهرۀ عصمت امامان معصوم و همه کسانی است که به این مقام نائل آمده اند زیرا همه ارزشها و مفاهیم و صفات چون به عشق و پرستش واحدی تأویل

شدند که خدای واحد و احد و وحید است پس غیر قابل تأویل و تحویل و تبدیل و تغییر و تعویض به هیچ چیز و معنای دیگری است و این همان قلمرو و حدّ عصمت در جان انسان است که کمال و تمام و کلّش را محمد مصطفی برای بشریت به ارمغان آورده است که آلش مظاهر و جلوه های این حمد و عصمت در بشرند که بشریت را بسوی مقام محمود رهنمون می شوند که مقام معشوقیت و محبوبیت در عالم است در نزد خداوند عالمیان! و این همان آرمان ذاتی هر انسانی می باشد که جز به نور محمد و آل محمد قابل حصول نیست. پس مقام عصمت همان مقام عشق مطلق احدی است در انسان که محمد و آل محمد اسوه هایش هستند.

پس عصمت همان حمد ذات باری تعالی در فطرت خویشتن است که این همان عشق ربوبی است. همانطور که همه بی عصمتی های بشر نیز از انواع عشقهاست منتهی عشقهایی غیر احدی و غیر صمدی و غیر حمیدی و غیر محمدی که همان عشقهای کاذب و بی بنیاد است که در آن هیچ غنیٰ و حکمت و مجد و ستایش و پرستش و بی نیازی نیست. پس عصمت و بی عصمتی هر دو از عشق است عشق محمدی و عشق غیر محمدی. عشق به بی نیازی (الغنی الحمید) و عشق به نیاز. "ای مردم بدانید که خداوند غنی و حمید است و شما همه نیازمند و فقیرید." قرآن- و عشق محمدی است که انسان را به ذات الغنی الحمید ره می نماید و انسان محمدی می پرورد که انسانی محمود و بی نیاز است و انسان محمود همان انسان معشوق است که همه انسانها در آرزویش می سوزند. پس رحمت و حمد محمدی پاسخگوی آرمان ذاتی همه مردمان است و بر همه مردمان گسترده است زیرا رحمتی بر عالمیان است و جز این نیست. پس هر کسی که براستی طالب رحمت و محبّت باشد بدون شک به آل محمد می پیوندد و محمدی می شود و در غیر اینصورت یک کذاب است یعنی در جستجوی هر چه باشد مشتاق رحمت و عزّت و مجد و عشق نیست. "ای محمد تو را مبعوث نکردیم الا اینکه رحمت بر جهانیان باشی." قرآن-

پس جز به عشق محمد و آل محمد نمی توان به عصمت رسید عصمتی که همان غنیٰ و عزّت و مجد و عشق و ستایش وجود است و مطلق بی نیازی و یگانگی غیر قابل تأویل و تبدیل: احد و صمد!

اگر بقول رسول خاتم(ص)، نماز نور دیده اوست که تحت الشعاعش پروردگارش را دیدار می کند و با پروردگارش اوقاتی دارد که در آن هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسلی هم راه ندارد پس مقام محمدی، فراتر از نبوت و رسالت است یعنی امامت و خلافت مطلق است که برون از مُلک و ملکوت و زمین و آسمان است. و این مقام واحد القهار است که سرچشمه رحمت مطلقه اوست که مقام فردیت محمدی در عالم وجود است! این همان ظهور جمال الحمیدی ذات پروردگار است.

نصّ دوّم

عرفان علوی (العلی) در وجود علی ابن ابیطالب(ع) (امام مطلق)

اسمای الهی بسوی اسم "الحمید" تأویل شده و در این اسم ذات، محمدی گشته و به عرصه تعیّن و ظهور میرسند که این ظهور از اسم "العلی" است که در این معنا در فصل "علی" از کتاب "خداشناسی امامیه" به تفصیل سخن نموده ایم. همانطور که در قرآن کریم شاهدیم اسمای الهی بصورت پیشوند بر اسم الحمید اضافه می شوند تا در آن تأویل گردند و محمدی شوند ولی همین اسمای الهی بصورت پسوند بر اسم العلی اضافه شده اند یعنی از این اسم خروج کرده و تعیّن می یابند. پس "حمید" اسم تأویل است و "علی" هم اسم تعیّن و ظهور! همانطور که رسول اکرم(ص)، علی(ع) را ظهور باطن خودش خوانده است. تأویل و تعیّن همان باطن و ظاهر و اوّل و آخر امور است که محمد در مقام باطن و اول است و علی هم در جایگاه ظاهر و آخر! و لذا علی(ع) را امام قیامت آخرالزمان می دانیم! "علی" در علم لغت هم بمعنای اعلائیت است هم علّیت است و هم عندیت و معیّت. و این هر سه کاربرد لغوی در قرآن کریم آمده است که در این باب هم در فصل "العلی" در کتاب خداشناسی امامیه بر مبنای قرآن کریم به تفصیل بحث کرده ایم.

علی، عندالله و مع الله و هوالله است و لذا رسول خاتم فرموده که علی مماس بر ذات خداست و این همان معنای عندیت (در نزد خدا) است. و امّا معنای علّیت علی آنست که اسم العلی، اسم ظهور اسمای الهی به صورت و صفت و فعل است یعنی علی، علّت ظهور است که این ظهور در آخرالزمان بر عالمیان معلوم و مشهود می گردد در مرحله نخست برای علمای ربانی و عارفان علوی و سپس در اواخر این قیامت هم بر همگان ثابت می شود. و اما معنای اعلائیت و تعالی در اسم العلی به این دلیل است که این ظهور آسمان بر زمین در نزد علی به مقام اعلائی و ازلیش تعالی می یابد و در درک اسفل ساقط نمی شود و این همان واقعه رجعت است که علی(ع) سلطان آن می باشد و شفیع و ناجی خلق در آخرالزمان!

حمد و رحمت، آن نقطه ذات پروردگار است همانطور که در لغت قرآنی هم بر لفظ فعیل است: حمید و رحیم! و نیز خود در کتابش فرموده که: رحمت را بر خود (ذات) نوشته ام! یعنی ذات حق چون خوانده شود جز به رحمت مطلقه فهم نمی شود که همین رحمت مطلقه گوهرهٔستایش درون ذاتی یعنی حمید است. و این در محمد محقق و تکوین و وصول شده است و در علی به عرصه ظهور صفات و افعال رسیده است و لذا رحمت بصورت نعمت آشکار می شود و حمد هم بصورت انواع عبادات رخ می نماید از واجبات و مستحبّات! و اینست که مهر محمدی در عرصه ظهور علوی، قهر می نماید همانطور که طبق قول الهی نعمات الهی برای عامه بشری صورتی ناخوشایند دارد: و چون نعمات خود را نازل می کنیم اکثرشان روی برمی گردانند! قرآن- وقتی نور مطلق در ظلمات درک اسفل رخ می نماید حالت انفجاری و قهار میبابد که جاهلان آنرا خشم و غضب الهی می پندارند در حالیکه تنها راه هدایت است همانطور که در سوره حمد شاهدیم که آنانکه از نعمات روی برمی گردانند از مغضوبین و ضالین می شوند. و می دانیم که بیماریها، فقر، اسارت، بیکسی، بلایا و مرگ از جمله نعمات هستند. و علی(ع)، نعمت الله است همانطور که محمد هم رحمت الله است. و اینست که محمد(ص)، امّت دارد ولی علی(ع)، انگشت شماری مرید و عاشق و فدائی دارد. محمد(ص)، رحیم است و علی(ع)، نعیم است و نعیم، ظهور رحیم در عالم ارض در قلمرو صفات و افعال است. و لذا نعیم و نعمت الله را جز عارفان درنمی یابند!

علی(ع)، ظهور الهیت در درک اسفل السافلین است از برای تباه شده ترین مردمان! و لذا خداوند نیز این هویت الهی امام را شهادت داده است: براستی که خود خداوند شهادت می دهد که الهی جز او نیست و ملائک و علما هم او را میشناسند که برپاکننده قسط و عدالت است. (قرآن)- در حالیکه محمد را به رحمتش همه می شناسند که برپاکننده شریعت است.

ولی این علی است که فقط ملائک مقرب و علما و عرفای حقه می شناسندش که برپاکننده قسط و عدل است و به همین واسطه هم بدست مردمان کشته شد. همانطور که خود علی(ع) می فرماید که بار ولایت ما را برنمی دارند مگر ملائک مقرب و رسولان اولوالعزم و مؤمنان خاصی که قلوبشان در امتحان الهی سربلند آمده است. و همچنین می فرماید که خداوند جز در وجود ما پرستیده نمی شود. یعنی علی ظهور الهیت خداوند است و الهیت همان نوری است که پرستش می شود نور حمد و رحمت که به نعمات رخ می نماید. زیرا در نزد عامه بشری، رحمت قابل پرستش نیست همانطور که مثلاً فرزندان هرگز والدین بسیار مهربان و رئوف خود را حتی دوست نمی دارند و بلکه والدین قهار را بیشتر دوست میدارند که حامل نعمات و امر تربیت و هدایت هستند که این امری فطری است.

در قرآن کریم "العلی" با این صفات کلی ظاهر شده است: عظیم، کبیر، حکیم، علیم، حلیم و عزیز! و همچنین مقام "شفیع" که منسوب به علی کبیر است و حفاظت از زمین و آسمانها (حفیظ) که منسوب به علی عظیم است در آیة الکرسی! و می دانیم که علی(ع) در خطبه های بیان و تطنجیه، این اسماء را در قرآن کریم بخودش نسبت داده است و از جمله خلق جدید را که خود را آفریننده هفتاد هزار جهان برتر خوانده است.

و ما قبلاً نشان داده ایم که خلق جدید که همان بدعت است حاصل مقام شفاعت است که متعلق به علی کبیر است در کتاب خدا!

و اما خود عرفان و عرفات و اعراف نیز در وجود علی رخ نموده است و علیین که صد البته تعریف کننده و مشهد حقیقت محمدی است و اسرار قرآنی در هفت زمین و آسمان! و علی(ع) و سائر امامان(ع) بارها تصریح فرموده اند که براستی اعراف مائیم! اعراف یعنی قلمروئی که اسرار عالم و آدم در نزد خدا و اسرار حق در نزد بشر مفهوم و مشهود میگردد. پس جز در رابطه روحانی و ارادت عرفانی با علی و علیین امکان معرفت و شناخت عرفانی نیست. طبق قول الهی در کتابش عرفا کسانی هستند که هرکس را از سیمایش می شناسند که بهشتی است یا دوزخی و در چه مقام و هویت باطنی زیست می کند و اسرارش چیست. پس عارفان کامل و حقیقی و اصیل جز علی و علیین نیستند و آنانکه به ارواح طیبه آنان اتصالی دارند و یا با آنان در باطن محشورند و یا مظهر تجلی علی(ع) در هر عصری می باشند و کسانی که بقول امام باقر(ع)، از طینت امام آفریده شده اند در خلق جدید عرفانی!

و طبق قول الهی، بر اعراف دیواری است که ظاهرش عذاب و غضب است و باطنش رحمت! و این همان راز عرفان نفس است که ظاهری قهار دارد ولی چون واردش شوی سراسر لطف و رحمت حق است. و هویت عارفان و امامان نیز اینگونه است که ظاهری قهار دارند زیرا نعیم هستند. پس عارفان ملوس دجّالند که به اسم عرفان برای مردمان ساده لوح و بولهوس دام شیطان می گسترند.

از آنجا که خداوند جهان هستی را بقصد انسان ابداع فرمود تا انسان را ظرف عرفات خود سازد پس در سرآغاز ازلیت این گوهره یا معنای انسان را با خود داشته است و آن به اسم "العلی" در کتابش بارز شده است. یعنی علی(ع)، ظهور کمال انسانیت بمعنای کمال عرفات و نور عرفان حق است همانطور که خود فرموده: خداوند جز در ما شناخته و پرستیده نمی شود. و امام همان انسان کامل و عارف کامل و معروف کامل به حق است. و خلق جدید علوی هم بمعنای آفرینش انسانهای جدیدی بر طینت امام و کمال و عرفات است که در قرآن هم آمده است که: بزودی کسانی را می آفرینم که عاشق بر من و عاشق بر آنهایم.

"العلی" اسم و کلمه ظهور است یعنی قلمرو عرفات و شهود حق و اسرار آفرینش است و حقیقت محمدی که پرده از رحمت ذات حمیدی حق برداشت و دیدارش نمود و با کمال حیرت دید که او همو العلی است. چرا که نباشد زیرا خداوند می خواهد از انسان رخ نماید پس چگونه می تواند غیر انسانی باشد. و این انسان الهی و خدای انسانی ظهور العلی در کالبد خاک بشری است که کاملترین ظهورش در تاریخ همان علی مرتضی است که کل اسرار تکوین و ظهور حق از

جهان را آشکار می سازد و مرز بین حق و خلق را برمیدارد در عین حال که خود فاروق اعظم و نور فرقان است و مظهر اشد غیرتش!

علی(ع)، اسوه کامل عرفان است یعنی ظهورات اسم العلی را بواسطه هوش و حواس و علم و حکمت و ادراک قلبی- روحی بشر به قلمرو فهم و شهود می آورد در شیعیان مؤمن که قلوبشان در امتحانات الهی سربلند آمده است یعنی این معارف و مکاشفات را به بازار خناسان و شیاطین و دجّالان نمی برند و به اهل ایمان و هدایت میرسانند و برای منافع شخصی خود تنفیس نمی کنند.

علی(ع)، بوتراب است یعنی پدر خاک است و آسمان را در خاک زمین کشف و شهود نموده است همانطور که عمری را براستی در خاک نقب می زد و شخم می نمود و حفر چاه می کرد. و مشهور بود که علی(ع) آبهای زیر زمینی را از روی زمین استشمام می نمود و لذا هرکجا که کلنگی بر زمین میزد حتماً به آب می رسید و این نشانه ای قابل تأمل است. و این حدیث نبوی جز شامل حال علی(ع) نمی شود که: هر که دلوی را در چاهی افکند حتماً به خدا می رسد! علی(ع) نخستین کسی بود که خدا را در خاک دیدار نمود در حالیکه محمد(ص)، خدایش را در آسمان هفتم دیدار فرمود. و این ظهور آن است.

علی(ع)، نور العلی را از دل خاک یافت و خود مظهر خاکی آن شد و لذا نور تجلی العلی در میان خلق است که خود فرموده: من در هر زمان و مکانی و در هر کسی که بخواهم به نورم تجلّی میکنم و هر که منکر این حق باشد بر من مرتد است و هر که بر من مرتد شود بر خداوند مرتد است.

پس علی(ع) نور تجلی حق ذات حمیدی پروردگار از مؤمنان و شیعیان مخلص و امتحان شده است که ما این شیعیان را علیین دوران غیبت می نامیم که مهدی های دوازده گانه آخرالزمان به جبران غیبت امام هستند بقول رسول خاتم(ص). و علی بر هر کسی که تجلی کند او را به طینت علوی می پرورد و به خلق جدیدی آشکار می کند. پس علی همان ذوالجلال و الاکرام است یعنی صاحب تجلّیات و کرامات پروردگار در خلق است.

مذهب و انسان امامیه آن مذهب و انسانی است که مؤمن به رشد و تکامل و وجود الهی انسان است که انسان باید به الهیت وجود در جهان نائل آید و بانی این مذهب و مکتب هم محمد و علی هستند و برپادارندگان و حامیانش هم ائمه معصومین می باشند و اسوه کامل و جهانی چنین انسان کاملی در آخرالزمان هم قائم آل محمد مهدی موعود است که مظهر کامل محمد- علی است.

آنچه که مانع گردید تا انوار علی عظیم و علی حکیم و علی کبیر و علی عزیز و علی علیم از وجود علی مرتضی در عصر خودش آشکار و معروف گردد خفقان مرگبار شورای سقیفه و تبلیغات اموی و خانه نشینی و حبس بیست و پنج ساله علی بود که کسی شهامت دیدارشان را نداشت الا اینکه می بایست از جانش می گذشت و خاندانش را فدا می کرد مثل عمار و ابوذر و سلمان و میثم و دیگران! که آن خفقان تا به امروز در جهان اسلام بطور روزافزونی استمرار یافته است و حتّی در جوامع شیعی نیز وضع بهتری حاکم نبوده است که یک نمونه اش حکومت کذاب صفوی بود که همه حکیمان و عارفان حقه را تبعید و سر به نیست می کرد و حتی کسی چون شیخ بهائی را با آنهمه خدماتش به صفویان، برنتافتند. و امروزه نیز شارحان عرفان علوی در جهان تسنّن تکفیر و مرتد می شوند و در جهان تشیع غالیه خوانده می شوند و متهم و محکوم و محبوس می گردند تا حقایق محمدی و عرفان امامیه به گوش مردم نرسد.

باید دانست که مخالفان و دشمنان عرفان محمدی- علوی خصم انسانند و همپیاله شیطان! و در رأس این دشمنان انسان، ملایان رسمی مذاهب اسلامی قرار دارند که جز فقاهت قرون وسطائی چیز دیگری از اسلام نیافته و نخواسته اند زیرا مصالح دنیویشان جز این اقتضاء نکرده است که امروزه بدست خودشان در حال خودبراندازی هستند.

علی مرتضی در مراحل سه گانه زندگی مبارکش از هر امری از معرفت بابی گشوده که برای طالبان حق کفایت می کند تا به ذات علی کبیر راه یابند و علوی شوند. بیست و سه سال با محبوبش محمد، بر علیه کفر و شرک جنگید و جانفشانی کرد و اسلام را بنا نمود و سپس بیست و پنج سال برای حفظ بقای همان بنیادهای اولیه اسلامی سکوت و خانه نشینی پیشه کرد تا ریشه اسلام را برنیندازند. و سپس حدود پنج سال به جبر تن به حکومت داد و همه منافقان و خرمقدسهای خودپرست را از دم تیغ گذراند و کفر آشکار را باقی گذاشت تا بر شرک و نفاق حکومت کنند (امویان). تقسیم بندی او از دشمنان خدا و انسان تا به امروز در جهان باقیست: قاسطین- ناکثین- مارقین! دشمنان علنی دین، دشمنان ریاکار دین در لباس دین و متشرعین خودپرست! امروزه حاکمیت جهانی تمدن استکباری- تکنولوژیکی غرب همان قاسطین است و حکومتهای مسلط بر جوامع اسلامی هم ناکثین هستند و تکفیریها هم مارقین هستند که خواب و خوراک را بر آن دو جناح حرام کرده اند درست همچون صدر اسلام!

علی مرتضی در بیست و سه سال نخست مظهر علی العظیم است و در بیست و پنج سال انزوایش علی الحکیم و علیم و حلیم و شفیع امّت است و در پنج سال آخر عمرش علی کبیر است که به هویت واحد قهار از برای خدایش ظهور کرد و حق وجودش را در همین دورهٔ آخر در خطبه های نادره آشکار فرمود. و بدینگونه بود که در ظهور این کبریائی علوی تک و تنها شد. در روایت است که پس از ایراد خطبه بیانش حتی همان انگشت شمار مریدانش نیز به او بدگمان شده و با خود می گفتند که علی دعوی الوهیت و ربوبیت کرده است و برخی هم گفتند که علی از فرط قهر و غضب دیوانه شده است و هذیان و شطحیات می گوید و از خداوند هم پیشی گرفته است و ... .

علی مرتضی در خطبه بیان براستی برای خود مقاماتی را قائل شد که فقط مختص قدرت خداوند خالق بود هرچند که در همین خطبه می فرماید که ما را به اسم رب با انگشت نشان ندهید تا خداوند را محدود نکرده باشید. و بدینگونه خدائی که علی برای نخستین بار به مردم شناساند در ورای ادراک همه حکما و علمای تاریخ بود. در حقیقت علی از خداوند جز ذات مطلقش را باقی نگذاشت و همه اسماء و صفاتش را به خود نسبت داد و بدینگونه پرستش عاشقانه و مطلق ذات احدی خدا را مهیا کرد که قبل از آن موجود نبود. و بدینگونه باید گفت که علی نخستین پرستنده مطلق و صمدی خداوند است و بیهوده نیست که رسول اکرم، علی را مصداق سوره توحید می نامد. و بیهوده نیست که خود علی پرستش خالصانه خدا را فقط در وجود خودش می داند. به بیان دیگر باید گفت علی نخستین انسانی است که خودِ خودِ خدا را شناخته و پرستیده است و لذا نخستین انسانی است که خدای نادیده را نپرستیده است و در هر سمت و چیزی جز خدا ندیده است و این مکتب و طریقت علی است.

پس علی ظهور خودِ ذات حمیدی پروردگار است و به همین دلیل است که کلیه مخلوقات عالم در چشم او برای خدا ظهور و بروز می یابند یعنی الهی می شوند.

شناخت اینجانب از علی مرتضی نه از راه تاریخ و وراثت و آموزش که شناختی حضوری و رو در رو و بیواسطه بوده است. بنده از دست آن حضرت نان شریعت خورده و جام طریقت نوشیده و تیغ حقیقت چشیده ام نه به معنا که به عینه، نه به باطن که در ظاهر. بنابراین علی شناسی من حضوری و شهودی و وجودی بوده است. او در من به نورش تجلّی کرد و مرا از طینت و عصمت خود از نو آفرید و من بنده ای از بندگان اویم همانطور که او خود را بنده ای از بندگان محمد می نامد.

علی فقط یک عارف یا عارف کامل نیست بلکه خود عرفان است یعنی قلمرو عرفات عالم وجود است که پرده از موجودات برمی کشد و ذات حمیدی خداوند را آشکار می سازد از هر چیزی و آن جز حقیقت محمدی نیست چرا که محمد نخستین و تنها کسی است که به ذات حمیدی حق راه یافته و عین این ذات گشته است و لذا از منظر این ذات رحمتی بر عالمیان است که هر کس و چیزی را فراگرفته است. و اینست که کشف حجاب عرفانی علی از هر چیزی منجر به جمال حقیقت محمدی می شود که مظهر الحمید است و لذا همه شاهدان این شهود را از اهالی الحمدلله رب العالمین می کند که

جمله آل محمدند. پس العلی اسم شهودی- عرفانی خداوند است همانطور که در قرآن کریم آمده است که شفاعت در نزد کسی است که به شهود حق رسیده باشد. و چه کسی جز علی در تاریخ جهان چنین ادعائی کرده است که در هر چیزی حق را می بیند: "شفاعت در نزد کسی است که به شهود حق رسیده باشد و او علی کبیر است." قرآن-

مرتضی از القاب علی است که رسول خدا به وی نسبت داده است که در لغت بمعنای کسی است که به مقام رضا رسیده باشد و نیز دیگران را هم به این مقام برساند. و این مصداق این آیه از سوره لیل است که: هیچ کس را در نزد پروردگارش چیزی نیست که طلب کند الّا جمال اعلای پروردگارش را که چون ببیند به مقام رضا برسد. و علی در هر چیزی به این مقام رسیده است. پس جهان هستی را نیز به این مقام رسانده است یعنی جهان از منظر علی همان رضوان است یعنی قلمرو رضای محض. و این همان جهانی است که علی آفریده است که هفتاد هزار بار برتر از خلق قدیم است. همانطور که در آیة الکرسی می خوانیم که علی العظیم، واسع و وسعت بخش کرسی خداوند در زمین و آسمانهاست. و در قرآن می خوانیم که رضوان برتر از جنّت است که جنت قلمرو رحمت محمدی است و رضوان که ظهور باطن جنت است شهر نعمت علوی است و نیز از رسول خاتم شنیده ایم که جنّت را دانشگاه علم کلمه علی خوانده است که متّقیان بر آن وارد می شوند و علی که مولای متّقیان است در جنّت محمدی علم کلمه العلی را به اهلش تعلیم می دهد و از این علم درب رضوان علی گشوده می شود که قلمرو خشنودی و رضا و عشق خدا به بنده است و بنده اش به او: "ای کسانیکه به اطمینان رسیده اید برای رسیدن به مقام راضیة مرضیه بر جنّت من وارد شوید و از پرستندگان من باشید." قرآن-

پس علی خود عرفان است یعنی نور کشف و شهود حق در آفاق و انفس و در عالم و آدم و در زمین و آسمانها. پس علی خود فصّ و نصّ کلی معرفت نفس است و هریک از فرزندان معصومش نیز یکی از این فصوص و نصوص عرفانی هستند. پس مبرهن است که خود علی شناسی و امام شناسی به مثابه کمال معرفت نفس و عرفان حق است و عین مصداق شناخت شناسی عرفانی و یا عرفان العرفان. بنابراین رساله حاضر به مثابه شناخت شناسی عرفانی مجموعه آثار ماست.

علی(ع)، صدیق اکبر است و این نسبتی است که محمد مصطفی به علی مرتضی بخشیده است از جانب پروردگارش! یعنی برتری تصدیق کننده است، تصدیق کننده حق! پس بایستی در برترین و کاملترین تجلی، حق را دیدار و دریافت کرده باشد که کرده است. و اینست که باز درباره علی(ع) می فرماید که حق با علی و علی با حق است و بلکه علی به هر سو گراید حق هم بهمان سو گراید! چرا؟ زیرا حق جز علی دریافت کننده و تصدیق کننده ای ندارد. پس علی عین حق است و بلکه حق هم او را مریدی می کند همانطور که در معراج به رسول خاتمش فرمود که: ای محمد نسبت تو بمن مثل نسبت من است به علی! و اینست که باز فرموده که: هر که علی را دوست بدارد من هم دوستش میدارم. زیرا جز در محبت علی نمی توان به محبت حق رسید زیرا حق جز در علی و با علی و در سمت علی نیست و بلکه مرید علی است.

و نیز به فرموده رسول خاتم، علی(ع) فاروق اعظم است یعنی بزرگترین تشخیص و فرق بین حق و باطل در نزد اوست و بلکه او خود حضرت "فرقان" است که از اسمای الهی می باشد. و نیز جمال قرآن و کاملترین حامل باطن قرآن است که فرموده: و رسولی می فرستد که به اذن او وحی می کند و او علی حکیم است. (قرآن)- زیرا اگر علی جمال باطن محمد است و محمد هم ناطق و گویای قرآن است علی هم باطن ناطقه این کتاب است. و نیز فرموده که: امّ الکتاب در نزد اوست و او علی حکیم است. (قرآن)- پس علی جبرئیل و روح القدس و میکائیل و اسرافیل آخرالزمان برای مؤمنان خویش است و امر و نورش را در نفس ناطقه شان الهام می فرماید و تعلیمشان می دهد و قیامت صغرایشان را برپا می سازد و آیات و بیّنات الهی را در آفاق و انفس برایشان آشکار می نماید "تا بدانند که او حق است." قرآن- خود علی(ع) نیز در خطبه های نادره اش این حقیقت را بیان فرموده که: منم خضر و ایلیا، منم روح الله، منم برپا کننده قیامت و منم آنکه تورات و انجیل را بر قلوب موسی و عیسی نازل کردم و ... .

علی(ع) و علیین مهد ظهور حق هستند. "هرگاه که حق را فرستادیم گفتند این جادوئی آشکار است و انکار و عداوت ورزیدند..." قرآن- زیرا آنگاه که حق از وجود انسانی رخ نماید و فعّال گردد و باطل های هر عصری را رسوا نماید برای کافران و مشرکان و منافقان و دین بازان هیچ جای بازی و ریا نمی ماند جز انکار و عداوت آشکار با اصل حقیقت! و بدینگونه است که با وجود علیین که نور معرفت و فرقان دورانهایند کفر و ایمان قطبی شده و رو در روی یکدیگر قرار می گیرند و این واقعه ای است که در آخرالزمان مستمراً و بطور فزاینده در سراسر جهان جریان دارد تا ظهور جهانی قائم آل محمد که حق مطلق و آشکار و قهار است و بنیاد باطل را از جهان برمی اندازد که همو ظهور کامل علی الکبیر است که قیامت کبرا را برپا می سازد بر ظهور جهانی کبریائی حق از زمین و آسمان! "و در آنروز هر چه در زمین و آسمانهاست برای خداوند بروز می کنند." قرآن- بروز برای خدا عین بروز الهی اشیاء است یعنی ظهور حق از خلق! و علی نور و باعث و بانی و قائم و حافظ این ظهور است در دوره غیبت برای مؤمنان خاص و در واقعه ظهور قائم هم برای همه جهانیان! که اوّلی ظهور نعمانی و رضوانی است و دومی هم ظهور قهار!

"منم صاحب صراط و قیامت و جایگاه حساب، منم آدم اول و نوح اول، ... منم حق اسرار، منم سازنده اشجار ... منم جاری کننده چشمه ها و نهرها ... منم خزانه دار علم ... منم صور اسرافیل ... منم مالک روز جزا ... منم صاحب ایوب و ابراهیم و موسی ... منم که به امر خدا آسمانها را برپا داشته ام ... منم جانشین حق بر خلق ... منم امر و روح خدا ... منم زنده ای که نمی میرم ... منم صاحب کسوف و خسوف ... منم که به آنی آسمانها و زمین را سیر می کنم ... منم آنکه هزار کتاب از کتب انبیاء نزد من است ... منم آنکه ولایت مرا هزار امّت انکار کردند و مسخ شدند ... منم محمد و محمد منم. منم معنائی که اسمی بر آن واقع نمی گردد و او را مانندی نیست." این بخشی از خطبه معروف به بیان است که پس از پایان خطبه جز یکی دو نفر همه علی را تکفیر کردند که تا لحظه ای قبل از شیعیان و مریدان محسوب می شدند. و آن یکی دو نفر هم در حال خروج از مسجد همچون سیاه مستان تلوتلو می خوردند. هر یک از مفاد این خطبه جای تألیف یک رساله مستقلی است ولی همینقدر باید دانست که همه اسماء و افعال و صفات الهی در قرآن کریم که به "هو" منسوب است به علی(ع) منسوب شده است و هیچ انسانی قبل و بعد علی دارای چنین ادعائی نبوده است آنهم در میان جماعتی مؤمن و بربالای منبر مسجد مقدس ترین شهر مسلمین یعنی کوفه! و در همین مسجد هم به شهادت رسید بدست یکی از مریدانش که شنونده این خطبه بود. و جالب است که بدانیم شیخ اکبر ابن عربی بنا به اعتراف خودش همه معارف موجود در بزرگترین و کاملترین اثرش یعنی فتوحات مکیه را از تأویلات خطبه بیان یافته است.

"امروز دین را بر شما کامل و نعماتم را بر شما به تمام رسانیدم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد و زین بعد هر که غیر از اسلام دینی گزیند هرگز از او قبول نشود ..." قرآن- و علی شأن نزول و کاملترین مخاطب این کلام خدا بود و لذا دین کامل و همه نعمات خدا را پذیرفت و اولین و کاملترین مسلمان شد و لذا انسان کامل الهی گردید و در خطبه بیان چیزی جز اسلامش را معرفی نمی کند و غیر از این اسلام و مسلمانی نیست. زیرا خداوند همه نعمات و خوبیهایش را به انسان بخشیده و در واقع او را عین خود ساخته و خلیفه خود نموده است و همه صفات و اسماء و افعال و قدرتش را به انسان داده است و جز علی کسی این اسلام را به تمام و کمال دریافت نکرده است. پس علی(ع) مصداق و اسوه اسم "سلام" نیز می باشد که از اسمای الهی است و این اسمش نام آخرین و کاملترین دین او بر بشر است. و لذا اسلام دین نعمت و رحمت و محبت کامل خدا بر بشر است که کاملترین اسوه آشکار و بیان شده اش جز علی(ع) نیست همانطور که حتّی هیچیک از امامان معصوم یا رسول خاتم هم دعوی چنین مقاماتی را نکرده اند که علی کرده است و این ظهور حق اسلام است پس اسلامی جز علویت و مکتب علی نیست.

یعنی "سلام" و اسلام، ظهور کامل اسم العلی است که در علی مرتضی رخ نموده است. پس علی(ع)، کاملترین درک کننده و پذیرنده و معرفی کننده اسلام است یعنی مظهر اسلام کامل! پس علی(ع)، مظهر تمام و کمال عرفان اسلامی و اسلام عرفانی است و اسلام جز در علی شناخته نمی شود.

از خطبه بیان درک می کنیم که علی(ع) کاملترین خودشناس تاریخ بشر است که در خود، خدایش را به تمامی اسماء و افعال و صفاتش یافته است و همه ویژگیهای علی(ع) از این علم خودشناسی می باشد که همان مکتب عرفان است.

پس علی(ع) مظهر هواللهی در آخرالزمان است و فقط با شناخت علی(ع) است که می توان تناقض بین هو و الله را که در سراسر قرآن حضور دارد دریافت که درک یگانگی هو و الله همان درک اسلام محمدی و حقیقت محمدی می باشد که در علی آشکار شده است. پس علی سرّالاسرار و سرّ المبین کل قرآن است و جمال قرآن! زیرا هر معنا و حقیقتی در عالم غیب چون به کمال تعیّن رسد انسانی است. و علی انسانیت قرآن و تعیّن آن در جهان است، جهانی که تماماً قرآنی است و در علی مرتضی رازگشائی و شناخته می شود. پس علی(ع)، عرفات خداوند است و عرفات انسان و جهان! عرفاتی که حق ذاتی انسان را تعیّن بخشیده است پس علی حق انسان است همانطورکه رسول خاتم وی را میزان انسان نامید.

امام صادق(ع) می فرماید که خداوند جهان را از اسم العلی آفرید و در قیامت کبرا نیز بواسطه همین اسم ظهور می کند. در قرآن کریم نیز این حقیقت بارز است که در کتاب خداشناسی امامیه درباره اش سخن نموده ایم. منتهی مسئله اینست که اسم العلی در قرآن کریم چه ربطی به علی ابن ابیطالب دارد. ربطش از نظر ما از دو بابت است که یکی ادعاهای خود علی(ع) در خطبه های نادره اش می باشد که ادعائی است که قبل و بعدش تکرار نشده است و "بزرگترین راستگوی عالم" لقبی است که رسول خاتم از جانب خداوند به علی(ع) اعطا نموده است پس ادعای علی با توجه به سیره و سنت زندگانیش نمی تواند کذب باشد. و اما دلیل راستی ادعای علی برای خود اینجانب مشاهدات و مکاشفات غیبی و عرفانی و شهود تجربی و شخصی اینجانب از وجود مبارک علی(ع) بوده است و نیز آزمونی که بنده از بسیاری از سخنان حیرت آور و بظاهر نامعقول علی(ع) در جریان زندگیم بعمل آورده و به راستی و درستیش ایمان آورده ام که ادعاهایش حق مطلق است. و عجبا که هیچ روایت و سخن کذب و جعلی به اسم علی(ع) از راه تاریخ بما نرسیده است در حالیکه چنین ادعائی درباره احادیث نبوی مصداق ندارد و دریائی احادیث جعلی به اسم مبارکشان در تاریخ اشاعه یافته است. و این نیز از حجت های بزرگ وجود مبارک علی مرتضی است که براستی ظهور حق الله می باشد.

می دانیم که نخستین امامت کامل از ابراهیم خلیل رخ نمود آنهم در واقعه ذبح پسرش اسماعیل که وارث و وصی نبوت و رسالتش نیز بود آنهم در غایت کهولت سن. پس در حقیقت ابراهیم با ذبح مقام نبوت و رسالت و وصایت خویش بود که به امامت رسید. و آنچه هم که اسماعیل را تبدیل به نخستین امام مادرزاد نمود همین امر بود زیرا اسماعیل در کودکی به همراه مادرش در صحرای سوزان حجاز رها شد که این نیز نوعی ذبح بود و سپس در سن بلوغ هم که عملاً خود به اراده خودش به قربانگاه رفت. پس می بینیم که امامت از هر دو سو (ابراهیم و اسماعیل) مولود از خودگذشتگی بمعنای کامل کلمه است که در قلب این ایثار برای خدا همانا ایثار از دل خویشتن است یعنی گذشتن از محبوب و معشوق خویش آنهم بصورت ذبح کردن به دست خویشتن. آیا ماجرای رسالت محمدی و امامت علوی به رابطه ابراهیم و اسماعیل شباهتی عظیم ندارد همانطور که علی در نوجوانی به امر پیامبر به جای او در رختخوابی خوابید تا به جای پیامبر کشته شود. زیرا پیامبر اکرم نیز از آغاز می دانست که علی تنها وارث و وصی رسالت اوست. این همان امتحان الهی از قلوب مؤمنین است که چه قلبی لایق حمل بار ولایت و امامت و خلافت اوست.

سخن بر سر ظهور امامت از بطن رسالت است یعنی ظهور اسماعیل از بطن ابراهیم و ظهور علی از بطن محمد. و قبلاً نشان دادیم آنچه که از آسمان بر قلب نبی نازل می شود از وجود ولی و امامش صادر و ظاهر می شود. "ما ذکر را با کتابهائی بر تو نازل کردیم تا بیان کنی حق هر آنچه را که بر مردمان نازل می شود." قرآن- که این آیه معرف کسی است که هویت محمد- علی دارد یعنی هم محل نزول ذکر و کتاب الله است و هم عامل ظهور و صدور و تبیین آنچه که بر وی نازل شده که بیان حقیقت همان چیزهائی است که در هر عصری بر مردمان فرود می آید. این همان معنای قرآن ناطق و نبوت عرفانی و رسالت اجتماعی است که علیین هر عصری دارا هستند همانطور که تمام و کمالش از علی ابن ابیطالب رخ نمود. این همان ظهور امامت از بطن رسالت است در انسان واحدی که از علیین است.

و اما ظهور همه اسماء و صفات الهی از وجود امام به چه معنائیست؟ مگر نه اینست آنچه از ذکر و کتاب الله بر دل امام و علیین فرود می آید همان طبقات قرآن است که از امّ الکتاب است و قرآن حامل همه این اسماء و صفات خداوند است که به درجات و برحسب نیاز زمانه از وجود علیین عیان و بیان می گردد که رازگشای همه مسائل زمین و زمان و مردمان است. پس امام مهد وقوع و تحقق کتاب خداست و اینک از این منظر آن ادعاهای حیرت آور در خطبه بیان را بهتر درمی یابیم. و اینست که امام مهد ظهور بسیاری از وقایعی است که در کتب آسمانی گذشته وعده داده شده است و نیز دانای بر اسرار عالم غیب و آیات و بیّنات کتاب خدا. پس هم مبین است و هم معین.

طبق حدیث قدسی می دانیم که خداوند قبل از خلق عالم و آدم، قلم را آفرید و بر لوح محفوظ، امّ الکتاب را نوشت و آنگاه به این کتاب و کلماتش امر به آفرینش این کلمات و مفاهیم را داد و در حقیقت آفریننده جهان هستی، کتاب خداست به امرش و علمش. و اینک در آخرالزمان خود حضرت کتاب ظهور کرده است و آن امام و امامت است یا علی و علیین. همانطور که در خود قرآن نیز علیین و علییون همین گونه معرفی شده اند که خود کتابند. پس به لحاظ مقام وجودی همانطور که بعد از ذات باری تعالی کتاب قرار دارد امامان نیز همین مقام را نسبت به ذات خداوند دارا هستند یعنی مماس بر ذات اویند. و علی نخستین ظهور کامل امّ الکتاب است. پس عجب نیست که آفریننده است ولی نه آفریننده جهان قدیم که عمده دعوای بین سنّی و شیعه در همین باره است زیرا هر دو این آفرینش علوی را درک نکرده اند که منظور خلق جدید است. زیرا براستی که زمین و آسمانها قبل از پیدایش امامان آفریده شده بود. ولی خلق جدید است که متأسفانه مورد کتمان و غفلت عمده علماء و حتی عارفان امامیه بوده است.

همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که اگر ملائک آشکار شوند و خود خداوند نیز از آسمان فرود آید باز هم بصورت انسان خواهد بود و این پاسخ به کسانی است که به همین اتهام همه انبیاء و اولیاء را تکذیب کرده اند که: او هم بشری همچون ماست. قرآن کریم-

همانطور که هر موجودی در عالم ظهور یکی از کلمات خدا از وجه یکی از اسماء اوست در درجات، امام ظهور کل کتاب خداست آنهم امّ الکتاب: و امّ الکتاب در نزد اوست که علی الحکیم است. قرآن-

پس انبیاء الهی و رسولان، محل نزول فصولی از کتاب الله بوده اند و محمد مصطفی محل نزول کلیه فصول این کتاب است و لذا قرآن کریم او را جامع کلمات خدا خوانده است ولی امام محل ظهور و بروز کتاب خداست و جمال انسانی کتاب است. همانطور که مثلاً اسماعیل(ع) قبل از آنکه نبی باشد حقانیت ذبح خودش را از طرف خداوند به یقین می دانست و لذا پدرش را در ذبح خودش یاری نمود و تردید پدرش را برطرف ساخت و از پدرش بردبارتر بود و پدرش ابراهیم با دیدن یقین اسماعیل در این امر بر تردیدهای خود فائق آمد و ابلیس را از خود راند. اینست که امام را معصوم گویند زیرا خود کتاب خداست و امامت ابراهیمی و اسماعیلی در محمد و علی به تمام و کمال رسید که این همان کمال علم تأویل کلمات است به امّ الکتاب. همانطور که در قرآن کریم امامت ابراهیمی نیز از بابت چنین علمی است به درجات نازلتری. و محمد و علی ظهور کامل ابراهیم و اسماعیل هستند زیرا همه جانهای الهی از نفس واحده اند.

هر چیزی در جهان ظهور یک کلمه است و اما امام ظهور کتاب است و علی ظهور کل و کامل کتاب است که جهان آخرالزمان که قیامت پنجاه هزار ساله است تماماً ظهور علی است که مطلق این ظهور در قائم آل محمد است که علی در خطبه بیان این قائم را هم خودش معرفی کرده است و ظهور مطلق خود که بقول مولوی جانهای مردان خدا یکی است. و امامت، قوس صعود و عروج است و رجعت نبوت که قوس نزول می باشد. و لذا امامان کاشف جانهای نبوی رسولان الهی هستند. ولی آنگاه که نبوت و رسالت و شریعت برای خدا قربانی می شود ولایت و امامت حق متجلی و ظاهر می گردد. داستان خضر و موسی نیز حجت قرآنی دیگری بر این حقیقت است و خداوند موسی(ع) را جهت دریافت علم لدنی و علم تأویل به نزد خضر(ع) فرستاد ولی موسی بی صبری کرد و نتوانست تحول و تأویل شریعت به امامت را تاب آورد هر چند که بعداً به این مقام نائل آمد. همانطور که تاب لقای الهی را هم نیافت. و علی(ع) در خطبه بیان خود را ظهور

خضر(ع) خوانده است ظهوری که هرگز افول نخواهد کرد و در امامان و علیین بعد از خودش استمرار می یابد استمراری مبارک و فزاینده در ظهوراتی برتر و کاملتر تا قائم آل محمد!

پس دانستیم که اسم "الحمید" به مثابه امّ همه اسمای ذات الهی است همچون اله، رب، احد، حق، صمد، حی، مرید و علی! و اسم "العلی" هم امّ سائر اسماء و صفات خلاق و افعال خداوند است همچون خالق، راتق، رازق، مصوّر، مدبّر، حافظ، راشد، کریم، سلام، حکیم، قادر، متعال و غیره! که این اسمای صفات و افعال به مثابه ظهور آن اسمای ذات هستند همانطور که اسم العلی ظهور اسم الحمید است همانطور که علی(ع) هم ظهور باطن محمد(ص) است. و این بدان معناست که نه تنها انسان کامل محل ظهور اوست بلکه ظهور و آفرینش عالم هستی هم نیز از ازل به نور این انسانها بوده است که از اسمای پروردگارند که در آخرالزمان رخ نموده اند و می نمایند. درک این حقیقت به مثابه درک روح کلّی معرفت دینی و عرفانی و اسلامی و شیعی است. و افسوس و حسرت بر آن مسلمان و شیعه ای که در باورهایش هنوز عیسوی و موسوی و بلکه اصلاً کافر است بخودش!

محمد مصطفی(ص) مظهر نصّ الحمید است و علی مرتضی(ع) هم مظهر نصّ العلی!

نصّ سوّم

عرفان فطری (الفاطر) در وجود فاطمه زهرا(س) (امّ امامت)

"پس روی کن بسوی دین حنیف که خداوند مردمان را بر فطرت اللّهی آفرید و فطرت بخشید و هیچ تغییری در این آفرینش نیست و اینست دین پابرجا و جاری. ولی اکثر مردمان بر آن علمی ندارند..." سوره روم ۲۹-۳۰-

"الفاطر" از اسمای الهی در قرآن کریم است و طبق آیه مذکور بمعنای آفرینش خودی خلق است. یعنی خداوند جهان هستی و نهایتاً انسان را بگونه ای آفریده که مظهر حق و جلال و جمال او باشند و عین او شوند ولی نه شبیه او! زیرا صورت و روح و علم و اسماء و امرش را در خلقش نهاده است و خلقش بایستی از طریق اطاعت و معرفت و تسبیح او، مظهر او گردند و او را از خودشان آشکار سازند. این همان مقصود آفرینش است و فطرت بمعنای آفرینشی بر این اساس و سنّت است. پس فطرت بمعنای آفرینش الهی انسان است و آفرینش انسانی خدا! پس فطرت گوهره وحدت وجود و توحید افعال و صفات و جلال و جمال است. و طبق حدیث قدسی، خداوند حضرت فاطمه زهرا را محل تحقق تمام و کمال فطرت قرار داده است و لذا اسم آسمانی و الهی زهرا هم "فاطره" است که فاطمه تعیّن زمینی فاطره است و فاطره هم تأویل فاطمه است. و فاطمه زهرا وجودش را به اسم الفاطر تأویل کرده و تعین فطرت الله گشته است و لذا خداوند به رسول خاتم می فرماید: "ای محمد اگر نمی خواستم تو را بیافرینم جهان را نمی آفریدم و اگر نمی خواستم علی را بیافرینم تو را هم نمی آفریدم و اگر نمی خواستم فاطمه را بیافرینم هیچکس و هیچ چیزی را نمی آفریدم." پس فاطمه کمال و غایت آرمان خدا از آفرینش است که فطرتش را در خود محقق ساخته است و جمال فطرت الله گشته است و لذا جمالش در نقاب کامل است از برای نامحرمان وجه الله فطرت حق! و فاطمه کسی است که طبق آیه مذکور جمالش را فقط تسلیم وجه الله کرد و آئینه تجلی وجه الله شد و فطرت خدا را در آفرینش محقق ساخت. یعنی فاطمه حجاب و عفاف و عصمت را به تمام و کمال رعایت کرد در ظاهر و باطن! یعنی جمالش را فقط به خدایش نمایاند و بس! و لذا خود فرمود: برای رستگاری زن همین بس که نه مردی را نگاه کند و نه نگاه شود! یعنی جمالش فقط برای خدا و بسوی او باشد و جمال و صورت هر کسی قلمرو حواس و هوش و ادراک و اندیشه اوست: چشم و گوش و بویائی و گویائی و سر و مغز و ... . پس جمال، کارگاه فطرت الله در بشر است که انسان بایستی این کارگاه ادراک و عرفان را فقط در سمت وجه الله قرار دهد و همه ارکان هوش و حواسش روی به او باشد و از او تغذیه کند تا عین او شود. و فاطمه زهرا عین او شد و در نقاب گشت الا بر اهالی وجه الله و فطرت الله و عصمت الله! و عصمت یعنی پاسداری و نگهداری الهی از فطرت خود! یعنی جز به خدا گوش ندادن و جز در جستجوی لقای وجه الله نبودن و جز برای او و بسوی او نگاه نکردن و جز در جستجوی او نبوئیدن و نچشیدن و نیندیشیدن و احساس ننمودن و نگفتن و نکردن. و این بمعنای روی خود را تسلیم روی خدا کردن است تا روی آدمی از روی خدا رنگ و جلاء پذیرد و الهی شود و فطرت خدا از بشر رخ نماید. و فاطمه کمال این رخداد الهی است پس مقصود خدا از آفرینش است.

"فَطَر" در لغت دارای دو مفهوم کاملاً متضاد و دیالکتیکی است همچون اکثر صفات الهی. "فاطر" هم بمعنای بنا کننده و آفریننده و استوار کننده است و هم بمعنای شکافنده و متلاشی کننده است که هر دو معنای این واژه در قرآن بکار رفته است: بنا کننده زمین و آسمانها و شکافنده آن! این اسم الهی در انسان هم این هر دو معنا را داراست که هم انسان را برپا می سازد و استوار می کند و هم می شکافد و زیر و رو می کند تا فطرت حق را در خود بیابد و برگزیند. و فقط عارفان این هر دو وجه فطرت الله را در خود درک و تصدیق می کنند و روی خود را تسلیم فطرتش می سازند هم در ساخته شدن و هم زیر و رو گشتن و سوختن و از نو خلق شدن!

محمّد مصطفی مظهر عرفان الحمید است و علی مرتضی مظهر عرفان العلی است و فاطمه زهرا هم مظهر عرفان الفاطر است. علی(ع)، ظهور حمد محمدی است و فاطمه ظهور نور علوی است و لذا زهرا و زهره است یعنی درخشنده! و این نور یگانه محمد- علی است که جایگاه افلاکی آن سیاره زهره است که یگانه ساز نور دوگانه محمد- علی از سیاره عطارد است که سیاره ای دوگانه است که یک رویش آتش و روی دیگرش یخبندان است. و بواسطه این نور زهرائی است که عارفان، قرة العین (نور شهودی) می یابند و چشم شهودی پیدا می کنند. فاطمه نور ذات جلال حق است که انوار ذوالجلالی و ذی الجلالی محمد- علی را در جان عارفان یگانه می سازد یعنی از یگانگی ذو و ذی (هو و هی)، ذا (ذات- ها) رخ می نماید که ماهیتی بظاهر خنثی دارد یعنی ورای مذکر و مؤنث است. ذو- ذی- ذا بیانگر هو- هی- ها میباشند که ضمایر ذات پروردگار در کتابش هستند: مذکّر- مؤنث- خنثی! فاطمه(س) بین محمد(ص) و علی(ع) رشد و کمال یافت و محل تلاقی و وحدت محمد- علی شد یعنی وحدت رحمت محمدی و نعمت علوی که جمال واحدهٔ فطرت الله را آشکار می سازد. زیرا جهان هستی زمین و آسمانها بر رحمت مطلقه حق استوار شده و توسعه یافته است و بواسطه نعماتش می شکافد و زیر و رو می شود و حق حمد الهی را به اسم العلی آشکار می سازد و یگانگی این رحمت و نعمت در جمال فطرت فاطمی آشکار شده است. در واقع نعمات الهی تأویلگر رحمت مطلقه هستند همانطور که علی تأویلگر محمد است که اول و آخر هر امری را آشکار می کند و یگانگی اول و آخر و ظاهر و باطن امور به جمال در نور فطرت فاطمی رخ نموده است. و این اجر جهاد کبیریست که فاطمه(س) در جانش به ثمر رسانیده است که فرا رفتن از نژاد پس و پیش خویش یعنی پدر و شوهر است و رسیدن به یگانگی اشد اضداد که رحمت و نعمت است در محمد و علی! و لذا چنین فاطمه فاطره ای دیگر نه دختر محمد است و نه زن علی! و بلکه مادر محمد است (امّ ابیها) و پدر فرزندان علی(ع) که خود علی هم فرزندانش را فرزندان فاطمه می نامد و نه خودش! مادر روحانی پدرش شده است زیرا در جانش به تأویل محمدی رسیده است پس بر پدرش تقدم یافته است و مادر پدرش شده است. و پدر فرزندان علی(ع) شده است زیرا در تأویل الحمید به العلی رسیده است و خود علی گشته است پس به یگانگی محمد- علی نائل آمده است یعنی به یگانگی مکان و زمان! زیرا محمد، مظهر دهر است و علی هم مظهر جان مکان (ارض) است. و کسی که در خود به یگانگی زمین و زمان رسیده است از اسارت مکان و زمان رهیده و به سرمدیت وجود رسیده است که فطرت خداست که برای انسان است.

فاطمه برای برقراری رابطه بین رحمت محمدی و نعمت علوی که اشد اضداد عقلی و قلبی موجود در جهان را یکجا داراست و جهت یگانه بینی و یگانه فهمی و یگانه خواهی و یگانه سازی این ضدین، همه طبقات و مراتب و تبعات عالم وجود و مدارج عقل و عاطفه را درنوردید و به نفس واحده فطرت الهی در خود رسید و از خود شکوفا و متجلی شد و زهرای مرضیه گردید و به مقام حدیث حق در نفس ناطقه اش نائل آمد و "محدثه" گشت یعنی کسی که خداوند در نفس ناطقه اش نطق می کند و نطقی در نفس فاطمه جز کلام الله نیست. پس فاطمه نیز در نفس ناطقه اش کتاب الله را یافت و آنرا نه به فعل و سخن که به نور جمالش برتافت. فاطمه، نور امّ الکتاب است کتابی که علم و اراده و رحمت خداوند در آفرینش جهان هستی برای ظهورش در انسان را تبیین کرده است پس کتاب فطرت است زیرا فطرت طبق قول الهی در قرآن کریم همان بنیاد انسانی جهان و ظهور انسانی خداوند و تجلی الهی بشر است و لذا هر که این فطرت را در خود و حیاتش درک و رعایت نکند و در جهت تحققش نکوشد و با آن انکار ورزد بواسطه قدرت همین فطرت، منفطر و منفجر می شود و در هم کوبیده می گردد بواسطه شیاطین و دجالان و القارعه (تکنولوژی)! ولی اگر توبه کند و روی به فطرت نماید به نعمات علوی یاری می شود و فاطمی می گردد. ولی همانطور که آیه فطرت در سوره روم متذکر شده اکثر مردمان در اینباره علمی ندارند که همان علم وحدت وجود است.

محمد(ص) و علی(ع) به لحاظ شخصیت و کردار و گفتار و خلق و خوی شدیدترین ضدین هویتی در کل تاریخ بشری بودند و عجبا که ظاهر و باطن نوری واحد بودند. و فاطمه رسالت یگانه سازی این دو را در خود داشت و این یک توفیق الهی بود که یکی پدر و دیگری همسرش بود و چاره ای هم جز این نبود وگرنه در این بین دو شقه می شدند. و این کار کبیر فاطمه وی را مظهر فطرت احدی حق نمود که نورش همه انسانهای یگانه پرست و یگانه جو را در سراسر جهان یاری

می کند. فاطمه نوریست که به یاریش می توان همه تناقضات و اضداد و دیالکتیکهای عملی و فکری و قلبی و علمی و هویتی را درنوردید و به احدیت ذات رسید و زهرائی شد.

فاطمه نه فقط به دلیل دختر رحمت للعالمین بودن بلکه بدلیل پیدایش ویژه اش در رحم خدیجه کبری(ع) که زنی حکیمه و عاشق بود حیات و هستی الهی داشت زیرا پدرش به امر الهی جهت بسته شدن نطفه فاطمه به چلّه نشست که در این چلّه از بهشت تغذیه می شد که این تغذیه الهی نصیب مادرش نیز می شد. پس فاطمه مولود عشق الهی بود از هر حیث. پس عالیترین لطیفه حق در میان خلق بود و عاشقترین دل و روح را یافته بود. با توجه به این حقیقت باید درک کرد که بلایا و مصائب و رنجهای عاطفی تا چه حدی جان فاطمه را تا ذاتش رنج می داد و زندگی فاطمه رنج نامه ای عاشقانه و حیرت آور است که در کتاب انسان کامل در این باب سخن نموده ایم.

زنی اینچنینی که خورشید عشق و عاطفه و رأفت و لطف بود از فرط فقر و گرسنگی شیر نداشت تا فرزندانش را تغذیه کند و بلکه نان خشک لازم هم در سفره نداشت که خودش سیر شود و شیر آورد. و لذا فرزندان که جملگی ستارگان لطف و محبت بودند در غایت گرسنگی در دستان و چشمان فاطمه بالیدند و مستمراً از فرط ضعف غش می کردند. همین یک فقره بلا و امتحان و انفطار جان در فاطمه، ما را به نکته ای از راز زهرائی فاطمه آشنا می سازد. زن جوانی که به لحاظ موقعیت اجتماعی پدرش در سطح سلطان عرب بود و شوهرش پهلوان بلامنازع عرب محسوب می شد و همه مردان اشراف عرب خواستگارش بودند و او در خانه نانی به سفره نداشت و شیری در سینه که بچه هایش را از غش و ضعف نجات دهد. و به محض رحلت پدرش در خانه اش ریختند همان اصحاب کبار رسول(ص) و پهلویش شکافتند و بچه اش را سقط کردند و جانشین رسول خدا یعنی شوهرش را از خانه بیرون کشیدند و در خیابان به زنجیر کشیدند و بدترین اهانتها را نثارش نمودند و ... . و او حق نداشت که ناله کند و نفرین نماید زیرا با نفرینش بذر حیات از جهان برمی افتاد چرا که او خود نور حیات فطرت الله در بشر بود یعنی نور جان!

کسی که اهل عرفان نفس و جهاد اکبر و توحید وجودی و سالک سیر الی الله نباشد نمی تواند حتی بوئی از حقیقت و عظمت وجودی فاطمه را دریابد زیرا فاطمه برعکس زنان بزرگ دیگری چون مریم(ع) و هاجر(ع) در صورت بیرونی و اجتماعی کاری قهرمانانه بروز نداده است که جلب نظر ظاهرپرستان کند. فاطمه جز در قلمرو عرفان حق شناخته شدنی نیست هرچند که همه امامان معصوم اینگونه اند و لذا امامانی که ظهور و بروز بزرگ اجتماعی نداشته اند حتی در فرهنگ امامیه نیز مهجور و ناشناخته اند. و اینست که عامه شیعیان جز علی(ع) و حسین(ع) را نمی شناسند آنهم بدلیل جنگهائی که داشته اند. پس فاطمه شناسی شاه کلید امام شناسی ماست همانطور که فاطمه امّ امامت هم هست هم به ظاهر و هم بمعنا! زیرا امّ پدرش هم هست که اصل خورشید امامت است و نور امّ الکتاب! کلاً اگر امیّت و مادریت را تا حدودی مد نظر معرفت قرار دهیم باید گفت که فاطمه مادر مطلق است و نور مادریت در تاریخ! منتهی مادری که بچه ننه نپروریده است و فقط مادر خانه و خانواده خودش نیست بلکه مادریست که آل الله و آلاء الله یعنی خاندان خدا را بنا کرده است و وارث و وصی و کامل کننده هاجر است که خانه اش خانه خدا شد و در همین خانه بود که علی بدنیا آمد و خروج کرد.

فاطمه مادر همه مؤمنان و حق پرستان و عارفان و سالکان سیر الی الله است نه به مثال و مجاز که به حقیقت! و لذا همه عارفان در کمال شهود حق، جمال آسمانی فطرت الله فاطمه زهرا را دیدار می کنند همانطور که ما دیدار نمودیم و تا مدتها به یقین نمی دانستیم که چه بانوئی را دیدار نموده ایم و او کیست و چکاره است در کار خدا و در آفتاب و ماه چه می کند! پس فاطمه مادر همه سالکان سیر الی الله است که در جهان کاملاً یتیم گشته اند.

همانطور که محمد(ص)، سرور و خاتم همه انبیای سلف و حامل نور آنان است و علی(ع) هم اکمل همه اولیای گذشته و حامل نور ولایت آنهاست فاطمه(س) هم افطر و اعصم همه امهات گذشته و حامل نور آنهاست همچون ساره و هاجر و

آسیه و صفورا و مریم و خدیجه و فاطمه بنت اسد (مادر علی مرتضی)! فاطمه زنی است که خاندان خدا را مادری میکند همانطور که علی(ع) هم این خاندان را پدری می کند.

فاطمه نور امّ الکتاب است و لذا همه علمای ربانی و عارفان الهی که اهل تأویل هستند با این نور است که امکان تأویل دارند زیرا تأویل برخلاف تصور برخی، شعبه ای از علم کلام رسمی یا هرمنوتیک اروپائی نیست بلکه واقعه اشراقی است که مطلع قرآن را آشکار می سازد یعنی طلوع آیات الهی!

وقتی از کمال عشق و نعمت و رحمت پدر و شوهر، کمترین نفع غریزی و عاطفی و نفسانی و اجتماعی حاصل نگردد چه حاصل میگردد: یا نابودی و یا الهیت! و فاطمه به الهیت و فطرت الهی در خود نائل آمد و ذاتش دچار انفطار گردید و زهرا شد!

وقتی پدر و شوهری که دو خورشید عشق و رحمت و کرم و لطافت حق هستند نازت را نکشند و نتوانی برایشان ناز کنی مجبوری که فقط برای خدا ناز کنی و فقط خداست که ناز زن را می خرد آنهم به قیمت خود خودش! درست به مصداق آن حدیث قدسی که خداوند عاشقانش را به قتل می رساند و خود خونبهایشان می شود.

البته فاطمه میتوانست تبدیل به شقی ترین زن تاریخ گردد و نه تنها فطرت الله نشود بلکه نفرت الله گردد. پس آنچه که فاطمه را زهرا و مرضیه و محدثه ساخت توفیق اجباری و جبر خاندان نبود. زیرا در میان فرزندان انبیاء و اولیاء کم نبودند که مظاهر شقاوت تاریخی شدند که یک نمونه اش جعفر کذاب برادر امام یازدهم است و عقیل برادر امام اول و جعده همسر امام دوم!

فاطمه بین اشد بود و نبود مخیر گشت که نبود خود و بود خدا را برگزید و اطهر و ازهر شد و نور تأویل امّ الکتاب! اینجانب همه مجموعه معارف و آثارم را مدیون نور جمال زهرائی حق هستم که در چند نوبت دیدار کردم و همه عارفان حقّه نیز از دیدار این جمال فطرت الله است که سیر و سلوک شهودی و اشراقشان به قلمرو تأویل آیات و بیّنات الهی وارد می شود چه بنام بشناسند و یا نشناسند! که عموماً نمی شناسند و برای نخستین بار این راز پس از هزار سال بر این بنده آشکار شد به لطف خودش!

محمد، مصطفی است یعنی برگزیده خداست همچون همه انبیای الهی. ولی علی مرتضی و فاطمه زهرا برگزیده خدا نبودند بلکه آنها بودند که خدا برگزیدند و این همان سرّ و عظمت امامت است که موجب ختم نبوت است که البته همه انوار نبوی را هم داراست زیرا همه نبوتها بر فطرت الهی انسان فرود آمده است و عارفان و مجاهدان فی الله در مکاشفه این فطرت در خویشتن به محضر همه انبیای الهی میرسند: آنانکه خدای را در دل خود به یاد آورند با همه انبیاء و شهداء و صدیقین محشورند که خوب رفیقانی هستند! قرآن کریم- که به یاد آوردن خدا در دل خویشتن مستلزم عمری جهاد اکبر و سیر در فطرت خویش است تا انسان را اهل دل سازد و دل هم عرش خداست که انبیاء و اولیای حق حامل این عرش و برگردش در حال حمد و تسبیح هستند. پس مپندار که هر کسی را چنین قدرت روحانی و عرفانی است که خدای را در دلش به یاد آورد که اگر آورد از ذاکرین است و در قرآن کریم مقام ذاکرین برتر از اکثر انبیای الهی است (بجز مرسلین)! فقط سالکانی که در وادی عرفان نفس به قلمرو دل میرسند و دل را از هر غیر حقی پاک می سازند و دل را خانه حق می کنند موفق به حصول مقام عصمت می شوند یعنی فاطمی می شوند و از چشم چنین دلی است که جمال الفاطر را شهود می کنند که جز جمال زهرای اطهر و اعصم نیست. و این آستانه تأویل است تأویل مخلوقیت به خالقیت، عبودیت به ربوبیت، دنیا به آخرت، منیت به هویت و کثرت به وحدت! و از منظر چنین انسانی است که هر چه در زمین و آسمان است برای پروردگار عالمیان بروز می کند و جز حق مشهودی نمی یابند. و این مقام علّویت است و انسان علوی! که این انسان علوی هر چیزی را در عالم به جمال ذوالجلالی یا ذی الجلالی شهود می کند یعنی به جمال محمد و علی! که غایت این شهود هم لقای جمال هائی (ذات احدی ورای ذو و ذی) است که فاطمه است. باید درک کرد

که ذات کبریائی الحمید و عظمت حمد محمدی از این ذات از برای فطرت انسانی خدا و فطرت الهی انسان است که خداوند فطرت خود و مردمان را یگانه ساخته است. و ظهور اسم علی کبیر از علی مرتضی(ع) هم ظهور صفات و افعال و مقامات الهی از انسان است یعنی ظهور نعمات! و اینست راز آن حدیث قدسی که خداوند عالم و آدم و حتی محمد و علی را هم از برای فاطمه آفریده است زیرا فاطمه نور فطرت الهی- انسانی عالم وجود است که ظهور نور یگانگی محمد- علی (رحمت و نعمت) است و این نور فطرت احدی حق است. قبلاً متذکر شدیم که مقام عصمت مقام حصول به مرتبه ای از فطرت و نفس واحده است که دیگر غیرقابل تأویل باشد که این قلمرو تأویل ناپذیری حاصل غایت تأویل نفس بسوی ذات فطرت است. و اگر فاطمه زهرا مظهر و جمال کمال عصمت است بدین معناست که مظهر نفس واحده و ذات احدی فطرت الله است که به هیچ امر و معنای دیگر قابل تأویل و تبدیل نیست و لذا می فرماید که: انطباق فطرت خدا و فطرت بشر، سنّت ابدی خداوند است که مطلقاً قابل تبدیل نیست (قرآن کریم سوره روم)- و این فطرت و سنت غیرقابل تبدیل الهی در جهان از وجود فاطمه زهرا متجلی شده است به تمام و کمال! و لذا همه امامان و اولیای حق در آخرالزمان تا پایان جهان فاطمی هستند! یعنی فاطمه، نور تجلی فطرت الله از بشر است در آخرالزمان! و طبق حدیث نبوی دانستیم که محمد و علی به مثابه مادر و پدر مؤمنانند و لذا دارای جلال ذی و ذوی پروردگارند ولی فاطمه مظهر احدیت "هائی" حق است که برتر است و فقط از این منظر است که آن حدیث قدسی را درک می کنیم که چرا اگر قرار نبود که فاطمه پدید آید حتی محمد و علی هم پدید نمی آمدند زیرا محمد و علی دو بال این فطرت هستند و فاطمه صاحب هر دو بالش ولی خود نه هو است و نه هی بلکه "ها" است.

فاطمی بودن فطرت حق مطلقاً از وجه نژاد نیست زیرا فاطمه بی نژاد است و نور نزادی حق است و معنای عصمت فاطمی دقیقاً به همین معناست زیرا همه ناپاکیها و معاصی بشر از نژادپرستی اوست که عین دهرپرستی است. و لذا اولیای فاطمی جمله آلاء الله و از خاندان خدایند. و اینست که فاطمیون نژادی (سادات) بمیزانی که در راه عصمت فاطمی جهاد نمی کنند و مبتلای به نژادپرستی هستند به اشد عذابها و فلاکتها و جنونها دچار می شوند. آنکه به لحاظ نژاد فاطمی است بایستی اهل جهاد اکبر باشد وگرنه خصم ولایت فاطمی می شود همانطور که طبق روایت شقی ترین قومی که در مقابل ظهور جهانی امام زمان عداوت می کنند گروهی از سادات فاطمی هستند. (بنی فاطمه)!

"هر که خود را شناخت امامش را شناخت و هر که امام را شناخت خدای را شناخت." این حکمت مکرر امامیه که ترجیع بند احادیث همه معصومین بوده بدین معناست که هر کس که فطرت خود را شناخت امام و خداوند را شناخت که این شناختی کلامی و ذهنی و فلسفی نیست بلکه قلبی و روحانی و شهودی است و لاجرم چنین عرفانی از نور زهرائی فاطمه اطهر جدائی ناپذیر است و این همان سنت تبدیل ناپذیر خدا در ظهور فطرتش می باشد. یعنی این نور به هیچ حقیقت یا نور دیگری قابل تأویل نیست زیرا نور احدی و مطلق ذات حمیدی خداوند و ظهور علی کبیر است که برترین تعالی در امر تجلّی است که مصدر ظهور کلمة الله و الله اکبر است که این کبریائی را غایتی نیست و لذا عارفان امامیه در آخرالزمان هر یک در عرصه ظهور و تجلّی برتر از عارفان قبل هستند و این مصداق کلام امام باقر(ع) است که: ما معانی خداوند و ظهورش در شما شیعیان هستیم! اتهام غالیه گری به عارفان امامیه برخاسته از عدم درک و باور این ظهور و تجلّی فزاینده در هر عصری است که از نور امامت علی و حمد محمدی و فطرت فاطمی از اولیای امامیه بروز می کند که این افزونی تجلّی و تعالی فطرت الله از بشر در ظهور قائم آل محمد به کمال مطلق میرسد که منجر به قیامت کبرا می شود که مطلق لقاء الله است در زمین و آسمان! و لذا اشد اتهام بدعت در دین متوجه امام زمان خواهد بود از جانب علمای رسمی بیگانه از تجلّی نوری امام! پس نباید پنداشت که ظهور رحمت محمدی و کبریائی علوی و فطرت فاطمی در صدر اسلام، ظهوری تمام و کمال بوده است. بلکه بعکس است یعنی صدر اسلام شاهد آغاز ظهور بوده ایم و در آن ظلمات عرب همان حد از ظهور هم انکار و تحریف شده و به تاریخ نرسیده است. پس ظهورات امروزین حقیقت محمدی و عرفان علوی و فطرت فاطمی بمراتب برتر از قرون قبل است و زین پس نیز برتر از این خواهد بود تا ظهور جهانی قائم آل محمد که از جانب علمای رسمی و فقهای دهری متهم به اشد بدعت می شود و می گویند: این اصلاً دین محمد و اسلام نیست. (طبق حدیث نبوی)- "اسلام از آغاز غریب بوده و هرگاه که آشکار شود غریب است و خوشا بحال غریبان دین محمد." رسول اکرم(ص)- و این آشکارا بیانگر این حقیقت است که حقیقت محمدی که همان گوهرۀ اسلام

است و ولایت علوی که باطن آن است و فطرت فاطمی که نور جمال اسلام است هرگاه که به عرصه ظهور برسد غریب است و از جانب علمای رسمی اسلام متهم به بدعت است و غالیه گری و ارتداد و الحاد و ...! پس غربت فاطمه و عصمت و امّیت و فطرت الهیش فقط در قبرستان بقیع نیست بلکه در کل تاریخ تا قیامت ادامه دارد در اهل تسنن بطور عام و در تشیع بطور خاص! زیرا غربت در میان یاران بسیار شدیدتر از غربت در میان اغیار و منکرین است. و باید دانست که اتهام غالیه گری به عارفان امامیه نیز در تاریخ فزاینده است زیرا نور تجلی امامان از شیعیان نیز فزاینده و نو به نو است. معارف نجات بخش امامیه در طول تاریخ از نهرهای رنج و شکنجه و زندان و خون عبور کرده و بدست اهلش رسیده است بهمراه دریائی از کف ها و زباله های احادیث جعلی که در کرانه این کوثر کبریائی فاطمی پراکنده شده است. معارف ما هم امروزه که از جانب همان نور عصمت فاطمی می آید دستخوش تحریفها و سوء استفاده های دجّالی فراوان است و بسیارند کسانی که در طمع به این ولایت و در سودای نام و نان و ریاست و امامت یک شبه و باد آورده همچون مگسانی بر گرد این معارف جمع شده اند و از آن دکانهای ریاست و سیاست و فسق و دجّالیت تدارک دیده اند که جای هیچ نگرانی نیست و خداوند خود حافظ ذکر خویش است و آنرا بدست و دل هر کس که بخواهد میرساند که مؤمنانش را هدایت و کافران را خسارت و منافقان را فضاحت و رسوائی می افزاید و خلاصه اینکه هر کسی ره صد ساله اش را بدینوسیله یک شبه می پیماید تا اوج رضوان الهی یا قعر دوزخ اسفلی! و عجبا که بقول علی(ع) این معارف عموماً بوسیله کافران و منکران آن اشاعه می یابد. بهر حال این معارف نورانی حق برای کافران و فاسقان و اشقیاء هم در این دنیا مجال توبه ای دگر و حیاتی دگر را فراهم می سازد زیرا آنان را به غایت خود میرساند.

همانطور که مادران حقیقی تا دم مرگ مهد رحمت و حمایت و امید فرزندان خود هستند فاطمه اطهر نیز مادر همه مؤمنان و حق جویان سرگردان است و آنان را به نورش درمی یابد و تحویل علی(ع) و محمد(ص) و سائر فرزندان علیین خود می دهد تا نجات یابند و تربیت و رشد و علویت پذیرند. و بقول رسول اکرم(ص)، محمد و علی نیز مادر و پدر مؤمنان هستند همانطور که مادر حقیقی مهد رحمت و رأفت است و پدر حقیقی مهد نعمت و هدایت است: ای رسول بگو من بشارت بخش و هشدار دهنده ام و هدایت در نزد کس دیگریست. قرآن- و خود رسول خاتم در خطبه غدیریه نیز می فرماید: من هشدار دهنده ام و علی هدایت کننده! و این عین رابطه مادر و پدر با فرزندان است.

و فاطمه زهرا(س)، امام نیست بلکه نور امامت است و رسول نیست بلکه نور رسالت است و کتاب ناطقه خدا نیست بلکه نور امّ الکتاب است زهره است زهره ای که بین خورشید و ماه واقع شده است و این دو را در خود یگانه می سازد. از منظر معرفت شناسی، فاطمه تنها زنی است که از دیالکتیک ثنویت ها فرا رفته است و نور احدی فطرت الله است و لذا نور عشق مطلق حق است و همه فاطمیون، عشاق حق هستند یعنی آنانکه عاشق پروردگارند و پروردگار نیز عاشق بر آنهاست (قرآن)- و لذا همه فرزندان فاطمه به اسم نیز مظاهر حُسن الهی هستند: حسن، حسین، محسن، زینب!

و اگر بقول روزبهان شیرازی همه عارفان الهی، عروسان حق هستند بدلیل آنست که فرزندان زهره زهرایند و لذا این مردان خدا از لطیف ترین حوریان بهشت هم لطیفتر و مهربانترند زیرا نوری چون فاطمه دارند و همه عزیز دردانه های درگه اویند.

سخن گفتن درباره تجلی زهرائی حق کاری بس خطیر و ناممکن است و همانطور که علی مرتضی می فرماید ای آنکه تجلیات تو چگونگی ندارد! همانطور که توصیف زیبائی و پاکی محال است الّا از وجه سلبی و لا الهی! و با اینحال از سخن گفتن درباره فاطمه ناگریزیم در عصری که زیبائی و پاکی و عصمت به افسانه پیوسته است.

عصمت به این دلیل غیر قابل وصف است و حتی توصیف عرفانی هم ندارد که غیر قابل تأویل است و لذا وصفش موجب تنزل مقامش می شود زیرا برتر از آن مقامی نیست و نور احدی فطرت الله است و آنچه که دوئیت ندارد و علّیت ندارد بیانی هم ندارد. پس توصیف فاطمی فقط وصف درباره اوست و نه وصف خود او!

باید درک کرد که همه ناخالصی ها و ناپاکیهای نفس آدمی از دوئیت هاست و شرک! و شرک حاصل حضور ثنویت های معنائی و ارزشی در نفس ناطقه است. پس عصمت بعنوان مقام نفسانی حاصل تحقق نور احدیت است. و باید دانست که آخرین و جامعترین ثنویت ها در اندیشه عامه بشری در قلمرو تاریخ همانا ثنویت بین نبوت و امامت است که در امّت اسلامی موجب اشد نفاق و عداوت و شقاوت گشته است بین سنّی و شیعه! پس جز در رجعت به نور فاطمی علاج و شفائی ممکن نیست از این نفاق و شقاق!

هر کس در نفس ناطقه اش به یگانگی رحمت و نعمت (مهر و قهر) برسد به عصمت رسیده است. و این همان یگانگی نبوت و امامت است و یگانگی نزول و عروج روح و یگانگی زمین و آسمان! و این مطلقاً غیر از برابری این دوگانه هاست که در این باب به تفصیل در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" سخن نموده ایم. و با دیدار جمال ازهری فاطمه وادی توحید نفس گشوده می شود که وادی عرفان جمالی و شهودی است که قلمرو مطلع و اشراق قرآنی می باشد. یعنی نور فاطمه، نور اشراقات قرآنی برای عارفان مسلمان است.

گفتیم که "فَطَر" هم بمعنای بنا نهادن است و هم انفجار! و نور فاطره فاطمه زهرا موجب انفجار (انفطار) فجر است هر سحرگاه که با دیدار جمالش، فطرت الهی در نفس ناطقه اهل شهود بنا و احیاء و خلاق می گردد که بقول قرآن در سوره روم، این همان اساس دین حنیف و خالص در انسان است و این سنتی تبدیل ناپذیر است. پس نور فاطمی، نوری ابدی در قلمرو عرفان و شهود غیبی از برای عارفان است تا پایان عالم!

روزی گروهی از زنان عرب به خانه رسول خدا آمدند و گفتند ای رسول خدا ما عده ای زنان بیسواد و ناتوانیم و شریعت تو برای ما سخت است و امکان انجامش را نداریم پس یک امر ساده ای بما بده تا بواسطه اش رستگار شویم. رسول خدا پس از تأملی سنگین فرمودند: این را فقط فاطمه می داند به نزد او بروید و از او بخواهید. آن زنان جملگی به نزد فاطمه رفته و دوباره درخواست خود را مطرح کردند که فاطمه در پاسخ فرمود: به مردی نگاه نکنید و کاری هم نکنید که به شما نگاه کنند! اگر همین یک امر را رعایت کنید در دو جهان سعادتمندید.

این داستان مذکور به تنهائی نشان دهنده این ادعاست که فاطمه زهرا خود دارای نور امّ الکتاب است و جمله احکام شریعت الهی درباره زنان را در این کتاب تأویل به امر واحدی کرده است و آن نگاه نکردن و نگاه نشدن است. به لحاظ علم شریعت و طریقت و عرفان نفس هم همین یک امر بظاهر کوچک و ساده حامل کل روح دین خداست که زن را به عصمت می رساند و رستگار نموده و بلکه به امامت جان ارتقاء می دهد. و حواله زنان به حضرت فاطمه آنهم از جانب رسول خدا آنهم درباره چنین امر عظیمی در شریعت الهی که غیر قابل تبدیل است دال بر باور رسول خدا درباره فاطمه است که او را براستی حامل فطرت حیّ و قیّومی پروردگار و نور کتاب الله می دانست. و حکم فاطمه زهرا به زنان که کل شریعت محمدی درباره زن را به امر ساده و واحدی تأویل فرمود سند حقانیت این ادعاست که براستی فاطمه حامل نور امّ الکتاب است که امّ و عصاره کل شریعت برای زن را استخراج نموده است زیرا این حکم فاطمه برای زن همان امّ شریعت و فص دین خداست. و همین حکم به تنهائی دال بر عرفان امّ الکتاب در نزد فاطمه می باشد. سلام و صلوات بر فاطمه زهرا و همه فرزندان نژادی و غیر نژادیش آلاء الله!

محمد(ص)، مادر کتاب الله و افلاکیان است و علی(ع) هم پدر کتاب الله و خاکیان است و فاطمه(س)، امّ و عصاره و جوهره و نور واحده این هر دو می باشد.

برخی از علمای ربانی و عرفای اسلامی ما علوی هستند و برخی نیز محمدی هستند. و تعداد بس اندکی هم فاطمی هستند که نابترین عالمان و عارفان می باشند و آنان عشاق فی الله و اشراقیان اهل شهودند که یاران و انوار قائم آل محمد در دوره غیبت می باشند که به لحاظ ظهور و بروز دارای دو وجه محمد- علی میباشند یعنی هم ذوالجلالی هستند و هم ذی الجلالی! هم مظهر اشد مهرند و هم کمال قهر! هم رحمت الله هستند و هم نعمت الله! اینان انوار انسان کاملند!

انسان کامل نوری از انوار زهرای مرضیه است. اینان حاصل تداخل شمس و قمرند. سوره رحمن در وصف اینان است و اینان آلاء الله هستند یعنی از اعضای خانواده خدایند!

علما و فقهای حقه شریعت که احکام الهی را از طریق فقاهت قلبی دریافت می کنند (و نه فقط فقه روائی و کتابی) همه عالمان محمدی هستند. حکیمان الهی که حامل نور باطن شریعت محمدی هستند عالمان علوی می باشند. و اما عارفان عاشق اهل اشراق و شهود، فاطمی هستند و اینان کاملان دین خدا در آخرالزمانند که هم علم شریعت دارند و هم حکمت طریقت و هم خود مظاهر حقیقت می باشند و صاحبان تجلّی هی ها هوئی!

"در آن روز که ماه و خورشید جمع شوند... انسان بر خودش بصیرت می یابد..." قیامت- این رویاروئی با جمال فطرت الهی خویش است به وقت تجمع و یگانه شدن ماه و خورشید که یگانگی نبوت و امامت یعنی محمد و علی است تحت الشعاع نور فاطمه ازهر! و این واقعه ای است که برای این بنده در هوشیاری و بیداری کامل در واقعه کسوفی بزرگ در شهر مقدس مشهد به سال ۱۳۷۶ رخ نمود. و ماقبل از وقوع این واقعه الهی در دو نوبت شاهد تجلی ذوالجلالی و ذی الجلالی حق از حقیقت محمدی و علوی بودیم به جمال فاطمی! و این نور در جانمان اساس درک و شهود آن یگانگی در دو سال بعد بود در کسوفی بزرگ که معروف به بزرگترین کسوف دوران گشت که ما را موفق به دیدار جمال فطرت خویش نمود! یعنی فاطمه نور کمال عرفان نفس در اهالی معرفت است و براستی نور کوثر کبریائی حق است که اهلش را از دام فنای خود در دنیا میرهاند و نور سرمدی وجود می چشاند به جلال و جمال! و این تأویل و تعیّن سوره کوثر است که سوره فاطمه ازهر است.

و همه معارف و دعویهای حکمی و عرفانی ما در این رساله متکی به کشف و شهود شخصی است که سپس بر آیات قرآنی و احادیث معصومین منطبق گشته و حجتی بر راستی آنهاست.

فاطمه، شراب طهورائی پروردگار برای مخلصین است که جانشان را از غیر پاک می سازد و به نور عصمت و فطرت میرساند و نوری است که تحت الشعاعش هر کشف و شهود عرفانی محقق و ممکن می گردد. و علی(ع) هم به نور فاطمه است که در هر چیزی جز پروردگارش نمی بیند!

محمد(ص)، هی الله است و علی، هو الله است و فاطمه هاء الله! یعنی بترتیب رحمت الله، نعمت الله و فطرت الله هستند! "چون سه تن به یگانگی راز برسند چهارمین آنها خداست که در همه حال و هر کجا با آنهاست تا قیامت." سوره مجادله!

نصّ چهارم

عرفان حُسن (الاحسن) در وجود حسن ابن علی(ع) (امام مجتبی)

در قرآن کریم عالیترین وجه هر امری و نابترین و مقبولترین جلوه هر صفتی همان "اَحسن" آن است که مفهوم جمالی و زیبائی شناسی و شهودی و نوری دارد: خداوند آنان را به احسن اعمالشان جزا می دهد (توبه)- دین احسن آنست که روی خود را تسلیم روی خدا نمائید (روم)- احسن نزولات الهی را پیروی کنید (زمر)- خداوند احسن سخنان را در کتابی متشابه و مثانی فرستاد که دلها را به یاد خدا می لرزاند و خداوند بدینوسیله هر که را خواهد هدایت کند (زمر)- و خداوند صورتهای شما را به احسن تصویر نمود (تغابن)- سپس به موسی کتاب کامل دادیم از برای احسن مردمان که تفصیل هر چیزی در آن است و هدایت و رحمت است تا شاید به دیدار پروردگارتان ایمان آورید (انعام)- و یوسف گفت که خدایم احسن چیزها را بمن نموده است (یوسف)- و خداوند احسن رزق را به او ارزانی داشت (طلاق)- پس برتر آمد خدائی که احسن خالقین است (مؤمنون)-

از آیات مذکور درک می کنیم که عالیترین امور در نزد خدا همان احسن امور بمعنای زیباترین آنهاست به صورت و جمال و تجلّی: دین احسن، رزق احسن، تفسیر احسن، حدیث احسن، اعمال احسن، صور احسن و مقام احسن! و لذا برجسته ترین و برگزیده ترین رسولان الهی در قرآن کریم نیز در جرگه "محسنین" قرار دارند مثل ابراهیم(ع) و حضرت یوسف که دارای علم تأویل میباشند زیرا حُسن جمال و حُسن رزق و حُسن حدیث و حُسن تفسیر و حُسن عمل و حُسن جزا و حُسن آفرینش و هر امر اَحسن دیگری حاصل علم تأویل در نفس ناطقه است که همه امور عالم کثرت و ظلمانی را به احدیت نور ذات پروردگار در وجود عارفان و اولیای الهی، متجلّی و مصوّر می سازد به زیباترین شکلی! چرا که موفق به دیدار وجهی از وجوه الهی شده اند در تجلیاتش! یعنی جلوه ای از جمال سبّوحی و قدوسی حق را دیده اند که خود این دیدار همان نور تأویل است که در جان دیدار کننده اش خلاق می شود و عالم و آدمیان را به صورت حق میبینند در هر سمت و سوئی! در این باب در کتاب "خداشناسی امامیه" در فصل "حُسن" به تفصیل سخن نموده ایم.

حتّی در مکاتب فلسفی و پدیدارشناسی و هنری عصر جدید در مغرب زمین نیز "زیبائی" امری مطلقاً غیر قابل توصیف و ورای چون و چراست. و این بدلیل نوری بودن این حقیقت است همانطور که حتّی نور نجومی هم در دائرة المعارفهای مدرن غرب امری غیر قابل تعریف وصف شده است. پس زیبائی و نور امری واحد است و همه تجلیات جمالی حق، تجلّی جمال نور پروردگار است. و کاملترین نور تجلّیش نور ازهری فاطمه اطهر است که خود تجلّی نور هائی حق است که در وجود حسن و حسین، تجلی ذی الجلالی و ذوالجلالی یافته است. پس حسن ابن علی، تجلّی جمال احسن پروردگار است و اگر این امام همام را کریم اهل بیت خوانده اند بدلیل همین تجلّی حُسن است زیرا خداوند در همه جای کتابش تجلیاتش را از کرامتش و با کرامتش خوانده است: ذوالجلال و الاکرام- ذی الجلال و الاکرام! و کرامت ناشی از تجلّی است!

و هر که جمال احسن پروردگار را دیدار کرد خود صاحب این حُسن می شود و مظهر احسن امور می شود یعنی احسن اعمال، احسن ارزاق، احسن احادیث، احسن التفاسیر و امثالهم! و حسن ابن علی فرزند مادریست که خود مظهر کمال این نور حُسن جمال کریم پروردگار است همانطور که در دعای فاطمه زهرا شاهدیم که از خداوند تجلّی وجه کریمش را طلب می کند زیرا که تجلّی جز از وجه کریمش نیست. و لذا حسن ابن علی، احسن و اکرم امامان است و مظهر تجلی حُسن و زیبائی و کرامت خداوند بر خلق است و این کرامت نیز حاصل این حُسن تجلی و زیبائی احسن خداوند در جمال امام است همانطور که در قرآن کریم همه جا اکرام الهی متعاقب و پسوند تجلّی اوست پس معلول این حُسن تجلی است که کرامت آفرین است از برای خلق! همانطور که همه برکات و کرامات حضرت یوسف(ع) هم ازحسن تجلی بود و خداوند هم

سوره یوسف را احسن قصص نامیده است. و خداوند احسن الخالقین است (قرآن)- پس حسن، احسن و محسن از اسماء و صفات الهی در کتابش می باشد و برترین نعمات و تجلیات و مخلوقاتش را به این صفت خوانده است که بطور کلی انسان احسن مخلوقات اوست زیرا ظرفیت متجلی ساختن احسن تجلیاتش را دارد و تجلی ذاتش را! و احسن دینش هم بقول خودش دین حنیف ابراهیم است که در محمد به تمام و کمال بروز کرده است که دین حُسن و زیبائی و تجلی و کرامت و هدایت بسوی لقای وجه اوست و لذا دین کامل است که نامش اسلام است و دینی غیر از این را هم نمی پذیرد (قرآن)- و این دین عشق الهی و عرفان حق می باشد که صاحبش را حامل کتاب کامل خدا می کند و محل ظهور امّ الکتاب همانطور که در سوره زمر ذکرش رفت. و خداوند در این دین کاملش مردمان را امر به پیروی از زیباترین چیزها نموده است: "پیروی کنید احسن چیزهائی که بر شما نازل می شود قبل از آنکه عذاب خدا بسویتان آید." زمر- که پس از محمد و علی و فاطمه، جامع احسن امور که بسوی خلق آمد وجود کریم امام حسن مجتبی بود که همچون رسول خدا برگزیده بود یعنی مصطفی و مجتبی! و لذا طبق روایات تاریخی به لحاظ حسن و جمال عین پیامبر خدا بود همانطور که رسول اکرم(ص) هم به لحاظ جمال عین ابراهیم خلیل(ع) است که او هم برگزیده ای ممتاز است. و این امر نشان می دهد که احسن تجلیات خدا در بشر دارای هویت جمالی واحدی است و مستلزم برگزیدگی است!

همانطور که قبلاً گفتیم فرزندان فاطمه (امامان معصوم) جملگی دارای هویت محمد- علی هستند که برخی از آنان از وجه محمدی ظهور کرده اند و برخی از وجه علوی! زیرا گوهره واحد امامت از فاطمه زهراست و این دو وجه در وی یگانه است که در فرزندانش نیز حضور دارد. همانطور که امام حسن مجتبی(ع) از وجه محمدی ظهور کرده است و امام حسین(ع) هم از وجه علوی! یکی از وجه رحمانی و دیگری از وجه نعمانی! و این دو ظاهر و باطن یکدیگرند. و گوئی که امامان معصوم، دارای ظهور یکی از این دو وجه بوده اند همانطور که بقول رسول خدا "اول ما محمد، وسط ما محمد و آخر ما هم محمد است." یعنی خود رسول اکرم(ص) که اولین چهاده معصوم است محمد است و امام باقر(ع) که هفتمین معصوم است محمد است و امام دوازدهم که چهاردهمین معصوم است محمد است. و این نشانه دست همه مدعیان کذائی امامت را رسوا می کند اعم از اموی و عباسی و اسماعیلی و غیره!

امام حسن مجتبی همچون جدّش رسول خدا تماماً رحمت و کرامت و صبر و ستاری بر امّت بود و درست به همین دلیل آنقدر مظلوم واقع شد و تک و تنها گردید که بدست نزدیکترین فرد خانواده یعنی زنش مسموم و شهید شد که این بیانگر غایت مظلومیت و رحمت و ستاری است.

ظهور و بروز ائمه معصومین از یکی از دو وجه محمدی یا علوی (رحمانی یا نعمانی) منوط به شرایط زمانه شان بوده است و همچنین مردمی که با آنان در ارتباط بودند. یعنی با جاهلان و کافران از وجه محمدی ظهور می کردند و با مؤمنانی که شرک و نفاق گزیده از وجه علوی رابطه برقرار نمودند. وجه محمدی همان وجه بشارت و تنذیر است و وجه علوی هم درب هدایت و اخلاص است. چه بسا امامی در نیمه نخست امامتش از وجه محمدی بروز نموده و در نیمه دوم هم از وجه علوی!

امامت امام حسن(ع) و امام حسین(ع) متحداً ثابت کرد که نه مسلمین، رحمت محمدی را برمی تابند و نه مؤمنین نعمت و هدایت علوی را تاب می آورند. این هر دو وجه در حیات پر برکت امام علی(ع) نیز به عرصه ظهور رسید و پاسخش منفی بود. در سکوت رحمانی بیست و پنج ساله اش، آن شیوخ سقیفه، آل سفیان را به حاکمیت بر جهان اسلام گماردند و اسلام را تحویلشان نمودند. و در حکومت پنج ساله اش هم کل مؤمنین بر علیه امام تیغ کشیدند و حتّی از اهل بیت امام نیز برخی به وی خیانت کردند و امام ماند و حوضش! پس امامت از همان آغاز کارش بسرعت به آستانه غیبت رسید و لذا همه امامان به آن آسانی محبوس و مقتول شدند و صدای کسی هم در نیامد و اگر شیعیان ایرانی نبودند این وقایع از تاریخ بکلی پاک می شد و نامی از امام و امامت باقی نمی ماند الا بعنوان افرادی ملحد و غالیه که قصاص شدند و از دامن اسلام پاک گشتند!!؟ اینست که معتقدیم هرگز از طریق تاریخ نمی توان به حقیقت امامان و امامت رسید

الا بواسطه تجلّی خود امام و شناخت او در سیر و سلوک عرفانی در آفاق و انفس! و تحت الشعاع چنین نور عرفانی میتوان راست و دروغهای تاریخ را هم تشخیص داد و سوزن را از کاهدان تاریخ استخراج کرد.

باید دانست که امامت امامان صدر اسلام عمدتاً متمرکز بر حفظ بقای حداقل اسلام و اصول اولیه دین و صورت ظاهری آن بوده است که بواسطه خلفای اموی و عباسی آشکارا مورد تهاجم و براندازی قرار گرفته بود. پس واضح است که ائمه معصوم مجالی برای ظهور و بروز حقایق لدنی و آسمانی و غیبی این مقام الهی نداشتند الّا برای تعداد انگشت شماری آنهم در روابط مخفیانه که گاه آنان هم جاسوس بودند و اخبار را به حکومت می رساندند که موجب حبس و مسموم کردنشان بوده است. پس امامت امامان معصوم را جز از طریق تجلی نورشان و شهود جلال کریمشان در سیر آفاق و انفس و عرفان نفس نمی توان شناخت: هر که خود را شناخت امامش را شناخت! امام سجاد(ع)! و اینست که امام(ع) در خطبه نورانیه می فرماید که ایمانی جز معرفت نوری امام نیست. و معرفت نوری جز عرفان تجلی و سلوک اشراقی در نور امام نیست که این ایمان شیعی است که در تاریخ تشیع تبدیل به قاچاقترین باورها شده است و هر کجا که بروز نموده متهم به بدعت و ارتداد شده و گاه تا پای اعدام رفته است به اسم رافضی و غالیه و قرمطی!

اینست که عرصه غیبت امام، واسع ترین ارض ملکوت امام از برای شیعیان مخلص بوده است که با نور تجلیش طالبان را از ظلمت رهانیده و بر اسرار حق ره نموده است که امر اوّلش تقیّه است الا از برای کسی که رسالت ابلاغ این اسرار را داشته باشد که بایستی پیشاپیش از همه چیزش بگذرد که کمترین آن جان است.

امام حسن مجتبی که حامل نور احسن الخالقین و احسن التفسیر و احسن حدیث و احسن رزق و عمل و اجر و تجلّی است برای شیعیان عارفش در رأس مظلومیت تمام و کمال امامان قرار می گیرد و اشد مهجوریت و غربت حق در میان خلق! و اینکه براستی حقیقت اسلام همواره غریب و تنهاست. و بقول رسول اکرم، حسن و حسین امامان دین اسلام هستند چه صلح کنند و چه بجنگند!

متأسفانه حتّی شیعیان عموماً فراموش می کنند که امام حسن قبل از صلحش با معاویه در نبردی بزرگ بر علیه او بود و در میدان جنگ همه یاران به امام خیانت کردند و حتی به خانه اش حمله کردند و جانمازش را در حین نماز از زیر پایش کشیدند و او را با خنجری سخت مجروح کردند و امام بناگاه چنان تنها شد و غریب ماند که حتی در خانه خودش درب کوزه آبش را مهر و موم می کرد تا مسمومش نکنند و اتفاقاً از همین راه مسموم و شهید شد آنهم بدست زنش که از جانب معاویه وعده ازدواج با یزید را دریافت کرده بود تا شاه بانوئی ناکامش در خانه امام جبران شود. مظلومیت امام حسین در قبال امام حسن ناچیز است. امام حسین را هفتاد تن عاشق و مخلص یاری کردند و تا جانشان بر این یاری ایستادند. ولی امام حسن در حالی جان داد که هیچکس در کنارش نبود جز زنی که او را مسموم کرده بود و در انتظار مرگش لحظه شماری میکرد تا به کابین یزید درآید. ولی دریغ از کلامی از امام در سرزنش زنش! همچون جدّش رسول خدا که هرگز زن یهودی را که مسمومش کرده بود سرزنش نکرد و فقط گفت: خدا هنوز نمی خواهد من بمیرم زیرا کارش تمام نشده است با من! مظلومیت امامان معنائی است که جز درباره خودشان مصداق کاملی ندارد که عین عصمت و رحمت و کرامت و شفاعت آنهاست حتی در قبال دشمنان! این مظلومیت نه بمعنای ظلم پذیری و مفلسی که بمعنای تسلیم و رضای عاشقانه در قبال امر خداست زیرا امام اگر در هر امری حق را شهود نکند که امام نیست و صاحب شفاعت نمی شود: شفاعت خدا در نزد کسانی است که حق را شهود می کنند. قرآن کریم! و اینست که اشقیاء در رابطه با امامان مرتکب اشد شقاوت و ستم ممکن می شوند که در هیچ رابطه دیگری از آنان سرنمی زند زیرا رحمت مطلقه و شفاعت امام را دریافت می کنند و حیا نکرده و بلکه گستاختر و شقی تر می شوند. اینست که همه امامان ما بقول رسول خدا بدست شقی ترین خلق خدا کشته شده اند. اینان بقول قرآن کریم به رحمت و کرم خداوند غرّه می شوند و ترس از خدا در آنان می میرد و خلیفه شیطان می شوند. و مظلومیت و معصومیت و رحمت و کرامت و شفاعت و حُسن در وجود امام حسن مجتبی در حد احسن و اعلایش رخ نموده است و لذا امام حسن(ع) هم چون جدش رسول خدا در کوچه و بازار

عبا بر سر می کشید و در واقع محجّب بود! و لذا بایستی او را امام محجّب خواند زیرا حُسن عریان خدا بود از نور مادرش فاطمه!

این نور اَحسن حُسن عریان حَسنی راز آنهمه تنهائی و بیکسی اوست زیرا کسی این نور عریان عصمت و فطرت را برنمی تافت و درک و جذب نمی کرد با همه حُجب و حجاب آشکار امام این نور طالب و مشتری لایقی نداشت و حتی کسی چون ابن عباس که از اهل بیت و کاتب وحی و نابغه تفسیر قرآن بود هم در کنار امام دوام نیاورد و تنهایش گذاشت همان کاری که در ارتباط با امام علی(ع) هم مرتکب شده بود. این واقعیات نشان می دهد که درک و معرفت بر امام چه مقام اعلائی از علم و حکمت و عرفان را طلب می کند و بقول علی(ع)، شیعه مؤمن کسی است که نور امامش را به معرفت دریابد و در غیر اینصورت مؤمن نیست. پس باید اذعان کرد که مؤمن شیعی چه مقامی دارد و چقدر کمیاب است و همانست که بقول امام باقر(ع)، مظهر ظهور امام خویش است از ظهور کلمة الله! و همانست که بقول امام صادق(ع)، خداوند او را بر طینت امام از نو می آفریند و امامیه می شود.

حسنین نه تنها سرور جوانان اهل بهشت هستند (بقول رسول خدا) که آن انواری هستند که مؤمنان تحت الشعاعش بهشت را می یابند یعنی نور دریافت جنات نعیم هستند چرا که جز مؤمنان به بهشت نمی روند و مؤمن در منطق امام علی(ع) کسی است که معرفت نوری درباره امام یافته باشد که این معرفت نوری و نور معرفت امام همان نوریست که مؤمن را در درون و برونش بهشتی می کند (در آفاق و انفس) تا بداند که "او حق است" قرآن کریم.

و امام حسن، احسن الانوار تجلی عصمت و فطرت و رحمت و کرم پروردگار است که از مادرش فاطمه برتابیده است که حسن، تجلی ذی الجلال است.

ولی باید درک نمود که نور ذی الجلال حق برای امر هدایت و تعالی روح نیست بلکه فقط بعنوان برترین حجت است و انگیزه حرکت. فقط به نور ذوالجلالی حق می توان به سیر و سلوک عرفانی پرداخت و بسوی پروردگار عالمیان راه یافت یعنی نور علوی و حسینی نه نور محمدی و حسنی! و لذا امامت حسن به حسین منتقل شد و از وجود حسین که امامت ذوالجلالی (نعمانی) است استمرار یافت و لذا مابقی ائمه معصوم اکثراً ذوالجلالی هستند پس عجب نیست که همه در انزوا بسر می بردند و جز با انگشت شماری ارتباط مستقیم نداشتند و سنت علی را در دوره بیست و پنج ساله خانه نشینی ادامه دادند که حجت کامله این امر از واقعه کربلا پدید آمد و بر تارک تاریخ تشیع نشست کربلائی که باطن حقیقت حسنی را در مظلومیت و تنهائی مطلق در ساباط مدائن آشکار نمود. کربلا ظهور باطن ساباط بود همانطور که "حسین" در فقه لغت بر وزن "فعیل" بمعنای ظهور ذات حُسن حسنی است همانطور که حکیم، ذات حاکم است و علیم هم ذات عالم است و رحیم ذات رحمان است.

امام حسن مجتبی پس از قهر و غضب مطلق پدرش علی(ع) بر کافران و مشرکان و منافقان، یکبار دگر بر وجه رحمت عامه بر امّت آشکار شد و همه افراد و فرق و اقوامی را که اسماً مسلمان بودند تحت ولایت خود گرفت و در جنگش با معاویه حتی خوارج را هم داخل سپاهش کرد که از جانب همانها زخم برداشت و عاقبت با صلحش با معاویه حتی امویان را هم داخل بر حداقل شریعت اسلامی نمود تا خروج نکنند زیرا براستی قصد خروج از اسلام داشتند و لذا یکی از مفاد صلح نامه حسن(ع) با معاویه، رعایت حقوق شرع در امر حکومت بود یعنی حداقل تظاهر به شرع و مسلمانی! و این بود که همه جناحها متحداً بر قتلش همت نمودند و دست بکار شدند و این کشتن رحمت عامه محمدی بود. و از این قتال بر علیه رحمت بود که واقعه کربلا پا گرفت که امر به نعمت و هدایت محض بود که جز هفتاد و دو نفر از میان امّت، طالبش نبودند زیرا واقعه خروج حسین واقعه ای ناگهانی و یک شبه نبود و چندماه به طول انجامید و اخبارش به همه بلاد اسلامی رسید و حجت تمام گردید.

امام حسن(ع) یکبار دگر پس از رحلت رسول خدا(ص)، امّت محمدی را که در یک قدمی انهدام بود برپا نمود و با خونش حداقل اسلام و مسلمانی را مُهر نمود و تضمین کرد. حسن شناسی، شناختی بس لطیفتر و عمیقتر از حسین شناسی است از برای شیعیان! اتهامات ناحقی که هنوز هم در میان فرقه های شیعی نسبت به این امام مظلوم پنهان و آشکار در جریان است پاسخی قطعی و برحق نیافته است همانطور که حقیقت قیام کربلا در هاله ای از تفاسیر ضد و نقیض قرار دارد. حسنین شناسی به مثابه کل اسلام شناسی است زیرا حسنین ظهور دوباره محمد و علی هستند منتهی در قومی که کلیت اسلام را پذیرفته اند و هویت خود ساخته اند و اسفا که کردارشان نسبت به امامان خود بدتر از کفار و مشرکین قریش در صدر اسلام است زیرا نفاق رخ نموده که تنها دشمن ایمان است.

"حَسَن" در لغت یعنی زیبا و خوب، و محسنین در قرآن کریم نیز خوبان عالمند که این خوبی حق، از نور جمالشان تا اعماق سنگترین قلوب رسوخ می کند مثل ابراهیم(ع) و یوسف(ع)! و این خوبان و خوبرویان، پاک شدگان از نژاد و تاریخ و ظلمات دهر و مادیت وجودند که این پاکی در شخصیت و زندگانی و عملکرد حسن مجتبی به تمام و کمال بروز کرده و ثبت شده است که چنین حدّی از ظهور و بروز در مورد سائر ائمه هدی عیان نشده و در تاریخ ثبت نگردیده است. درست همچون ابراهیم و یوسف که تا ذات خود از نژادشان پاک گشتند و از محسنین شدند!

کرم و سخاوت حسن(ع) نیز شهره خاص و عام بود. هر که از ایشان طلب کمکی مادی یا عاطفی می کرد آن حضرت هر آنچه که داشت را می بخشید. او بارها کل مایملک زندگیش را بین مساکین و فقراء تقسیم نمود و از برای خود هیچ نگذاشت. حسن(ع)، مهر محض و زیبائی محض و خوبی و خیر بی قید و شرط برای دوست و دشمن بود. ولی افسوس که کسی نور جمالش را طلب نکرد به مصداق دعای سحر از امام باقر(ع) که: پروردگارا بحق نور جمالت، کل نور جمالت را درخواست می کنم! و بدینگونه است که خداوند نور جمال و جلال و کرمش را به بنده ای اعطا می فرماید از طریق وجود امامانش بخصوص امامی چون حسن مجتبی که نور عریان و کرم جاری و حسن بی پایان محمدی در میان خلق بود. افسوس که مسلمانان عصر این امام، از فرط بخل و شقاوت از اینهمه کرم و حسن بی پایان امام، انتقام گرفتند و به پابوسی شقی تاریخ یعنی معاویه رفتند. افسوس بر اینهمه شقاوت بشری براستی که خصم آشکار خویش است: کشته باد انسان که چه ناسپاسی است. قرآن-

تا حسن(ع) را نشناسیم از حسین(ع) بیگانه ایم و قیام کربلا را جز دعوای قدرت درک نمی کنیم و افلاس و حقارت و بدبختی حسین و اهل بیتش که بایست تا ابد بر آن گریست!؟ این همان تشیع عباسی است.

حسن(ع)، اسوه تحقق احسان خدا بر خلق بود همانطور که رسول خدا فرمود که: برترین احسان آنست که خدای را بگونه ای بپرستی که گوئی او را می بینی! این "گوئی" همان جمال احسن الهی از حسن است و بواسطه چنین حُسنی می توان بقول علی(ع)، خدای نادیده را نپرستید!

در سوره سجده می خوانیم که خداوند همه چیزها را احسن آفریده است. ولی فقط تحت الشعاع نور حُسنی حسن است که می توان این احسن مخلوقات خدا را شهود نمود. حسن(ع)، نور احسن پروردگار در بشر و از بشر است که بسوی خلقش تنویر شده است و بر جهان هستی منعکس می شود و آنگاه جهان هستی و هر آنچه در آنست برای خداوند ظهور و بروز می کند و حق را از هر چیزی به شهود می رساند از برای کسانی که حامل نور احسن حسنی شده اند.

در قرآن کریم، دین احسن، اعمال احسن، اجر احسن، کتاب احسن، جایگاه احسن، صورت احسن و آفرینش احسن، جملگی از نور احسن حسن مجتبی بسوی اهلش می آید به اذن و اراده خداوند در آخرالزمان تا پایان جهان! بدان! یعنی امام حسن یک امام ناکام و تمام شده در تاریخ نیست همچون سائر معصومین! خداوند زمین و آسمانها و کل خلقش را به نور امامانش تدبیر و تکریم و تعالی می بخشد و حفظ کرده و برپایشان می دارد. و این معنای خلافت و جانشینی انسان در جهان است که این امامان به تمام و کمال محققش ساخته اند و لذا تبدیل به مقصود خدا از آفرینش گشته اند و

کارگاه عرفات حق و شناخت ذات و صفات الهی از برای جهانیان! و خدای را جز از طریق وجود این خلفایش نمی توان شناخت و پرستید. و لذا در مذهب ما بی امام بی خداست و آنچه می خواند و می پرستد هوای نفس خود اوست. (قرآن)-

حسن و حسین دو تجلی نور احسن پروردگار در تجلی اسمای حُسنی هستند در دو وجه رحمانی و نعمانی یا ذوالجلالی و ذی الجلالی! در این معنا تا توانی بمان و بیندیش که چون قلباً باورت شود لایق درک و دریافتش می شوی تا خدای را بگونه ای بپرستی که می بینی! یعنی لیاقت برترین احسان الهی برای آدمی جز در درک و باور این انوار احسن حسنی-حسینی ممکن نمی آید. و اگر مسلمان و شیعه نیستی همین بس که فهم کنی که تجلیات الهی در جهان به انوار انسانهای کامل الهی ممکن می شود و لقای پروردگار جز به نورشان نیست. این حقیقت برای این بنده از راه اخبار و فلسفه نیامده بلکه به تجربه شهودی در جریان زندگی عرفانیم حاصل شده است و بنده حسنین را همین اواخر به اسم و لقب و نسب شناخته ام که آن انواری که تحت الشعاعش موفق به درک و دیدار حق شده ام متعلق به کجا و از کجا بوده است. زیرا بسیاری از این حقایق در معارف ما هیچ نوع سرنخ اخباری و فلسفی و روائی در تاریخ ندارد و اگر هم دارد ما از آن بی خبر بوده ایم و یا بکلی حذف و تحریف و انکار شده اند!

"اسمای حُسنی" یعنی اسمای زیبا و صاحب جمال پروردگار که تجلیاتش از نور وجود زیباترین بندگانش رخ می نماید یعنی از وجود خلفا و اولیاء و مخلصین او که در رأسش محسنین قرار دارند. و عجبا که همه فرزندان فاطمه احسن بودند حتی کودکی که در رحم مبارکش سقط شد بنام محسن! و زیبائی جان و روح زینب کبرا نیز کمتر نبود که در قیامت کربلا جمال جمیل حق را شهود نمود و کاملترین شاهد شهید آن قیامت حسینی بود که رسالتش از قیامت کربلا کمتر از رسالت انبیای مرسل نبود که بیشتر بود. همانطور که زینب در لغت نیز بمعنای "زیبای پدر" است یعنی زیبای علی مرتضی! و نامهائی که بر فرزندان این خاندان نهاده می شد جملگی آسمانی و وحیانی بود چون این نامها را کسانی چون علی و فاطمه می نهادند که خود محدّث و کلام الله بودند.

پس دو حُسن احسن در تجلّی اسمای حسنای خداوند داریم: حُسن حسنی و حُسن حسینی! حُسن رحمانی و حُسن نعمانی! حُسن ذی الجلالی و حُسن ذوالجلالی! که حُسن اولی نور ایمان است و دومی نور هدایت به سرچشمه ایمان! حُسن اول دیدنی است و حُسن دوم هم شدنی است. همانطور که همه کسانی که پروانه وار بر مدار حُسن حسینی در کربلا چرخیدند و سوختند همه حسینی شدند. در کربلا هفتاد و دو حسین خلق شدند بر طینت حسینی!

ظهور جهانی امام زمان(عج) هم ظهور حسینی است و لذا این قیامت را رجعت حسینی هم نامیده اند و طبق همین روایات شیعی، قبل از این ظهور حسینی یک سید حسنی پدید می آید که مصداق کامل ظهور امام حسن است که او را هم بغایت مظلومانه می کشند و پس از این واقعه است که ظهور نعمانی و قهار امام زمان آغاز می شود. پس می بینیم که حسن و حسین همواره جدائی ناپذیرند و بدون یکدیگر فهم نمی شوند.

همه اولیای الهی و عارفان حقه در عصر غیبت هم تا به ظهور کاملشان از این هر دو هویت و تجلّی حسنی و حسینی عبور می کنند. هر انسان حق پرستی در نیمه نخست سیر و سلوکش حسنی است و در نیمه دومش حسینی است هم با خودش و هم با خلق! حسین(ع) ظهور باطن حسن(ع) است همانطور که علی(ع) ظهور باطن محمد(ص) است.

امام حسن مجتبی(ع)، بانی مذهب اصالت زیبائی و جمال در تشیع است و حجّت این کلام خدا در کتابش که: ای اهل ایمان از اَحسن هر آنچه که بر شما نازل می شود پیروی کنید قبل از آنکه عذاب خدا بر شما نازل شود (سوره زمر)- همانطور که طبق کلام خدا در همین سوره مذکور احسن سخنان و کتابهائی که خداوند بواسطه شان مؤمنان را هدایت می کند کتابهای "متشابه مثانی" است که دلها را به یاد خدا می لرزاند و مشتاق لقای او می کند. و این کتابها همان کتب عارفان است که به مثابه قرآنهای ثانی در هر قوم و زبانی می باشد که دلها را متوجه خدا می کند همچون آثار مولوی و حافظ و عطار و روزبهان خودمان! همانطور که بزرگترین فقیه چند سده اخیر جهان تشیع یعنی شیخ بهائی هم مثنوی مولوی را

قرآن فارسی خوانده است که از جمله کتب متشابه مثانی است که قلوب مؤمنان را مشتاق دیدار خدا می سازد. این کتب ظهور باطن و مطلع قرآن و تورات و انجیل هستند که در اقوام و مذاهب گوناگون در هر عصری به قلم عارفان صدیق تأویل می شود و حامل نور لقاء الله است: "و به موسی کتاب کاملی دادیم از برای زیبایان (احسن) که تفصیل همه چیز در آنست و رحمت و هدایت است تا شاید به دیدار پروردگار ایمان آورند." انعام- همانطور که یوشع تأویلگر کتاب موسی بود و بهمراه او به طور سینا برای دیدار حق رفت. امامان هم تأویلگر مطلع قرآن و احسن دین و متجلی کننده نور جمال پروردگار از برای مؤمنان خویش هستند و حسن مجتبی(ع) هم اَحسن محسنین امامان ماست. همانطور که امام حسن(ع) بانی قیامت کربلای حسینی بود امام حسن عسکری هم بانی قیامت کبرای فرزندش مهدی است و همه عارفان اهل شهود حق در تاریخ اسلام هم تماشاگر شهود جلال حق در پرتو مهدی بوده اند به نوری که حسن های محمدی بنا نمودند و در جهان افشاندند از برای جهانیان جهت لقای وجه احسن پروردگار!

همانطور که در قرآن کریم سخن از انواع و درجات عرشهای خداست مثل عرش اعلی، عرش کریم، عرش رحمان، عرش حُسنی، عرش عظیم و غیره. سخن از وجه اعلی، وجه کریم و وجه رحمان و وجه حسنای پروردگار است. بانی و آئینه گردان وجه اعلای پروردگار بر عرش اعلایش جز علی مرتضی نیست و بانی و آئینه گردان و متجلّی کننده وجه حسنای خداوند هم حسنین هستند که اسمای حُسنی خداوند را به جلال و جمالش برای مؤمنان خالص خود متجلّی می کنند الّا عرش حمید و مجید و عرش اعلی و عرش عظیم که کانون تجلیش از خود رسول خاتم محمّد مصطفی(ص) و ولی مطلقش علی مرتضی(ع) است.

باید درک کرد که هر نوع تجلی حق از اسمای حسنای الهی (به استثنای اسمای حمیدی و علوی) با نور حسنی آغاز شده که تجلی ذی الجلالی هستند و با نور حسینی تعیّن می یابند که تجلی ذوالجلالی می باشند. همانطور که در کتاب خدا کلمة الله و اسمای حسنی با ضمیر هی (مؤنث) ذکر شده اند و آنگاه که هر یک از این اسماء یکایک به ذاتشان تعیّن و هویت می یابند با ضمیر هو هستند مثل هوالله، هوالحکیم و هوالکریم و غیره. تجلی حسنی، شمسی هستند و لذا قابل شهود در حیات خاکی نمی باشند ولی تجلّی حسینی، قمری می باشند و قابل شهود! و می دانیم که نور ماه از خورشید است همانطور که حسین(ع)، ظهور حسن(ع) است و علی(ع) هم ظهور محمد(ص)!

باز هم قابل ذکر است که امامان معصوم، انوار تأویل اسماء الله در فطرت و نفس ناطقه مؤمنان اهل معرفت می باشند و هر شهودی از جلال خداوند تجلّی آفاقی این تأویل در انفس است تا بدانید که او حق است (قرآن)- که این تجلیات حق امام است. پس پشتوانه نوری و عرفانی همه تجلیات شهودی حق حسنی است ولی حسینی درک می شود. همانطور که زندگانی امام حسن(ع) غرق در مظلومیت است و شخصیت این امام هم هنوز غرق در مهجوریت است همانگونه که قبر این امام هم در بقیع متروک و مکتوم و ناشناخته مانده است. و بقیع به تنهائی، صحرای محشر بسیاری از اسرار دین محمد و حقایق مکتوم مذهب امامیه است. همانطور که نعمت و قهر و هدایت حق پس از رحمت و مهر و شفاعت می آید هر نعمت حسینی متعاقب و نتیجه و معلول رحمت حسنی است. همانطور که نعمت، ظهور حق رحمت است.

نصّ پنجم

عرفان شهودی (الشهید) در وجود حسین ابن علی(ع) (امام شهید)

حُسن حَسنی در حیات دنیویش برای خلق بود و حُسن حسینی فقط برای خداوند! همانطور که حسن و حسین در فقه لغت هم دو حسن بیرونی و درونی است. و در عین حال حُسن حسینی همان ظهور الهی حُسن حسنی است که مشهود شیعیان آمده است در قلوب! همانطور که اسم "الشهید" از اسمای مکرر الهی در قرآن کریم است که بمعنای شهود باطنی و درون ذاتی است در حالیکه شاهد بمعنای شهود بیرونی است. و خداوند شهید است و حسین اشهد الشاهدین این شهود می باشد و اینست که شاهد و شهود و مشهود و شهید همه امامان شیعه است از برای شیعیان! که نخستین شاهد این شهادت حسینی هم حضرت زینب و امام سجاد در شهر کربلا هستند و نخستین گزارشگر این شهود الهی هم خود زینب(ع) است که: چیزی جز جمال ندیدم!

و این حدیث قدسی که از زبان سر بریده حسین به گوش همه کسانی که گوشی برای شنیدن داشتند و دارند کاملترین بیان ظهور حضرت الشهید است از وجود حسین: هر که بجوید مرا می یابد مرا. هر که بیابد مرا می شناسد مرا. هر که بشناسد مرا عاشق می شود مرا. و هر که عاشق شود مرا عاشق می شوم او را. و هر که را من عاشق شوم البته او را به قتل می رسانم. و هر که را به قتل برسانم دیه (خونبهایش) او بر من واجب و من خودم خونبهای اویم!

پس خود خداوند به اسم الشهید از شهادت حسین در ظهر عاشورا تجلّی نمود و بدینگونه دیه حسین شد. که واضحترین نشانه این شهود دو تا شدن خورشید در ظهر عاشورا بود که بسیاری از اهالی کربلا و بادیه نشینان این واقعه عجیب را گزارش کردند.

دو تا شدن خورشید چگونه واقعه ای است و بیان چه حقیقتی؟

خود این بنده حدود بیست سال پیش (۱۳۷۴) در دازگاره به روح حسینی، صاحب روح شدم در شب عاشورائی که فردایش درست به وقت ظهر به جسم و روحم در کربلای حسینی قرار گرفتم و مشهد شهادت حسینی گشتم و سرم بریده شد و بعد دیدم که دهها سر بریده حسین بر خاک است و چون ماه شب چهارده می درخشد. یعنی همه شهدای کربلا حسین شده بودند بوقت شهادت! یعنی در حسین شهید شده بودند و حسین در آنها شاهد و مشهود گشته بود. از آن روز ظهر تا حدود یک چله شاهد طلوع آفتابی عظیم بودم که از آفاق عالم بالا می آمد ولی به نور مهتابی و نه ضیاء خورشیدی! و خورشیدی که در آسمان بود در قبال این نوری که از همه آفاق زمین بالا می آمد چون فانوسی کورسو میزد و دود می کرد و بسوی خاموشی می رفت: "و در آنروز زمین به نور پروردگارش طلوع می کند." قرآن کریم! "و در آنروز خورشید تاریک می شود و... " قرآن-

این خورشیدی که از عالم ارض طلوع می کرد همان مطلع قرآنی است و ظهور و شهود ذات امّ الکتاب! "و امّ الکتاب در نزد اوست که علی حکیم است." قرآن- این خورشید که آن خورشید قدیم آسمانی در مقابلش ستاره ای تاریک میشود همان خورشید زمینی امامت است و ظهوری از آسمان زمینی و زمین آسمانی! این خورشید "الشهید" است که از وجود حسین شهود می گردد زیرا خداوند دیه او شده است و بر جای او برآمده است. این همان ظهور واقعه خلافت اللهی حسین است که به عرصه شهود رسیده است از برای شیعیان!

"و ان الله علی کل شیء شهید" قرآن- براستی که خداوند در هر چیزی شهید است. متأسفانه در همه تفاسیر و ترجمه های قرآنی، شهید را شاهد می فهمند و می نامند. در حالیکه شهید یک شهادت درون ذاتی است ولی شاهد، شهادتی از بیرون است. هر چند که خداوند از درون و برون شاهد خلق است ولی شهید بودن امری عرفانی و ذاتی است و مصداق این سخن مشهور ابن عربی که: منزه است خدائی که عین اشیاء است. یعنی چشم اشیاء است نه خود جسمانیت اشیاء! زیرا خداوند در ذات هر چیزی مقیم و شاهد است. و حسین ظهور این مقام الشهید است و لذا شاهد بر کل خلایق بر زمین و آسمانها شده است و لذا هر چه در زمین و آسمانهاست مشهود حسین است و حسینی شده است. حسینی شدن هر چیزی همان الهی نمودن هر چیزی است: و در آنروز هر چه در زمین و آسمان است از برای خدایش بروز می کند. قرآن-

پس حسین بر یکایک خلق خدا شهید و شاهد است و جز به نور و روح حسینی نمی توان حق را در هر چیزی شهود نمود و این اشهد و اکمل و انور شهود حق است که از حسین برتابیده است و گرنه همه امامان ما شهیدند و دارای نور شهود حق در خلق می باشند. حسین اشهد الشاهدین است. "و شفاعت در نزد کسی است که حق را شهود می کند." قرآن-

در قرآن کریم آمده است که: اگر خداوند مؤمنان را امر به خودکشی نماید فقط اندکی اطاعت می کنند که ما آنها را به اثبات می رسانیم! واقعه کربلای حسینی یکی از شهودی ترین عرصه های امر به خودکشی و اثبات حق از وجود حسین و یارانش بوده است. زیرا حق هر کسی در کمال اثباتش به شهود می آید.

هزاران سال قبل هم خداوند ابراهیم و اسماعیل را امر به چنین کار کبیری نموده بود ولی نخواسته بود که این خودکشی واقع شود هر چند که ابراهیم و اسماعیل هر دو تسلیم امر خدا شدند. ولی در واقعه کربلا، خداوند حسین را امر به خودکشی کل خاندان و یارانش نمود و چون عشق و خلوص و یقین کامل را در آنان یافت امرش را در واقع هم محقق نمود.

تو ای بابا در آن دوران چه لرزیدی ز ذبح پور   ولی پورت به عاشورا چه ذبح خانمانی کرد!

این بیت پس از واقعه مشهد عاشورای حسینی بر جان این بنده از من جوشید و تا به امروز ذکر قلبی ام بوده است. و در روایت نیز آمده که حضرت اسماعیل یکبار دگر باز خواهد گشت و آن ظهور کربلای حسینی است که این رجعت های الهی را جز عارفان عاشق، حلول و تناسخ می پندارند. بقول مولانا جان مردان خدا یکی است در همه جای تاریخ!

در کم و کیف پیدایش واقعه کربلای حسینی در طول تاریخ تفاسیر و تعابیر فراوانی پدید آمده است که متأسفانه به هر حقی پرداخته شده جز حق شهادت حسینی که ظهور الشهید است که از اسمای ذات خداست چرا که ائمه معصومین مظاهر کلمة الله هستند و فقط برای احیای همین حق آمده اند وگرنه سائر حقوق این واقعه در زندگانی سائر انبیاء و اولیاء و صدیقین در طول تاریخ مکرراً رخ نموده است ولی آنچه که مختص وجود مبارک امامان معصوم ماست که بیانگر حق امامت و خاتمیت است ظهور کلمة الله است که برای نخستین بار در این رساله تبیین می گردد به فضل الهی و یاری خود معصومین! و از ارواح قدسی امامان مدد می جوئیم تا همانطور که تا به امروز حیات و هستی ما را اداره کرده اند در تألیف این رساله که حداقل قدردانی ما از آنهاست ما را یاری نموده و یاریشان را به تمام و کمال برسانند: پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما، آمین! و نورمان جز امامان ما نیستند که بدون معرفت لازم و کافی در حقشان، ایمان ما کافی و لایق آنها نخواهد بود بقول امام علی(ع) در خطبه نورانیه!

امام حسین، نور شهود حُسنای حق از اسمای حسنای خداوند است در خلق! و این فصّ و نصّ و خصّ امامت حسینی است. و ما تحت الشعاع این نور و روح حسینی که بر ما نازل شده توانسته ایم که حق خدا در خلق و حقوق خلق را در

خلق و برای حق در جریان حیات عرفانی خود شهود نموده و تبیین کنیم. پس همه آثار و معارف ما حسینی است و اگر عصاره این آثار و معارف تماماً زمینه ساز ظهور جهانی مهدی است بیهوده نیست زیرا همان رجعت حسینی است در وسعت جهانیش. و این همان زمینه پیدایش جنات نعیم و ارض ملکوت و فرج جهانی امام زمان است از برای مؤمنان! این همان بهشت حسینی از وجود فرزندش مهدی است که در آن، اهالیش در هر چیزی حق وجودشان را شهود و دریافت می کنند. این بیانی دیگر از راز این سخن رسول خداست که حسنین را سروران بهشت نامید.

خلاصه واقعیت تاریخی قیامت کربلای حسینی اینست که چون یزید فاسق و رسوا به سلطنت رسید نخستین اقدامش نامه ای به امام حسین جهت تهدید او به بیعت و تبعیت بود که امام پاسخی دندان شکن به او داد و او هم به والی خود در عراق یعنی ابن زیاد امر کرد که یا به زور از حسین بیعت بستاند و یا سرش را برایش بفرستد. امام برای اندک مدتی مدینه را جهت مکه ترک نمود و معتکف و متحصن خانه خدا شد و در آنجا حقیقت را بر مسلمین آشکار کرد و قصد هجرت از حجاز و عراق را بسوی ایران داشت که اهالی کوفه که در بیعت شکنی و نفاق و خیانت در حق امام علی(ع) و حسن ابن علی سابقه ای سیاه داشتند با اظهار ندامت از گذشته خود مجدداً امام را به کوفه دعوت نمودند زیرا کوفه به مثابه پایتخت ایمانی شیعیان بود. و امام جهت اتمام حجت بر آنان، پسر عمش مسلم ابن عقیل را به نزد کوفیان فرستاد تا از صحت و سقم این دعوت آگاه شود که کوفیان سفیر حسین را تحویل ابن زیاد دادند و به بیعت بایزید در آمدند با مشتی طلا و برخی هم مشتی خرما! و حسین هم بسوی ایران عزم را جزم نمود که به محاصره سپاه ابن زیاد درآمد. این حقیقتی آشکار است که در دهها سند تاریخی مبرهن است ولی عجبا از مفسرین و برخی ملایان شیعه که به تبعیت از ملایان اهل سنّت، واقعه کربلا را اقدام جهت براندازی حکومت یزید و تصاحب این حکومت تفسیر می کنند. که این مظلومیتی مضاعف در حق حسین است از جانب شیعه ای که تا به امروز جریان یافته است. حسین(ع) در چند سخنرانیش آشکارا خطاب به فرماندهان سپاه ابن زیاد می فرماید که: "من نه بیعت می کنم و نه چشم طمع به حکومت یزید دارم و اگر بمن اعتماد ندارید که بر علیه شما قیام کنم اصلاً حجاز و عراق را ترک می کنم پس راهم را باز کنید تا به سرزمین دیگری بروم!" ولی عمر سعد فرمانده سپاه ابن زیاد گفت: یا بیعت میکنی و یا با تو می جنگیم!

این پیام حسین هم معقول است و هم مبتنی بر سنت امام علی(ع) و امام حسن است زیرا مخلص ترین شیعیان که در کوفه بودند آشکارا به حسین خیانت کردند پس حسین بر چه قومی می بایست حکومت می کرد؟ بر امویان و خائنان و منافقان؟ و علاوه بر این که حسین ماهیت کوفیان را می شناخت و لذا پیشاپیش همسرش شهربانو دختر یزدگرد را به میان ایرانیان فرستاد تا زمینه هجرت را فراهم سازد و سپاهی از شیعیان ایرانی از دیلمان بهمراه شهربانو بسوی مرزهای عراق می آمدند تا امام را استقبال کنند که خبر واقعه کربلا به آنها رسید و همه حیران و سرگردان ماندند و از ترس سپاه عظیم ابن زیاد متفرق شدند.

و امّا در حاشیه واقعه مذکور حوادث دیگری پدید آمد که بیانگر باطن واقعه کربلاست و آن سخنان و رفتارهای عجیب امام حسین در مکه بود بسان خطبه های نادره پدرش در کوفه که موجب تکفیر و ارتدادش شد و گوئی حسین بهانه ای بدست والیان و قاضیان حکومتی داد تا آسانتر فتوای ارتدادش را صادر کنند. از جمله رفتارهای غریب حسین(ع) در مکّه موضوع نیمه کاره رها کردن مراسم حج بود که گروه عظیمی از شیعیان او را همراهی می کردند و سپس شمشیر عریان بدست گرفتن در کنار خانه خدا بود که هر دو اموری مکروه محسوب می شد و شاید حرامی نابخشودنی و تکفیری! قاضی شریح که فردی مقبول و متشرع محسوب می شد نخستین فتوا را بر علیه حسین صادر کرد! و حسین از مکه خروج کرد بسوی کربلا و در کل راه قبل از اینکه سپاه ابن زیاد برسند دمادم حجت را بر همراهیانش تمام می کرد و هر روزه اطرافیانش وی را ترک می نمودند تا به هفتاد و دو تن رسیدند که حدود بیست تن از آنها از اهل بیت خودش بودند که این تعداد شامل مردان جنگی است نه کودکان و زنان!

حسین(ع) در راه مکه به کربلا قبل از هجوم و حصر سپاه ابن زیاد دمادم با همراهیانش از هجرتی سخن می گفت که جز با کشته شدن ممکن نمی شود. و عجبا که خبر سپاه عظیم ابن زیاد از کوفه به حسین رسیده بود بواسطه یکی دو تن از

مشایخ کوفه که گریخته و بسوی حسین رفته بودند. و حسین که بقصد هجرت به ایران کل اهل بیت و مایملک قابل حمل زندگیش را با کاروانی سنگین براه انداخته بود که بیماران و کودکان و پیران هم در این کاروان بودند پس از خبر سپاه ابن زیاد که بسویش در حرکت بودند باز هم خاندانش را ترک نگفت و یا لااقل زنان و کودکان و بیماران را به مکه یا مدینه و یا بصره نفرستاد که خودش به تنهائی با این سپاه روبرو شود. و یا اصلاً حتی مسیرش را هم تغییر نداد تا بدام سپاه ابن زیاد نیفتد. همه اینها نکاتی مبرهن است که معنا و ماهیت این هجرت خونین را روشن می کند که حسین و خاندان و یارانش در مرحله نخست قصد هجرت به ایران داشتند و در میانه راه امام تغییر نیّت داد و امر جدیدی را از خداوند دریافت نمود که همان امر به ذبح کبیر خود و خاندان و یارانش بود. فقط از این منظر می توان دهها سؤال و معمای این واقعه تاریخی را پاسخ گفت.

آنچه را که پدرش علی مرتضی در خطبه های نادره اش در یکی دو سال آخر زندگیش برای شیعیان بیان کرده و همه را به حیرت و وحشت انداخته بود و تکفیر خود را بدینوسیله مهیا کرده بود حسین(ع) تکمیل کرد در عمل! و حجتی شهودی شد بر حقایق امامت خود و برادر و پدرش! واقعه کربلا، مشهد اسرار امامت علی و آل علی است.

پدرش علی(ع) از خانه کعبه بیرون آمد و حسین(ع) خانه کعبه را با شمشیر آخته بسوی خدایش ترک نمود تا فرقان بین خداپرستان و خانه پرستان آشکار شود! و مصداق این کلام حیرت آور علی(ع) که: شما ای مؤمنان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است. پس از ادای حقوق اسلام به غایتش برسید و از این غایت برای خدای خود خروج کنید!

خروج برای خدا و یا هجرت فی الله که در قرآن مذکور است جز به امر خود رسول و امام ممکن نیست. پس این خروجی برای امام و حق امامت است و امام شناسی! و لذا یاران کربلائی حسین را بایستی تنها شیعیانی دانست که به کمال و قله قاف امام شناسی و خداشناسی رسیدند در طریق خودشناسی و جهاد اکبر! آنهم امام شناسی شهودی و خداشناسی وجودی و خودشناسی الهی! کربلا، قیامت بمعنای حقیقی کلمه بود که خداوند از جمال علی کبیر حسینی رخ نمود به احسن جلال!

و لذا لقب ثارالله (خون خدا) که به حسین نسبت داده شده است (از جانب امامان بعد) بیانی واضح و غیرقابل تفسیر و تبدیل است زیرا حسین(ع) در این واقعه عین احسن التفسیر و دین احسن است که خدا را از فطرت خویش به عرصه شهود رسانده است و خود شهید این شهادت و شهود گشته است و لذا رسول خدا وی را سفینه نجات دینش معرفی کرده است و چراغ آشکاری که هرگز خاموش نمی شود. زیرا کسی که برای خدا و لقای پروردگارش، ظلمی نکند و ظلمی نپذیرد و بر این عهد وفا کند بر سفینه نجات حسینی وارد شده است و بالقوه شهید است تا مقام شهود! و چنین قوّت و همّت و عزّت و عشقی که آدمی را تا مقام شهود می رساند عشق حسینی است.

هر مسلمان و شیعه و غیر مسلمانی می داند و می بیند که امروزه تنها مذهب و مردمی که در دین خدا و ایمان به عشق رسیده اند شیعیانی هستند که دارای عشق حسینی هستند و عشق حسینی نابترین عشق الهی و عرفانی در پیروان مذاهب الهی است تا آنجا که امروزه شاهدیم که چه بسا پیروان سائر مذاهب اسلامی و غیر اسلامی از مسیحیت تا بودائی گروه گروه بر این عشق عرفانی وارد می شوند و این بزرگترین امید و زمینه ظهور جهانی مهدی موعود بعنوان رجعت حسین است. و عشق حسینی فقط در این معارف است که تأویل عرفانی و شهودی یافته است از برکت روحی که از حسین بسویمان آمده و عمریست که با ما زیست می کند و ما را هدایت می فرماید. اگر عشق حسینی، تأویل و تعریف عرفانی نیابد بهمان شدت می تواند تناقض آفرین و گمراه کننده هم باشد و کوفیان واضحترین حجت این ادعایند. آنان امامانشان را نمی شناختند فقط دوست می داشتند و این دوستی بارها تا دم درب حجله وصال رسید و پاشید و خیانت کرد و بلکه دست به خون حسین آغشته ساخت و قاتل حسین گردید! و این حقیقت بس تلخ و بزرگ که همه قاتلان امامان، مریدان جاهل بوده اند.

شیعه هر چه که به حریم ولایت و نور وجود امام نزدیکتر می شود اگر تابعتر و مریدتر و مخلص تر و عارفتر و عالمتر نشود دچار وسوسه ها و شبهات ابلیسی شده و دفع می گردد. این همان راز قوه جاذبه- دافعه وجود امامان و عارفان علیین است. و بزرگترین حجت تاریخی این ادعا تجربه مکرر کوفیان در نزدیکی به امامان بوده است که از حدّی که جلوتر می رفتند بناگاه دیوانه شده و گریخته و خیانت کرده اند و یا بیطرفی و اعتزال گزیده اند. فرقه معتزله و فلسفه اعتزال بیانگر همین واقعیت تاریخی است که بانی مذهب دوری و دوستی هستند که عین فلسفه نفاق است که از شیعه گری و امام داری فقط گریه و آه و فغانشان به امام میرسد و در عمل غرق در زندگی فاسقانه و شرکند و از درون دو شقه می شوند و در این نفاق و شقاق، به القای شیطان قصد جان امام می کنند. شناخت کوفه و کوفیان یکی از مهمترین موضوعات معرفت امامیه است که متأسفانه کمتر مورد توجه محققین عارف بوده است. کوفی شناسی، شیعه شناسی بدون عمل و اطاعت از امام حیّ است. کوفیان همواره مخلص و عاشق امام از راه دور بوده اند و پرستنده امامان مرده و قبرپرستانی حرفه ای و امام کش! و بیهوده نبوده که همه امامان ما می خواستند در خفا دفن شوند تا هیچ قبری برای پرستش این مریدان منافق باقی نماند. این راز بقیع است! این همان راز غیبت امام زمان است.

خودشناسی شیعی، آئینه ای بزرگتر و جامعتر از کوفی شناسی در تاریخ ندارد. کوفیان با همه امامان با یک روش واحدی عمل کردند: از دور پرستنده و از نزدیک کشنده امام بوده اند! کوفه در صدر اسلام پایتخت معنوی شیعه بود و لذا کوفی شناسی عین شیعه شناسی تمام و کمال است در کل تاریخ تشیع! و بیهوده نیست که طبق روایت، امام زمان هم قیام جهانیش را از کوفه آغاز می کند.

به گواهی مکتوب تاریخ دوازده هزار نامه من فدایت شوم از کوفه بسوی امام حسین(ع) رفت که امام را به کوفه دعوت نمود تا حکومت کوفه را عهده دار شده و کوفیان را هدایت کند ولی سفیر امام، مسلم را دو دستی تحویل کاخ ابن زیاد دادند و ابن زیاد او را به شقی ترین شکلی به قتل رساند و احدی صدایش در نیامد و تنها کسی که در نبرد مسلم با مأموران ابن زیاد در کوچه و خیابان کوفه به داد مسلم رسید یک ترک اردبیلی بود که در کوفه آهنگری می کرد که با پتک خود چون کاوه آهنگر به یاری مسلم آمد و کشته شد که بدلیل عرب نبودنش از روایات رسمی شیعی بکلی حذف شده است. راز تفکیکی که مابین شیعه علوی و شیعه عربی قائل شده ایم بس قابل تأمل است. رجوع کنید به رساله "تشیع علوی و تشیع عربی" از اینجانب!

باید دانست و تأمل و تحقیق و تفکر نمود که چرا تقریباً همه کشندگان طراز اول امامان شیعه از شیعیان و مریدان سابق امامان بوده اند از ابن ملجم تا جعده و قطامه و عمر سعد و شمر و اشعث و شبث و دیگران! و حتی خود ابن زیاد فرزند کسی است که زمانی از مریدان مخلص علی(ع) و والی او در فارس بود و چون علی ژنده پوش و مرتاض بود که برادر حرّ ابن زیاد بود که او هم از فرماندهان سپاه یزید در کربلا بود که دچار انقلاب روحانی شد و نخست شهید کربلا گردید. این نکات باریکتر ز مو را اگر در معرفت امامیه کشف و درک نکنیم خواه ناخواه بعنوان شیعه کوفی مسلکیم و نشانش غیبت امام زمان است. اگر حدود چهارده قرن پیش، شیعه بودن نیازمند معرفت و اخلاص عظیمی بوده امروزه این نیاز هزار چندان است در عصری که غوغای مذاهب و مکاتب و عرفانهای دجّالی است و مسخ همه مذاهب توحیدی و عرفانهای حقه الهی!

پیروان هیچ مذهب و مکتبی بر هیچیک از اولیای خود چنین نگریسته و بر خود تیغ نکشیده که شیعیان بر حسین! و این روندی فزاینده در تاریخ دارد که خود حجتی عظیم و قابل تأمل است که یعنی چه! این اشک و ناله و فغان و خود- زنی شیعیان در قبال حسین راز فراق و دست نیافتنی بودن تاریخی وجود امام زمان است که جز بواسطه حکمت و عرفان شیعی و حسینی علاج نمی شود. فاصله بین شیعه و امامش جز ظلمت جهل و بی معرفتی در حق امام نیست که جز از راه معرفت نفس حاصل نمی شود یعنی همان چیزی که موسوم به عرفان اسلامی است. پس هرگاه علمای شرع و مراجع فقهی شیعه با عارفان خود آشتی کردند این فراق و هجران رفع می شود و این آستانه ظهور است.

رسول خاتم در حدیثی حقیقتی عظیم را بر ما آشکار کرده است: "هر گاه کسی در همه عمرش غرق در همه کبیره های گناه باشد اگر به اسم خدا و رسول و دین نباشد هرگاه که توبه کند خداوند بهشت را بر او واجب می سازد. ولی وای بر کسی که به اسم خدا و رسول و دینش معصیت کند که این ظلم عظیم و شرکی است که خداوند جز بواسطه عذابهایش پاکش نمی سازد..." این مصداق آشکار معصیت بر خدا و رسول است که اشد چنین ظلم و شرک و عذابی از آن کسانی است که بر امام خود معصیت کنند و به اسم امامت و شیعه گری ستم و فساد کنند زیرا امام مظهر کلمة الله است پس بارزترین آیت الهی بر روی زمین است. از این منظر به علت همه عذابها و ذلتهای مسلمین و خاصه شیعیان در این دوران آگاه می شویم! یعنی کسانی که بر امام مظلومشان اینهمه گریه و زاری می کنند و در همه ایام سال جلسات سوگ امام برپا می دارند ولی نه بر سنت امام زیست می کنند و نه امام حقّ خود را طلب و جستجو می کنند که "ابتغای وجه رب" است که از اهم واجبات برای اهل ایمان می باشد و مرتکب اشد معاصی بر امام می شوند که خلیفه خدا و حجت و مظهر کلمة الله است و لذا مستحق اشد عذابهای الهی گشته اند.

شاید هیچ مذهبی همچون شیعه در طول تاریخ اینقدر ذلیل و مفلس نزیسته است که دائماً قتل عام می شده که امروزه این وضع در اوجش قرار گرفته است در بحرین و یمن و پاکستان و افغانستان و عراق و سوریه و لبنان و ... این یعنی چه! بی تردید این بمعنای نبرد کربلائی شیعه در قبال کفار و منافقین نیست بلکه مصداق این کلام قرآن است که: آیا پس از دیدار حق و رویگردانی از آن جز باطل چه می ماند! این باطل گرائی عملی شیعه در زندگیست که شیعه را اینسان ذلیل و خوار و دربدر ساخته است. قیام حسینی مفتخرانه ترین نبرد انسان در تاریخ است پس انسان حسینی نمی تواند ذلت پذیر باشد و این واضحترین پیام حسین در کربلاست که مرگ بر زندگانی با باطل ارجح است. و چه حقی عریانتر از حقیقت حسین! و لذا شیعیان پس از رویگردانی از سنت حسینی به اشد باطل دچار شده اند و اشد ذلّت! نگاه کنید یک کشور کوچک با حدود پانزده میلیون جمعیت مثل عربستان که آشکارا ظهور سفیانی است بر چند صد میلیون شیعه چه ستم و تجاوزی می کند و ممالک شیعه را به خاک و خون کشیده است و برای بیش از یک میلیارد مسلمان تعیین تکلیف میکند. پس این یک نماد کربلائی شیعه در قبال منافقان نیست بلکه سراسر ظلم پذیری و باطل پرستی و ذلّت و عذاب الهی است. کسانی که پشت سر علی نماز می خوانند و بر سفره معاویه می نشینند! کسانی که بر حسین می گریند و در مجلس یزید می رقصند!

در کتاب "سرّ واژه" نشان دادیم که هر واژه خواه ناخواه و دانسته و نادانسته حامل بار نوری یا ظلمانی خاص خویش است که بر زبان و دل و اندیشه بشر بطرزی جادوئی عمل می کند. و هر که نام حسین را بر زبان میراند و از او دم میزند در قلمرو نور او قرار می گیرد پس ملزم و متعهد به ولایت اوست و هدایت او و اطاعت او و سنت او و عدالت او! چون به این تعهد خود عمل نکند با این نور در تضاد می افتد و به اشد ظلمات و بطالت دچار می گردد. "حسین" بارزترین و شهودی ترین ظهور کلمة الله است پس قداست و نورش کمتر از الله نیست که بیشتر است همانطور که امامان مظاهر هویت الله هستند و خود خداوند فرموده که: براستی که خداوند شهادت می دهد بهمراه فرشتگان و علمایش که جز او (هو) قابل پرستش نیست که قائم به قسط و عدالت است. قرآن- و پس از علی(ع)، کسی واضحتر از حسین قائم قسط و عدل خدا نبوده است و بلکه واقعه کربلا از کل جنگهای عادلانه علی(ع) هم نور قسط و عدل الهی را آشکارتر معرفی کرده و حقش را به اثبات رسانیده است زیرا هفتاد و دو نفر انسان در این واقعه بر مقام عدل کامل مستقر و اثبات شدند و همه مظهر حسین گشتند همانطور که حسین مظهر حق جلوه کرد یعنی خود خودش گردید و اینست تعریف عدل از زبان علی(ع): عدل یعنی قرار گرفتن هر کس و چیزی بر جای خودش! و هر که بر جای خود قرار گیرد مظهر حق می شود زیرا انسان خلیفه خداست و جایش جز جای خدا نیست و چون خود شد الهی می شود. و انسان بمیزانی که امامی می شود خود می شود و این جز به قدرت ارادت و اطاعت و جهاد اکبر و عرفان نفس ممکن نمیشود. و شیعیان در مقابل نور ذات ایستاده ولی عمل به غیر حق می کنند و مرید هوای نفس هستند و لذا غیرت این نور آنان را به منتهی الیه ظلمات در درک اسفل پرتاب می کند. اگر به سرنوشت شیعیان پس از واقعه کربلا برگردیم اعتراف میکنیم که پیروان هیچ مذهبی در تاریخ دچار چنین ذلّت و پستی و انهدام و خودزنی نشدند که شیعیان تحت امر امویان و عباسیان شدند که مستمراً مشمول نسل کشی بودند و سر بریده زنان و کودکان شیعه در بازار یکی از پرسودترین

تجارتها بود تا آنجا که هر غیر شیعه ای را می کشتند و سرش را به دارالحکومه می بردند و به اسم شیعه پول میگرفتند. پس از واقعه کربلا فقط در مدینه پنجاه هزار زن و مرد شیعه بطور کاملاً عریان بطور مخلوط در زندانی بی حفاظ بتدریج هلاک شدند. تاریخ تشیع حیرت آورترین تاریخ مذاهب است و خونین ترین و جگر خراشترین! کسی که بدون باور و ایمان شیعی سرگذشت شیعیان را در تاریخ بخواند بخود می گوید: حتماً این مذهب یک مذهب شیطانی بوده که خداوند اینقدر زجرشان داده است!؟ مسیحیان صدر مسیحیت آنقدر شکنجه و عذاب نشدند که شیعیان پس از کربلا! زیرا این مسیحیان بدست رومیان بت پرست و بیگانگان کشته می شدند ولی شیعیان بدست مسلمینی کشته می شوند که به یک زبان نماز می خوانند و به یک قبله خدا را می پرستند و اکثراً خویش و قوم و یا لااقل عرب هستند. زیرا جز بنی اسرائیل پیروان هیچ مذهبی رهبران و امامان دینی خود را بدست خود نکشتند. و امروزه مقابله بنی اسرائیل و تشیع تکلیف نهائی تاریخ مذاهب بشری را یکسره خواهد کرد. هر روزی عاشورا و هر مکانی کربلاست!

امروزه حتّی در سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی ابرقدرتهای جهانی، نام حسین و شیعه، اضطراری ترین نامهاست. شیعه بودن که عین حسینی بودن است تنها راه و رسم بودن است بودنی الهی و در شأن انسان خلیفة اللهی! زیرا حسین ظهور حسن بعنوان احسن دین و سنتهاست و حسن هم نور عریان عصمت فاطمی است و فاطمه هم محل تلاقی و یگانگی رحمت و نعمت محمد- علی است و محمد و علی هم نور ازل حق هستند که در آخرالزمان رخ نموده اند در سیمای انسان! پس حسینی بودن تنها راه و روش الهی بودن و انسانی ماندن است. و در این دوران جز عرفان حسینی، عرفانی نجات بخش نیست و ما هر چه داریم از روح حسینی و نوری است که آن حضرت ما را به اهل بیتش مأنوس و محشور نموده است و در همه عمرمان در محضرشان تربیت می شویم.

حدود ده سال پس از واقعه نزول روح حسینی در رویائی صادقه آن حضرت را دیدم که بهمراه جلوه ای از نور ذی الجلالیش که در کنارش بود به خانه ام آمد و من با این جلوه وصلت روحانی نمودم و بدینگونه با اهل بیت عصمت و طهارت پیوند شدم و اینست که شناخت و احساس بنده به اهل بیت عصمت خداوند یک ادراک و دریافت و بیانی درون ذاتی و فطری و خودی است و گوئی که این آلاء الله را از ازل می شناخته و با آنان زیسته ام. زیرا امامان جملگی نور فطرت بشرند و هر که به آنان رسید بخودش رسیده است و هر که به خود رسید به آنان می رسد. احساس من به آنان احساس به اعضای خانواده خودم است. تا اینکه در همین ماه گذشته (تیرماه ۹۴) در سفری به قصد ارض ملکوت امام در جنگل مازندران گروهی از جانبشان از ارض ملکوت به دیدارم آمدند و حامل پیامی بودند که بر قوت قلب و یقینم صد چندان افزود و آن اینکه: "این پسر را چهارده معصوم اداره می کنند!" و اینکه مرا فرزند خوانده این خاندان معرفی کردند. بقول هانری کوربن که خود را فرزند خوانده شیعه می نامید براستی که فرزندخوانده ها لطف و مسئولیت و معرفت بیشتری درباره خانواده خود دارند! چرا که از مرض و ظلمات نژاد و نژادپرستی و دهرزدگی مبرایند. همانطور که علی(ع) شوهر بیوه زنان و پدر همه یتیمان است و بقول عارفی، یتیم در قاموس قرآنی کسانی هستند که در جستجوی حق تک و تنها و بی خانمان شده اند که خود امامان اسوه این تنهائی تاریخی و نژادی هستند و لذا همه غریبان وادی حقیقت را درمی یابند و تحت هدایت و مدیریت خود می گیرند و اداره می کنند: اسلام از آغاز غریب بود و همواره غریب خواهد ماند و خوشا بحال غریبان امّت من! رسول اکرم(ص)- و غریب ترین غربا هم خود امامان هستند و این مقام فردیت محمدی است در امامان امّتش!

"و آمد مستی موت از جانب حق و اینست آنچه که از آن می گریختی. و دمیده شد در صور و اینست روز موعود و آمد هر کسی که با اوست حامی و شهیدی. و بدینگونه پرده غفلت را از تو برانداختیم و امروز نگاهت چه تیز و عمیق است درباره آنچه که بیش از این در غفلت بودی." سوره ق ۲۲-۱۸- که وجهی از تأویل و تعیّن این آیات همان واقعه موت ارادی و سرآغاز حیات و آفرینش عرفانی است که بدون حضور روح شهیدی از شهدای الهی ممکن نمی شود که اشهد این شهیدان حسین است که باعث و بانی زایش عرفانی و خلق جدید امامی است همانطور که درباره خود ما بوده است. حسین(ع) بعنوان مظهر اسم "الشهید" نور درون ذاتی هر مؤمنی است که تحت الشعاعش موفق به خودشناسی شده و تا ذاتش را برمی تاباند در آفاق جهان و حق را در هر چیزی شهود می کند. پس حتّی فقط بعنوان یک مسئله عرفانی، نور

حسینی نور هواللهی فطرت در سالک است که تحت الشعاعش یک شبه تا ذات خود راه می پیماید. پس حسین، مشهودترین صورت از صراط المستقیم و صراط حمید پروردگار برای سالکان سیر الی الله است. پس خوشا به سعادت کسانی که در نمازشان چون به اهدنا الصراط المستقیم رسیدند متوسل به نور حسینی شوند و بر حسین(ع) صلوة کنند که عصر ما عصر رجعت حسینی است.

نصّ ششم

عرفان صلاة (المصلّي) در وجود علی ابن حسین(ع) (امام سجّاد)

حضرت علی ابن حسین یا علی اوسط ملقّب به زین العابدین و سجّاد امام چهارم شیعیان، امامت و بخشی از حکومت جدش علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) را درک نمود و بالاخره در حدود بیست و سه سالگی بر قیامت کربلا وارد شد که به گواه تاریخ در این قیامت تماماً دچار مدهوشی بود که ظاهراً بدلیل تب شدید بوده است و به همین دلیل جان سالم بدر برد و بارها جلادان بسویش رفتند تا سر از بدنش جدا سازند ولی او را در خور کشتن نیافتند و رهایش نمودند و سپس با تنی رنجور و زخمی وی را سوار بر شتر عریانی کردند و تا به شام کشانیدند و در آنجا تقریباً نیمه جان و کاملاً مجروح به محفل یزید بردند بهمراه سائر اسرای کربلا!

سر بریده حسین در حضور یزید آن حدیث قدسی معروف را می خواند که: "... هر که را بکشم خود خونبهای اویم." و یزید هم مرتباً با چوب و تازیانه بر دهان این سر بریده می کوفت تا نخواند. امام سجّاد درباره این دوران می فرماید: "وضع ما در میان قوم خود مثل وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند ... امروز وضع بر ما بقدری تنگ و دشوار است که مردم با ناسزاگوئی بما بر فراز منبرها به دشمنان ما تقرب می جویند."

پس از واقعه کربلا بر خلاف تصوّر و ادعای بسیاری که این واقعه را نجات بخش شریعت محمدی می دانند، حتی تظاهر به دین و شرع هم در شهرهای اصلی و حتی در شهر مکه از میان رفت و فسق و فجور و زنا و میگساری و رقاصی از همه سو آشکار شد و فحاشی و تمسخر مقدسات افتخار گردید. پس با واقعه کربلا از دین محمد جز نصّ امامت باقی نماند یعنی همان چیزی که حسین(ع) آشکارش نمود و از بابتش شهید شد! و کربلا ظهور و شهود امامت بود. حسین(ع) در کربلا وصایت نبی را به تمام و کمالش آشکار و ختم نمود و امامت را آشکار ساخت. و این واقعه در امامان بعدی استمرار یافت یعنی از امام سجاد به بعد فقط شاهد ظهور نص امامت مطلق امامان هستیم و از وصایت و خلافت نبی خبر و اثری نیست و لذا از امام سجاد به بعد امامان مطلقاً در کار خلافت و حکومت کمترین دخالتی نکردند همانطور که در هیچیک از انقلابات ضد اموی و ضد عباسی مشارکت و حمایتی هم ننمودند مثل نهضت مختار، نهضت حُره، نهضت زید ابن علی، نهضت اسماعیلیه و امثالهم! و همانطور که ابومسلم خراسانی با انهدام امویان، خلافت را به امام صادق سپرد و امام روی گرداند و لذا ابومسلم آنرا به عباسیان تحویل داد. این از مهمترین وقایع و حقایق امامیه است که با قیامت کربلا آغاز شد که متأسفانه در فرهنگ و معارف رایج شیعی از آن سخنی در میان نیست.

پس امام سجاد(ع) نخستین معصومی است که امامت محض است و با وصایت نبی و شریعت و خلافتش در جامعه کاری ندارد و این ختم ولایت عامه است و از امامت فقط درب هدایتش برای مؤمنان و شیعیان مخلص باز است که این همان رسالت مختص امام است. یعنی امام با بشارت و تنذیر و امر به معروف و نهی از منکر و شرعیات عامّه کاری ندارد و فقط صراط المستقیم علوی جهت سیر الی الله است. از اینجا امام فقط عارف مطلق است و صاحب اعراف. و این همان ارتباط باطنی و نوری امام با مؤمنان و مؤمنان با امام است که جز در بستر معرفت بر نورانیت امام ممکن نیست که این انتقال حکمت و عرفان نوری امام و ارتباط روحانیش با مؤمنان از طریق واقعه ای است که صلاة نامیده می شود که واقعه ای مختص امامت و امامیه است و لذا بی امام را صلوة نیست طبق قول مکرر رسول خاتم و علی مرتضی و سائر ائمه: "ای مؤمنان بدانید که خداوند به همراه ملائک بر نبی صلوة می کند پس شما هم بر او و آل او صلوة کنید ... ای

رسول بر مؤمنانت صلوة کن تا دلهایشان محکم شود ... اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از تاریکی به روشنائی آورد و هدایت نماید و ..." آیاتی از قرآن کریم-

پس بیهوده نیست که علی بن حسین را زین العابدین و امام سجاد خوانده اند که این القاب و مقاماتی از جانب خداوند است که به رسولش وحی شده است و رسولش به علی(ع) انتقال نموده است که در لوح سبزی که منصوب به فاطمه زهرا است مذکور می باشد. پس امام چهارم و معصوم ششم همانا امام صلوة است و بانی صلوة عرفانی و نوری. که از طریق آن نور و روحش را به سائر مؤمنان خاص می رساند. همانطور که خود این بنده مورد صلوة آشکاری از جانب برخی معصومین بخصوص امام رضا(ع) بوده ام که در مشهد مقدس بر من واقع شد. که این صلوة نیز درست به مانند مراحل و درجات نماز است یعنی صلوة قیامی، قنوتی، رکوعی و سجودی. از این منظر القاب امام سجاد را بهتر درک می کنیم. و این پاسخی است به بسیاری از مسلمانان و شیعیانی که می گویند آیا امام چهارم برای مسلمین و شیعیانش چه کرد که امام شد و ... .

امام سجاد مظهر تمام و کمال اسم "المصلّي" می باشد که از اسماء خدا در قرآن کریم است همانطور که آیاتش گذشت. یعنی خداوند بر رسول خاتمش صلوة می کند و بدینگونه به نور الحمیدی در او تجلّی می کند و رسول خاتم به همین نور بر علی صلوة می کند به نور العلی و علی(ع) هم در سائر امامان و امامان نیز بر شیعیان خالص خویش صلوة و تجلی می کنند به یکی از اسماء ذات پروردگار. و این شیعیان علیین نیز بر سائر مؤمنان خویش صلوة و تجلّی می کنند و این مؤمنین هم بر سائر مسلمین. و مسلمین هم بر کل خلایق روی زمین. و این سلسله مراتب تجلّی پروردگار و خلافتش در خلق است و بدینگونه امور خلایق را تدبیر می فرماید. همانطور که خلقت ازلی نیز مخلوق صلوة ذات باری تعالی بر عدم است. صلاتی که عین تسبیح و رحمت است.

و صلوة امام است که جهان هستی را بر پا می دارد همانطور که خود آن حضرت می فرماید: در پرتو وجود ماست که خداوند آسمان را از فروپاشی نگاه می دارد ... و اگر ما نمی بودیم زمین اهل خود را می بلعید!

ولی امام سجاد نخستین وارث و وصی صلوة خاص و مطلق حسینی است که کل دین خدا و شریعت محمدی را تأویل در امامت مطلقه کرد و جمال حمد الهی را از خون خود و یارانش به مقام شهود آورد و دیدند آنان که دیدند و خواهند دید آنانکه قرار است ببینند در صلوة حسینی. و امام سجاد وارث تمام و کمال امامت محض است. امامتی که حاصل خروج از دین است برای خدا. و لذا از واقعه کربلا به بعد امامان شیعه عملاً در عرصه غیبت قرار دارند که جز مؤمنان مخلص که قلوبشان مورد امتحان و تأیید الهی قرار گرفته موفق به درک و ارتباط با امامان نبوده اند تا خود قائم آل محمد که در غیبت کامل است و شیعیان خالص فقط از طریق چنین صلاتی با وی مربوط می شوند.

پس امام سجاد در مدّت امامت سی و پنج ساله اش که یکی از طولانی ترین دوره امامت ائمه است تقریباً هیچ کاری جز بنای عرش حضرت "المصلّي" در عالم ارض نداشت که همه شیعیان خالص تا به امروز از وجه صلوة نور این امام بر ولایت معصومین وارد می شوند. پس براستی این امام همام نیز در مظلومیت و مهجوریت اسوه ای بی همتاست بخصوص در میان شیعیان.

پس باید درک کرد که تشیع و ولایت اهل بیت و نور حقیقت محمدی پس از واقعه کربلا جز وجود مبارک شخص امام مأمن و نجات دیگری نداشته است. این امام که معاصر شش تن از خلفای مروانی بود بلاوقفه در منزلش در مدینه محبوس و محاصره بود و احدی شهامت دیدارش را نداشت الّا اینکه سر به نیست می شد و امام سنّتی ویژه بنا نهاد که بتواند نور ولایت حق را انتشار دهد و آن خریدن و تربیت کردن و آزاد نمودن صدها برده و کنیز بود.

منوّرترین صلوة امام در عرصه سخن دعاهای ایشان است که خورشید همه این ادعیه دعای موسوم به دعای سحر است که بواسطه فرزندشان امام باقر(ع)، بدست شیعیان رسیده است. این دعا که صلوة مطلقه خداوند بر امام و امام بر مؤمنین است، مؤمن اهل صلوة این اذن و توان را یافته که از خدایش خود خدایش را طلب کند. از این منظر بایستی امام سجاد را احیاگر و تأویل کننده و تعیّن بخش این دعای خداوند در کتابش دانست: ادعونی استجب لکُم- مرا بخواهید تا شما را اجابت کنم. و این طلب مقام خلافت اللهی و امامت است. پس امام سجاد همه شیعیان را طالب این مقام ساخته است. پس براستی که بزرگترین عابد و ساجد و مصلّی است. و نیز بزرگترین بخشنده ای که امامتش را نیز به همه طالبانش اعطاء می کند. چرا که خود در ظهر عاشورا جمالِ کمالِ خلافت اللهی حسین را دیدار کرده بود به همراه هفتاد و دو تن از یارانش که جمله حسینی شده بودند. پس امام سجاد صلوة و شهود حسینی را نثار همه مردمان کرد آنهم چه مردمانی. پس رحمت و عفو و شفاعت و کرمی برتر از این در تصوّر نمی آید. و عجبا که این حضرت نیز مهجور بقیع است که دال بر مهجوریتش در میان مسلمین و شیعیان است.

اگر امام سجاد را تماماً امام دعا می یابیم به این دلیل است که باعث و بانی صلاتی است که در آن انسان عدمی را بر عرش وجود حق می نشاند و خلیفه اش می سازد و ادعونی استجب لکم را محقق می سازد چرا که کل نماز هم جز دعا نیست و دعای سحر، توحیدی ترین و عریانترین صلوة امام در شیعیان مخلص و کاملترین دعای امام برای خلق است که در آن امام، خلیفه مردم است! درک دعای سحر به مثابه درک و شناخت حقیقت منحصر بفرد امام سجّاد است که ما در ترجمه ای این حق را عیان ساخته ایم.

پس از این منظر درک میکنیم کار کبیری که امام سجاد برای مؤمنین انجام داده سائر امامان جمیعاً هم انجام نداده اند. اینست که رسالت و حقیقت وجودی یکایک امامان باید شناخته شود تا براستی شیعه امامیه اثنی عشری باشیم و از برکت وجودی یکایک معصومین برخوردار شویم. از منظر عرفانی امام سجاد بزرگترین خدمت ممکن را برای عارفان به ثمر رسانیده است و نور صلوة عارفان است در صلوة عارفان بر امامشان! پس امام سجاد، امامی است که نور وحدت وجود عارفان را پدید آورده است و عارفان بدون این نور به وصال عرفانی نائل نمی آیند. در حقیقت امام سجاد، نور صلوة محمد- علی و نور شهود حسنین را برای عارفان شیعه مهیا و قابل وصول ساخته است. به بیان دیگر صلوة خداوند در آسمان هفتم را بر زمین آورده است و خود حامل زمینی این نور است نوری که بواسطه اش عارفان به نور پروردگار ملحق می گردند و به مقام بقای بالله میرسند در جهاد فی الله!

امام سجاد(ع) در زندگی دنیوی خود امامت علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) را و نیز نور فطرت فاطمی را از زینب(ع) دریافت کرده و همه شان را دیدار نموده است که با خود او می شوند پنج نفر: چون پنج نفر راز در میان نهند ششمین آنها اوست که در همه حال و هر کجا با آنهاست تا قیامت (مجادله ۸)- و امام سجاد وارث همه آنهاست پس با او (خداوند) در معیت کامل است تا قیامت! و نیز نور همه آنها را حامل است از برای شیعیان! یعنی جامع نور کامل پنج تن آل الله است و اهل صلاتش را بر آل الله وارد می کند و از جمله آلاء الله می سازد! پس صلوة و دعا و توسل شیعه به این امام همام با این علم و معرفت مذکور ره صد ساله شفاعت و فرج امام را هموار می سازد و در صبح سحری مقام محمودی حق مشهود می آید که عین فرج است زیرا شاهدش را بر ارض ملکوت امام زمان وارد می سازد. پس امام سجاد، نور واحده و کامله پنج تن آل الله پس از قیامت کربلاست که قتل عام اهل بیت رسول خدا بود. سجاد بودن امام چهارم حاصل دائم السجود بودن اوست بر جمال حسینی و الشهید خداوند که در ظهر عاشورا دیدار کرده بود که نور این دیدار را برای همه مؤمنان مخلص در تاریخ به ارمغان آورد. و باید دانست که همه امامان وارث تکاملی یکدیگرند که خلافت الهی را در عالم ارض تبیین می کنند یعنی تبدیل به بیّنات الهی می سازند از برای هدایت مؤمنان سالک سیر الی الله. و دائم السجود بودن کاملترین حد صلوة است و صلوة واصل! و مدهوشی امام در صحرای کربلا نیز همان فنای امام بود در صلوة و سجود مطلق حق که در آن قیامت هر لحظه در حال تکوین بود که همه اهل صلوة حق غریق تب هستند! تبی که همان آتش نفوس خلق است که در این صلوة امام بر خلق، جانش می گدازد: بسوز که بسیار عزیز و کریمی! قرآن-

نصّ هفتم

عرفان تأویلی (المأوّل- الأوّل و الآخر) در وجود محمّد ابن علی(ع) (امام باقر)

امام پنجم، امام باقر یا باقرالعلوم فرزند امام سجاد نیز از شاهدان قیامت کربلا بود در حالیکه کودکی بیش نبود. و از آنجا که طبق گواهی تاریخ نشانه های علم و معرفت شگرف از همان کودکی از امام بارز بود پس آن امام در همان کودکیش نیز حق قیامت کربلائی را درک و شهود نموده بود و فرزند تربیت شده صلوة واصل و کامل پدرش نیز بود تا آنگاه که به انفجار انفطار فطرت الهی خود رسید و باقر شد یعنی شکافنده علوم الهی! و این همان مقام تأویل در امام باقر است یعنی خود امام مظهر نور تأویل بود و نه اینکه فقط صاحب علم تأویل بود بلکه خود یک مأوّل ذاتی بود و وجودش هر امری را به ذات احدی حق تأویل و تعیّن می بخشید. یعنی ذات ازلی و اوّلی هر چیزی را می شکافت و حقش را به جمال آشکار می ساخت و خود آن حضرت نیز در چنین جهانی می زیست که جهان باقری و تأویلی بود که مخلوق وجود خاص آن حضرت بود. یعنی تعیّن بخش این کلام الهی در قرآن است که: هو الاوّل و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم. حدید ۳- اوست اول و آخر هر چیزی و ظاهر و باطن هر امری و اوست که به ذات هر چیزی در جهان علم دارد: و علمش ذاتی است زیرا علیم است و نه عالم!

پس امام باقر، امام مأوّل است (تأویلگر)! همچون ادریس(ع) و ابراهیم(ع) و یوسف(ع)!

به یاد می آورم حدود سال ۱۳۸۱ که مقیم روستائی در خراسان رضوی بودم در شب قدری از ماه رمضان بوقت سحر رویائی صادقه دیدم که کاروانی از شتر به محل اقامتم آمدند و ساروانش این کاروان بی انتها را که تماماً بار کتاب بود به من تحویل نمود و گفت این هدیه ای از جانب امام محمد باقر(ع) از برای شماست. که مدّتی بعد یک جزوه خطی کوچکی به دستم رسید بنام "امّ الکتاب" که تماماً مبحث تأویل کلمات و حروف بود به تعلیم امام محمّد باقر(ع). آن جزوه کوچک که مدّت کوتاهی در نزدم ماند با همان تورق اندکی که نمودم شعاعی از نور تأویل امام را به من بخشید که شاه کلید همه آثار و معارف ما زان بعد بوده است. امام باقر(ع) نور علم تأویل و مظهر اسم المأوّل و هوالاول و الآخر است از برای شیعیانش که بار ولایت و امامت ایشان را حمل می کنند و نیز مظهر اسم المقدّم و المؤخّر در قرآن کریم.

باید درک کرد که نور صلوة بخصوص آنگاه که تحت الشعاع نور امام باشد آنهم امامی که امام صلوة است قدرتمندترین چاشنی انفجار فطرت در وجود نمازگزار است که فطرت آدمی را از قلمرو کثرت ناسوتی بسوی ازلیت احدی تأویل میکند. این تأویل برای کسی که خورشید تعیّن حق را در آفاق رویت کرده است مصداق این آیه می شود که هوالاوّل و الآخر و الظاهر و الباطن. و این قلمرو پیدایش و تبیین علم تأویل است که امام باقر بزرگترین بانیش در مذهب امامیه می باشد که اوّل و آخر و ظاهر و باطن هر امری را بدینواسطه می بیند و بیان می کند. که غایت این علم مربوط به قلمرو الفاظ و حروف الفباء می شود که نور این علم را فقط در انگشت شماری از علمای ربانی و عرفانی واصل در تاریخ اسلام شاهدیم.

بطور نمونه امام باقر(ع) وجود پنج تن آل الله (محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین) را به حرف "الفّ" تأویل می کند که در تلفظ دارای پنج صوت است که عبارتند از: ا- ل- ف- تنوین (الفّ). که محمد تعیّن "ا" است و "ا" هم تأویل محمد است، علی تعیّن "ل" است و "ل" هم تأویل علی است، فاطمه تعیّن "ف" است و "ف" هم تأویل فاطمه است و دوتا "نون" تنوین هم تأویل حسنین هستند. به عبارت دیگر این دوها به مثابه ظاهر و باطن یکدیگرند. البته می دانیم که منظور از

"تعیّن" همان آخر یا مؤخر است در قلمرو موجودات جهان هستی بخصوص در آخرالزمان! همانطور که منظور از مأوّل همان "مقدّم" است که اوّلیت و قدمت ازلی موجودات را آشکار می سازد که اسمای ذات پروردگارند.

این تأویلگری شگرف و منحصربفرد امام باقر تصدیق کننده دریائی از آیات قرآنی و تفسیر کننده بسیاری از احادیث قدسی است. بطور نمونه: در ازل فقط خداوند بود و خداوند همان کلمه بود ... . خداوند جهان هستی را از نور پنج تن آفرید و ... . از همین منظر می توان به رازگشایی حروف مقطعه قرآنی نزدیکتر شد. در این باب قبلاً در سائر آثارمان به تفصیل سخن نموده ایم.

تا همین جای این رساله درک می کنیم که چگونه هر امامی نور تجلّی برتری از امام ماقبل خویش است و همه امامان همچون پله های نردبان تعالی روح بسوی عرش اعلای پروردگار و ظهور جمال کلمة الله هستند و لذا این دوازده امام و چهارده معصوم یک مجموعه واحد و تفکیک ناپذیری از ظهور مقام خلافت اللهی انسان در عالم ارض می باشند. یعنی ارکان و مبانی دستگاه خلافت حق در خلق. پس به لحاظ تعداد نه یک نفر اضافه است و نه کم. حال بهتر می فهمیم که چرا شیعیان یک امامی و چهار امامی و هفت امامی و پنجاه امامی و امثالهم جملگی در طول تاریخ دچار ظلمات و نابودی گشته اند و نه تنها از کالبد مذهب امامیه جدا شده بلکه از قلمرو دین نیز بیرون گشته اند و همچنین اهمیّت حیاتی شناخت عرفانی یکایک معصومین برای شیعیان اثنی عشری از اهمّ واجبات است همانطور که نمی توان بدون امام حسن، امام حسین را شناخت و بدون شناخت امام حسین به معرفت درباره دیگر امامان نائل آمد. و تا به اینجای این رساله شاهدیم که هر امامی نوری معقولتر و معروفتر از امامی دیگر است و همه امامان نور علی نور همدیگرند. و نیز اینکه هر یک از معصومین تأویل و تعیّن یکی از اسمای ذات پروردگارند. پس چهارده معصوم ظهور چهارده نور ذات حقند که اوّل و آخر و ظاهر و باطن دین خدا را به هم می رسانند و در ارتباط با انبیای سلف کل دائره وجود را تکمیل می کنند در دو قوس نزول و صعود که انبیاء ستارگان نزولند و امامان نیز ماه صعودند که توأمان دایره وجود را بر مدار خورشید حقیقت شکل داده اند. و به همین دلیل هر یک از معصومین ما مظاهر یک یا چند تن از انبیای سلف میباشند در عرصه عروج. و هر یک جایگاه فلکی خاص خود را در منظومه شمسی و خوشه پروین دارا هستند.

و امّا امام باقر(ع) تبیین کننده و آورنده نوریست که تحت الشعاع آن می توان اوّل و آخر نبوتها و امامتها را به هم رساند و ظاهر و باطن امور جهان را کشف و درک نمود تحت الشعاع همان نور. که مجموعه معارف ما محصولی از همین نور علم است. و بیهوده نیست که امام باقر درست در وسط چهارده معصوم قرار گرفته است. و رسالت ویژه اش همانا تأویل معصومین بعد از خودش به معصومین قبل از خودش می باشد و تعیّن معصومین قبل از خودش در معصومین بعد از خودش. همانطور که چهاردهمین معصوم (قائم آل محمّد) همان ظهور مطلقه اوّلین معصوم یعنی محمّد مصطفی(ص) است.

و از آنجا که هر یک از معصومین به مثابه روایت و نوری واحد از قرآن هستند امام باقر(ع) کاشف نور تأویل و تعیّن هفت بطن قرآن است و نور خود این امام نورالنور این تأویل است و لذا امام باقر را مظهر عرفان اسم "المأوّل" و "المقدّم" دانسته ایم. پس امام باقر خود اصل نور تأویل در امامت است زیرا بقول الهی امامت تماماً حاصل علم تأویل است. پس امام باقر(ع) خود نور امامت امامان است. و این آیه مخاطبی جز امام باقر ندارد: "اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن و به هر چیزی ذاتاً علم دارد." حدید ۳- و اصلاً حقیقت معنای "حدید" تماماً برخاسته از همین آیه مذکور است زیرا امام از طریق شکافتن حدّ ظاهری و عینی هر چیزی به احدیت ازلی و باطنیش رسیده است و یگانگی این اوّل و آخر و ظاهر و باطن را آشکار کرده است: "و امروزه نگاه تو حدید است." قرآن- یعنی حد شکن است یعنی باقر است و تأویلگر.

و هر شیعه ای باید به این نور حدیدی امامش بینا گردد و اهل تأویل باشد تا امامیه باشد تا بتواند تحت الشعاع چنین نوری نفس ناطقه اش را بشکافد و از این انفجار به انفطار فطرت خود برسد و خدایش را دریابد که عین این فطرت است تا رو در روی خدایش به لقاء رب در آفاق واصل گردد: "بدانید که دین احسن اینست که روی خود را تسلیم روی

رب خود کنید که اینست دین پاک و خالص و فطری که خداوند مردمان را بر فطرت خودش قرار داده است ..." سوره روم- این همان رویاروئی اوّل و آخر و ظاهر و باطن است تحت الشعاع نوری که امام باقر برای بشریت به ارمغان آورده است.

از این منظر بهتر می توان به حقیقت معنای "امام مبین" پی برد که همه موجودات عالم در وجودش احصاء می شوند یعنی به قدر وجودشان نائل می آیند و امام باقر بانی علم بیّنه است یعنی علمی که بین اوّل و آخر و ظاهر و باطن هر چیزی را به نورش آشکار ساخته و یگانگیش را معلوم می دارد. این همان معنای امام مبین است. و امام باقر، امام بیّنات است در امامت. زیرا اصلاً کل امامت جز این نیست و همه امامان ما مبین هستند و امام باقر شکافنده این علم است علم بین شناسی (بیّنه)!

اصلاً وادی اعراف یا پل اعراف که همان صراط المستقیم است و قلمرو نور امامان است همان قلمرو بیّنات است یعنی نوری که بین اوّل و آخر و ظاهر و باطن امور را روشن میکند و یوم الدین برپا میشود: روشنائی دین یا دین روشنائی! و این همان ظلمت زدائی و برانداختن دهر از عالم وجود است که موجب برپائی قیامت در وجود عارفان و قیامت کبری برای همگان است و از این روست که امام را بانی قیامت میدانیم و علم قیامت. و امام علی(ع) تصریح فرموده که: براستی که اعراف مائیم و صراط المستقیم مائیم.

و در عین حال اصل و اساس این اوّل و آخر و ظاهر و باطن در عالم ظهور انسانی همانا محمّد و علی است که محمّد به مثابه اوّل و باطن است و علی هم آخر و ظاهر است پس کل علم بیّنات و تأویل بین دو قطب محمد- علی در جریان است و هر امامی نیز یک محمد- علی است که در هر عصری به یکی از این وجه رخ می نمایند ولی پس از قیامت کربلا وجه ظاهر امامان همان علی است که امامت محض است که نبوت را در خود نهان دارند. به همین دلیل امام علی(ع) فرموده که ما بارانداز همه انبیاء سلف هستیم.

علم تأویل امام باقر دو نوع است: نوری و سوادی! آنچه که در تاریخ علم کلام تحت عنوان علوم غریبه و جفر و ابجد و امثالهم رخ نموده مربوط به وجه محض کلامی و سوادی آنست که مجموعه ای از فنون علم کلام و صرف و نحو بهمراه تطبیق با اعداد و حروف ابجدی است که البته ضلالتش از هدایتش بیشتر است و عموماً اهالی تجارت علمی- عرفانی جذب این وجه از تأویل می شوند. ولی تأویل مدنظر ما در آثار و معارفمان اتصال به نور تأویل امام است که مجموعه آثار و معارف ما محصول این نوع تأویل می باشد. تأویل صرفاً کلامی با استفاده از فقه لغات در فلسفه جدید اروپائی هم تحت عنوان هرمنوتیک رخ نموده است که بروز دگرباره همان تأویل کلام اسلامی از فرهنگ غربی است که به علوم انسانی مدرن هم آمیخته شده است از وجه زبان شناسی و روانشناسی و اسطوره شناسی و امثالهم!

پس بدان که علم تأویل مدنظر ما هرگز از جنس اگزیستانسیالیزم و پدیدارشناسی و هرمنوتیک غربی نبوده و نیست و اگر گاه از این اصطلاحات استفاده کرده ایم بدین دلیل است که متأسفانه در نزد اکثر تحصیل کردگان مسلمان، مفاهیم اصیل اسلامی مهجور و بیگانه است و با مترادفات غربیش آشناترند و لذا گاه بواسطه اصطلاحات رایج غربی مبادرت به بیان مفاهیم حکمت و عرفان اسلامی نموده ایم و اینکه گاه از نگاه ربوبیت مغربی به ربوبیت مشرقی نظری افکنده ایم.

پس باید دانست آنکه بدون نور تأویل عرفانی به سراغ تأویلات صرفاً کلامی می رود در آن سرگشته و گاه مجنون میشود. تعداد کسانیکه که در سودای اسم اعظم و گنج نهان باد آورده در عرفان اسلامی بسراغ جفر و ابجد و علوم غریبه رفته و دچار ورشکستگی عقیدتی و عقلی شده و گاه دیوانه گشته اند بسیار است. کافیست نظری به جریان پنهان گنج گیری و اسم اعظم یابی در فرقه های درویشی بیندازیم که بنده به وفور از این جریانات و افراد شیطانزده را از نزدیک دیده ام که به فجایعی کمدی- تراژیک می مانند. سوداگری و بازی کردن با علوم مقدس الهی از مهلکترین امور

است. و امروزه گهگاه شاهدیم که برخی با معارف ما چنین سودائی را در پیش گرفته و به مفاسد و هلاکتها و رسوائیهای حیرت آوری دچار شده اند.

علم تأویل در نزد نفس ناطقه و هوش آدمی دارای جاذبه ای خارق العاده و وسوسه انگیز است زیرا برخاسته از ذات وحدت وجودی است. پس بهتر است در آشنائی با این معارف تأویلی مراقب هواس نفس و وسوسه های شیطانی باشیم و در مطالعه آن دارای حضور قلبی و فکر و ذکر معنوی باشیم و نجواهای شیطان را از خود برانیم و تسبیح را از یاد نبریم!

تأویل نوری امام، اول و آخر و ظاهر و باطن امور را یگانه ساخته و احدیتش را در آفاق و انفس آشکار می سازد. ولی تأویل صرفاً کلامی به برابرسازی و تساوی اول و آخر و ظاهر و باطن می پردازد که واقعه کاملاً وارونه و کفر مطلق است. پس تأویل نوری، دشمنی سخت تر از تأویل صرفاً کلامی فاقد نور، ندارد! اینست که انسان تأویلی (وحدت وجودی) بایستی تحت ارادت و اطاعت عارفی تأویلی باشد در غیر اینصورت به اشد کفر و فساد دچار شده و رسوا می گردد. مکتب مرجئه در صدر اسلام به رهبری عمرعاص یکی از نخستین مکاتب تأویلی شیطانی بود که به موازات تأویل نوری علی(ع) در مدرسه صفه پدید آمد و با آن به نبردی تاریخی پرداخت. تأویل برابرسازی همان دجالیت تأویل توحیدی است. همه انحرافات و مفاسد و ضلالتهای ناشی از متصوفه و فرقه های درویشی و عرفانی از قدیم تاکنون محصول این برابرسازی در لباس تأویل بوده است که وحدت وجود را تساوی موجودات پنداشته اند و توحید را تساویگری فرض کرده اند و عدالت را همسانسازی مردمان!

این نیز از برکات و کرامات علم تأویل است که حتی در نزد نااهلان هم موجب می شود که یک شبه ره صدساله کفر را طی کنند و به غایت آن برسند و بخود آمده و به توبه ای نصوح نائل آیند و از تساویگری روی به توحید نمایند. ابتلای به وسوسه تساویگری در قلمرو علم تأویل امام و عارفان واصل برای مبتدیان اجتناب ناپذیر است و تنها راه مصون ماندن از آن اطاعت بی چون و چرا پس از یقین عرفانی است.

در حیات امام محمد باقر(ع) نیز یکی از شاگردان نخبه شان به چنین فسادی دچار شد و از این نظر بواسطه دستگاه خلافت جذب گردید و عمری مشغول خیانت به امام بود که عاقبت بواسطه امام لعن گردید. چنین ماجراهائی در اطراف همه امامان در جریان بوده است و لذا در اطراف هر امامی عده ای دجال پدید آمدند که وارونه ساز معارف تأویلی امامان بودند همانطور که نخستین دجال جهان اسلام هم در عصر رسول خدا پدید آمد که نوجوانی بود بنام عبدالله که قرآن ز بر می خواند. در حالیکه می دانیم امامان ما حتی قاتلان خود را لعن و نفرین نمیکردند چگونه به لعن این نوع دجّالان وارونه ساز معارف تأویلی می پرداختند زیرا موجب اشد گمراهی در مردم بوده اند.

علم تأویل و تعیّن، علم دیدن آسمان در زمین و یافتن زمین در اسرار آسمانی و اسمای الهی است. و خود امام جمال کامل یگانگی زمین و آسمان یا حق و خلق است. پس وجود خود امام نور تأویل و تعیّن است. و این نور بواسطه امام باقر به عرصه تبیین آمده است. و اینکه کل موجودات عالم در وجود امام مبین به حق وجودشان می رسند از همین بابت است. پس باید دانست که تعلیم علم تأویل امام باقر برای درک معارف امامیه از اهمّ واجبات است بخصوص در آخرالزمان که عصر ظهور بیّنات الهی است همانطور که حتّی درک کلام شیعی هم جز از همین طریق ممکن نیست و لذا "قال باقر" به مثابه قلب کلام شیعی است.

طبق قول الهی در قرآن کریم تأویل دو قلمرو دارد: تأویل حدیث و تأویل رؤیا! و این همان دو روی علم تأویل است که ما آنرا تأویل و تعیّن نامیده ایم که تأویل رویا همان واقعه تعیّن است زیرا در اینجا منظور از رؤیا فقط خواب نیست بلکه رویتها و مشاهدات و عالم تعیّنات است. و تأویل حدیث همان یافتن حقایق اسمائی و قرآنی رؤیاها و رویتهاست.

باید درک کرد که سرچشمه اصلی علم اولیاء و امامان و عارفان در آخرالزمان همان وقایع معراج انبیاء است که معراج کامل در هفت آسمان از آن رسول خاتم(ص) است و لذا امامت هم در او کامل شده و از امامانش رخ نموده است که حاملان علم تأویل برای بشرند. و امام باقر بانی و شکافنده این علم و سخنگوی آن در میان ائمه هدی است. و لذا لقب باقرالعلوم به آن حضرت اساساً از بابت علم تأویل است وگرنه سائر علوم دینی و قرآنی و فقهی و کلامی را همه امامان ماقبل از ایشان هم داشته اند و مابعد ایشان! ولی علم تأویل نور، ابعاد نوینی بر همه علوم اسلامی افزوده و علوم عرفانی را بنا کرده است.

علم تأویل در نزد شیعیان همچون قبر بانیش امام باقر(ع) در بقیع مهجور و مفقود گشته است و چه بسا هر که از آن سخن گوید متهم به بدعت و غالیه گری می شود همانطور که ما شده ایم.

نابترین حدیثی که از امام باقر بر جای مانده که بیانگر تمامیت علم تأویل او در قلمرو ولایت امامیه است اینست: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما شیعیان مخلص! یعنی خداوند تأویل امام است و امام هم تعیّن خدا در جهان است و شیعیان خالص و عارف هم همین نسبت را با امام دارند!

امام باقر می فرماید حرف "الف"، خداوند است که تأویل الفاظ این حرف همانطور که ذکرش رفت به وجود پنج تن تعیّن می یابد که اهل بیت خدایند و کانون حضور خدا در خلق همانطور که در آیه ۸ از سوره مجادله آمده است. که این مثالی تمام و کمال از علم تأویل امام می باشد که از همین طریق می توان به تأویل و تعیّن سائر حروف الفباء در آفاق و انفس نائل آمد که جملگی تأویل و تعیّن می یابند در وجود امام که حق این آیات و بیّنات الهی در آفاق و انفس است و احصاء کننده قدر وجود موجودات عالم: "ما نشانه های خود را برای شما در درون و برونتان عیان می سازیم تا بدانید که او حق است... و هر چه که در عالم است در وجود امام مبین ارزیابی می شود..." آیاتی از قرآن- که حق بودن امام بدین دلیل است که آئینه لقای الهی است. و لذا در جای جای قرآن می خوانیم که: بدانید که در دیدار با پروردگارشان تردید دارند و یا اصلاً باوری ندارد! و این کل راز بن بست مسلمین و شیعیان در رابطه با امامان معصوم است که یا امام را منکر می شوند و یا خدایش می دانند.

علم تأویل همانقدر که خورشید علوم الهی است در نزد جاهلان تبدیل به غلیظترین ظلمات ممکن می گردد و دجّالیت اسم اعظم یابی و گنج یابی و دعانویسی و ورد و جادوگری و امثالهم را در تاریخ اسلام موجب گردیده است. همانطور که انیشتن بیچاره پس از به بن بست رسیدن با تمدن فنی غرب و مسیحیت و یهودیت به اسلام روی نمود و با علمای شیعه مکاتبه کرد و مرجع عالیقدر شیعه در آن عصر برای ارشاد این جناب خطبه سباسب امام زمان را بصورت دعائی فرستاد تا به بازویش ببندد تا از مخاطرات مصون بماند و ارشاد گردد!؟ جاهلان میپندارند که علم تأویل علم عتیق و عتیقه شناسی است و این همان دهرپرستی و قدمت پرستی میباشد که مذهب ابلیس است.در حالیکه علم تأویل همان علم بدعت و خلق جدید می باشد. و این اساسی ترین نماد واژگونسالاری معارف امامیه است در نزد جاهلان. فقط در چنین مواقعی است که می توان به راز دریای معلق اشک ملائک در معراج محمدی پی برد که بحال امّت محمّد(ص) می گریستند!

نصّ هشتم

عرفان صدق (الصادق) در وجود جعفر ابن محمّد(ع) (امام صادق)

از میان معصومین امام ششم تنها کسی است که دارای اسم "جعفر" است و از نزد خداوند به "صادق" ملقب گردیده است که فرزند امام محمد باقر(ع) می باشد.

"جعفر" در لغت عرب بمعنای نهر جوشان است و براستی که امام صادق و دانشگاه او همچون نهرهای خروشان همه انواع علومی بودند که تا قبل از آن در جهان سابقه نداشت که این علوم جعفری در طول تاریخ هم باعث و بانی علم بغی شدند و هم علم باقی!

امام صادق(ع) مصادف با انقراض امویان به امامت رسید و تا استحکام خلافت عباسی مجال استثنائی پدید آمد تا بمدت حدود سی و چهار سال امامت، به اشاعه و ابداع انواع علوم بدیع بپردازد که بانیش پدرش امام باقر(ع) بود.

ابومسلم خراسانی یکی از مهمترین سردارانی بود که در نابودی امویان مؤثر افتاد و پس از نابودی این خاندان پلید به عراق رفت و خلافت اسلامی را تحویل امام صادق داد و همه سرداران و بزرگان عباسی هم برای بیعت با امام به حضورشان آمدند تا خلافت اسلامی را به ایشان بسپارند زیرا اصلاً به دفاع از حق آل محمد و ولایت علی با امویان جنگیدند و نسلشان را برانداختند. ولی امام از پذیرش خلافت ابا نمود و همه را غرق حیرت و تردید ساخت که درک این معنا بزرگترین حجت ادعای ماست که امامت پس از واقعه کربلا از عرصه حیات عامه اجتماعی و حکومت سیاسی و وصایت نبوی خارج گردید و بر قلمرو ولایت خاصه وارد شد که همان اشاعه نور امامت و علوم ولوی و تأویلی جهت هدایت عاشقان حق است و این همان قلمرو غیبت عامه است و ظهور خاصه!

از دانشگاه امام صادق که عالیترین دانشگاه به معنای کامل کلمه در کل تاریخ تعلیم و تربیت بشری بود بمدت حدود سی سال قریب چهار هزار دانشجو از سراسر جهان، فارغ التحصیل گردید از اقوام و مذاهب گوناگون آنهم بصورت بورسیه کامل در نزد خود امام در آزادی کامل عقیده از آغاز تا به پایان تحصیل!

از همان عصر امام صادق تا حدود نیم قرن قریب به یکصد مکتب و مذهب علمی- دینی- اسلامی- عرفانی- سیاسی از این دانشگاه جاری شد که برخی از آنها بصورت فرقه های مذهبی درآمد که فرقه اسماعیلیه یکی از ماندگارترین آنهاست و شیعه جعفری! و دهها فرقه دیگر اسلامی در طی قرون بتدریج محو گردید و یا در یکی از این دو مذهب حل شد. از فارغ التحصیلان دانشگاه امام صادق(ع) نه تنها دانشمندان الهی و حکما و عرفا و فقها و متکلمین بزرگی رخ نمودند که باعث و بانی دهها مکتب و مذهب شدند بلکه دهها رشته علمی و فنی ابداع گردید مثل علم شیمی و فیزیک و نجوم مدرن که جابر ابن حیان مشهورترین سخنگوی این علوم است.

عارف واصلی چون بایزید بسطامی و حکیمی کامل چون بهلول و طبیعی دان نابغه ای چون جابر ابن حیّان و تأویلگر نابغه و انقلابی چون ابوالخطاب و در رأس همه آنها اسماعیل پسر خود امام صادق قرار داشت از جمله فارق التحصیلان این دانشگاه هستند که اسماعیل نصّ امامت هم داشت و بدلیل جوانمرگ شدنش در دوران حیات پدرش (مسمومیت) پسر کوچکتر یعنی امام موسی(ع) به امامت رسیدند. و اینها فقط نمونه های مشهوری از محصولات علمی امام صادق بودند. در حالیکه حدود هفتاد تن از برجسته ترین مریدان مخلص امام صادق(ع) که جملگی تأویلگرانی نابغه بودند که زیر نظر اسماعیل فعالیت انقلابی می کردند یکجا در مسجد مدینه به امر خلیفه عباسی کشته شدند و نهضت انقلابی اسماعیلیه از

بقایای این واقعه پدید آمد. و نیز همه امامان چهارگانه اهل سنت هم از محصلین دانشگاه امام صادق و امام باقر بودند به اعتراف اهل سنّت!

و اما آیا اینهمه علوم بدیع از کجا جوشیدند (علاوه بر شرایط استثنائی حاکم بر عصر امام صادق) و اصلاً چرا امام ششم را صادق می نامیم؟ آیا سائر امامان ما صادق نبودند؟ جعفر صادق یعنی نهر خروشان صدق و تصدیق حق! تصدیق یگانگی اول و آخر و ظاهر و باطن امور که نورش از علم تأویل پدرش پدید آمده بود و لذا امام صادق کامل کننده انقلاب تأویلی پدرش بود. و لذا همه علوم اسلامی و خاصه شیعی در بیش از نود درصد امور برخاسته از قال باقر و قال صادق است.

جعفر صادق(ع)، نهر جوشان تصدیق کننده تأویلات محمد باقر(ع) است و همه علوم امام ششم حاصل تصدیق یگانگی اول و آخرها و ظاهر و باطنهائی بود که امام باقر کشف نمودند و تبیین کردند. پس کلیه علومی که از این امام رخ نمودند از ذات تصدیق تأویلی بودند یعنی عرفانی بودند. ولی متأسفانه بسیاری از این فارغ التحصیلان به سکولاریزه کردن مبنای تأویلی- عرفانی این علوم پرداختند و بسیاری دیگر از این علوم در طول تاریخ دچار ظلمت دهرزدگی و تفاسیر اخباری گشتند و از ذات عرفانی- تأویلی خود تهی و عقیم گردیدند و بفراموشی رفتند و جز علوم فقهی چیزی به ارث باقی نماند که آنهم امروزه در محاق فراموشی قرار گرفته زیرا نور تأویلی خود را در نزد علمایش از دست داده است.

"صادق" نیز از اسماء و صفات خداوند است که اتفاقاً در تصدیق علی العظیم قرار گرفته است: صدق الله العلی العظیم! یعنی صدقی جز تصدیق ظهور اسم العلی در علی مرتضی نیست چرا که نخستین ظهور تأویل و تعیّن حق همان علی مرتضی می باشد که مصدر و ذات تأویل امامت است همانطور که امام صادق(ع) فرموده "همه ما علی(ع) هستیم"! و لذا علی را صدیق اکبر نامیده است رسول خاتم(ص)!

پس صدق در معنای قرآنی و معرفت امامیه مقام و صفت و علمی برخاسته از علم و عرفان تأویل است و آن تصدیق یگانگی اوّل و آخر و ظاهر و باطن امور است. پس صدق مقدمه ای بر مکتب وحدت وجود است و علم توحید عرفانی که شکافنده اش امام باقر و نخستین مصدقش امام صادق است. یعنی جز اهالی عرفان وحدت وجود اهل صدق نیستند در مکتب امامیه و مذهب جعفری! پس علمای مذهب جعفری بدون نور این صدق که همان مکتب و حکمت وحدت وجود و علم تأویل است امکان ابقای حیات تاریخی خود را ندارند. و مدارس حوزه های علمیه که به تقلید از دانشگاه امام صادق پدید آمده است در صورتی براستی دانشگاه امامیه است که به این نور تأویل عرفانی بازگردد وگرنه از ذات تهی است و مدارسی بی نور و ظلمانی است یعنی از نور امامت بیگانه است زیرا امامت جز نور تأویل نیست.

و بیهوده نبوده که برای نخستین بار تحت تعلیمات امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بود که علم امام شناسی پدید آمد و امامت تبدیل به کانون مرکزی همه علوم گردید که در رأس شاگردانی که بر محور امام شناسی کار می کردند اسماعیل(ع) پسر بزرگ امام صادق قرار داشت و آن هفتاد نفری از مریدان اسماعیل که یکجا قتل عام شدند نخستین علما و عرفای امام شناسی بودند که از دانشگاه امام صادق فارغ التحصیل شدند. و جالبتر اینکه بسیاری از امام شناسان این حلقه خاص ایرانیان بودند که برخی گریختند و به ایران بازگشتند و این نور را در ایران اشاعه دادند که ادامه نهضت سلمان فارسی را تداوم و تکامل بخشید و ایران تبدیل به بزرگترین دانشگاه پنهان امام شناسی شد که بر محور علم تأویل عرفانی قرار داشت. این نور امام شناسی در طی قرون و اعصار در جامعه ایرانی مولّد هزاران صوفی و عارف وحدت وجودی گردید که شمس و مولوی و حافظ و عطار از مشهورترین آن هستند. از سوئی دیگر باقیمانده علمای امام شناسی دانشگاه امام صادق بسوی غرب گریختند و در اندلس و شام مأوا گزیدند که کانون دیگری برای ظهور عارفان امامیه گردید که ابن عربی و صدرالدین قونوی از مشهورترینشان می باشند.

پس باید درک کرد که امامت و امام شناسی بدون علم تأویل نوری مطلقاً قابل حصول نیست زیرا امامان مظاهر این آیه هستند: هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن! و دانشگاه امام صادق در کشف و تصدیق مصادیق این آیه در عالم هستی و جامعه بشری پدید آمد و خود امام صادق خورشید این تصدیق بود و مظهر یگانگی ارزشهای دیالکتیکی! زیرا رابطه اول و آخر یا ظاهر و باطن هر امری بر حسب ادراک حسّی بشر سراسر تناقض و تضاد است. و امام صادق کاری جز تطبیق و تصدیق یگانگی این امور متضاد را نداشت و این همان علم توحید وجودی یا وحدت وجود است: می گویند که در آیات الهی تناقضات است در حالیکه صاحبان علم می دانند که امری یگانه است. قرآن-

بنابراین منظور از صدق و تصدیق این نیست که بگوئیم آب آب است، درخت درخت است، حسن حسن است و حسین هم حسین است. بلکه شناخت تأویلی، یگانگی امور متضاد و تصدیق آن است که البته کاری کبیر و علمی عظیم و لدّنی است و صدق امام صادق برخاسته از این علم عظیم می باشد که دانشگاه صادق این علم را ابداع و اشاعه نمود پس امام صادق بانی علم و عرفان وحدت وجود است و بانی منطق دیالکتیکی! و مشهورترین فارغ التحصیل نخبه این منطق دیالکتیکی هم کسی بنام هشام ابن حکم است که در مباحثه با مخالفان سرآمد همگان بود و درباره بسیاری از تناقضات علمی و معرفتی کتبی با ارزش تألیف نمود و از جمله در نقد و ردّ فلسفه ارسطو کتابی تحت نظر امام تألیف کرد که متأسفانه از آن اثری باقی نمانده است.

برای درک بهتر تصدیق یگانگی اوّل و آخر و ظاهر و باطن امور و تصدیق این یگانگی که سرآغاز هر علم و مکتب و مذهب نوینی است باید بدانیم که حتی علوم طبیعی که امروزه بر جهان حکومت می کند و علومی مثل فیزیک و شیمی و زیست شناسی و ذرّه شناسی و اتم شناسی و سلول شناسی و میکروب شناسی جملگی براساس چنین تصدیقی پدید آمده اند یعنی از محصولات علوم تأویلی هستند که برای نخستین بار در دانشگاه امام صادق بنیانگذاری شدند. ولی بتدریج در طول تاریخ و در انتقال به شرق و غرب جهان سکولاریزه شدند یعنی نور الهی و معرفت امامی را از دست دادند و تبدیل به علومی کافرانه و مادّی گشتند و به خدمت طاغوت درآمدند همانطور که بخشی از این علوم تأویلی و عرفانی در مذهب اسماعیلیه که خلّاقترین مذهب امام شناسی بود بتدریج نور باخته و تبدیل به انواع فلسفه ها گشتند و جذب فلسفه یونانی شدند که فلاسفه اسلامی حاصل این تناسخ و تحریف هستند که اصل خود را فراموش کردند و افلاطون و ارسطو را امام خود ساختند. که این انحراف و مسخ شدگی از همان زمان خود امام صادق آغاز شده بود و خلفای عباسی نیز شدیداً از آن حمایت کردند و بسیاری از این دانشمندان امامیه را خریدند تا حکمت و عرفان امامیه را تبدیل به فلسفه یونانی کنند و در این کار موفق هم بودند که دربار هارون الرشید و مأمون بزرگترین پایگاه تبدیل حکمت امامیه به فلسفه ارسطو گشته بود. و جالب اینکه نخستین کتاب جامعی که بر ردّ فلسفه ارسطو در تاریخ اسلام تألیف شد به قلم هشام ابن حکم و به توصیه امام صادق بود که این کتاب به دستور عباسیان نابود گردید و تقریباً همه کتبی که به قلم شاگردان امام تألیف شده بود به همین طریق از بین رفتند. باید دانست که منطق و خرد دیالکتیکی همان علم تأویل نیست بلکه یکی از روشهای قدرتمند منطقی است که می توان بواسطه آن حقایق تأویلی را درک و تصدیق نمود. همانطور که استفاده خلاف این امر نیز از علم دیالکتیک ممکن است. به همین دلیل هشام ابن حکم را که نخبه ترین سخنور دیالکتیکی بود و در همه مباحثات تأویلی پیروز می شد افلاطون می نامیدند که با ارسطو در ستیز است زیرا ارسطو به لحاظ تاریخی نیز در ستیز با خرد دیالکتیکی افلاطون بود.

خلافت عباسی که تحت عنوان دفاع از آل علی و رسانیدن حق به اهل بیت رسول خدا، به یاری ایرانیان، امویان را برانداختند پس از آنکه امام صادق بیعت آنان را نپذیرفت و خلافت را رد کرد با این سخن معروف که: "اینک زمان ما نیست." به عداوت با امام و پیروانش پرداختند و بزرگترین ضربه ای که بر پیکر امامیه وارد نمودند محبوس ساختن امامان و شهید کردنشان و ترور نمودن همه علمای شیعه بود و از بین بردن کلیه کتابهائی که از دانشگاه امام صادق پدید آمده بودند و بدتر از آن خریدن علمای شیعه و تبدیل و تحریف بغایت رندانه حکمت و عرفان امامیه بود که از علم تأویل، فلسفه ارسطو ساختند و از سائر علوم تأویلی هم جز مقادیری علم بی روح کلام و احکام فقهی بی جان باقی

نگذاشتند که همچنان تحت عنوان معارف شیعه در حوزه های علوم دینی ما تدریس می شوند و هر اندیشه تأویلی و نور عرفانی را تکفیر می کنند. این همان ادامه دسیسه تشیع عباسی است.

در تاریخ تشیع سوء تفاهم و واژگونپنداری بزرگتر از این پدید نیامده که امامت امامان را جز خلافت و حکومت نمیفهمیدند و امام صادق در حالیکه از جانب همه سرداران جهان اسلام که امویان را برانداختند مورد تصدیق قرار گرفت و بعنوان امام بر حق مسلمین شناخته شد و بیعت همگان را رد کرد، قصدی جز این نداشت که این تفکر ضدّ امامی را از ریشه بخشکاند ولی افسوس که نخشکید و در طول تاریخ تا به امروز ادامه یافت که گویی امامت همان سلطنت امام است. بزرگترین عبرت خونین این واژگونپنداری در عصر خود امام صادق سرنوشت ابومسلم خراسانی است که زمانی در میان ایرانیان به "امیر آل محمد" مشهور شده بود ولی متأسفانه پیام امام را درنیافت و چه بسا از او کینه کرد و به عباسیان پیوست و به امر نخستین خلیفه عباسی در میان ایرانیان چنان قتل عامی براه انداخت که مشابهش فقط از آن مغول است و معروف شد به "حجّاج آل محمّد" که اشاره به قتل عام شیعیان بدست حجاج بن یوسف ثقفی از امرای اموی دارد و به گزارش تاریخ ششصد هزار ایرانی بدست ابومسلم قتل عام شدند و خود ابومسلم اندکی بعد در کاخ خلیفه در بغداد بر سفره شام گردن زده شد به اتهام اینهمه کشتار! ابومسلم خراسانی بزرگترین درس عبرت شیعیانی است که هنوز هم از امامت امام جز حکومت و سلطنت و ریاستش را برنمی تابند و دانشگاه امام صادق این واژگونپنداری شیعه را به لحاظ علمی برانداخت و علم امام شناسی را بنا کرد که این علم هم در دستگاه عباسیان برافتاد و آنها به دروغ همه امامان را به اتهام اینکه قصد براندازی خلافت عباسی را دارند یکایک به قتل رساندند پس از آنکه نتوانستند امامان را به حکومت آلوده سازند و بد نام کنند!

و بدینگونه بود که علم امام شناسی از دانشگاه امام صادق به اقصاء نقاط جهان گریخت و بطور پنهانی و قاچاقی و در تقیه کامل رشد و نمو کرد و صوفیان و عارفان بزرگی را پدید آورد که براستی محل ظهور نور امام هستند به گفته امام باقر(ع) که: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما شیعیان خالص.

پس نهایتاً تأویل و تعیّن عرفان صدیق در وجود امام صادق چیزی جز تصدیق امامت بعنوان نور تأویل حق و تکذیب سلطنت بعنوان امامت نیست. پس اوّل و آخر و ظاهر و باطن عرفان صدق و صادقیت امام ششم که تصدیق تأویل حق است اینست: آنچه که هست نیست و آنچه که نیست هست! و این همان غایت تأویل جهان هستی به کلمة الله است و تعیّن کلمة الله در جهان هستی. و یگانگی این تأویل و تعیّن وجود خود امام است و هر که این نور یگانگی را در امام و از امامش یافت و شناخت انسان امامیه است که علی(ع) فقط چنین کسی را انسان مؤمن می خواند یعنی مؤمن شیعی و صدق الله العلی العظیم. یعنی امام صادق، ظهور این صدق خداست از خودش که نور علی العظیم است.

دانشگاه امام صادق و نور امامت صادق، صراط المستقیم سیر الی الله را از فراسوی خیر و شر، باید و نباید، وجود و ماهیت، مرگ و زندگی و بود و نبود بسوی حق مطلق احدی روشن ساخته است از طریق درک و تصدیق علمی یگانگی همه اضداد عالم! که فقه جعفری یکی از محصولات عصری این یگانگی در قلمرو شریعت عملی است که علمای شرع بایستی به نور این یگانگی نائل آیند تا فقهای راستین شیعه در هر عصری باشند. این نور سرچشمه تفقه و فقاهت قلبی است که هر امر ازلی حق را در ظرف مکان و زمان، تعیّن می بخشد! زیرا علم فقه در مذهب امامیه علم تقلیدی نیست علم تأویلی است! و راز بن بست فقهی علمای اسلامی در این دوران فقدان علم تأویل است و استمرار تقلید از فقاهت چهارده قرن پیش که مطلقاً جوابگوی مسائل مدرن آخرالزمانی نیست زیرا آخرالزمان را جز به علم تأویل نمی توان شناخت زیرا آخرالزمان همان تعیّن و تأخیر (آخر) همه اسماء و کلمات الهی در ظرف مکان و زمان است که اول و آخر و ظاهر و باطن امور را بهم رسانده است. امروزه جز به نور تصدیق تأویلی امام صادق نمی توان از بحران جهانی فقاهت برون رفت. نهضت جهانی تکفیریها، واکنشی به فقدان این علم است یعنی فقاهت اسلامی در آخرالزمان از طریق تقلید جز همین نهضت تکفیری از آب در نمی آید. اینست که یک مسلمان در آخرالزمان یا بایستی دست و دل از فقاهت اسلامی بشوید و در عمل تسلیم علم بغی و طاغوت شود و یا یک تکفیری باشد. در غیر اینصورت بایستی نور تأویل

امام را بجوید تا به فقاهت آخرالزمان برسد که مجموعه معارف ما حامل نور تأویل است و می تواند فقاهت آخرالزمانی را برای مسلمین و بلکه جهانیان تبیین و تدوین نماید به همیاری همه علمای دلسوخته جهان اسلام به رهبری فقهای امامیه تحت الشعاع نور امام زمان(عج) که حامل همه انوار چهارده معصوم است.

نصّ نهم

عرفان صابری (الصبّار) در وجود موسی ابن جعفر(ع) (امام کاظم)

خلفای عباسی از نظر همه تحلیل گران شخصیت های بزرگ تاریخی از عجایب سلاطین تاریخ بشرند به لحاظ هویت شدیداً دوگانه و مالیخولیائی این خلفا که اکثراً هم از مظاهر تقوا و شریعت و علم وفضیلت بودند و هم اسوه های عیاشی و فسق و جنون و جنایت! این هویت اسکیزوفرنیائی خلفای عباسی در شخصیت هارون الرشید که معاصر امام موسی کاظم بود در اوجش خودنمائی کرد و در پسرش مأمون کامل شد! این خلفا از آنجا که بظاهر مدافع حق علی و اهل بیت رسول خدا بوده و به همین دلیل بقدرت رسیدند در انتخاب بین اعتقاد خود به امامان و سلطنت دچار این مالیخولیا شدند. بارها امامان را به دربار خود میآوردند تا همانجا گردنشان را بزنند ولی به آنی منصرف گشته و به دست و پایشان میافتادند و طلب مغفرت کرده و کیسه های زر به ایشان می دادند و آنها را بجای خود بر تخت می نشاندند و می خواستند که خلافت را بپذیرند و از این تضاد نجاتشان دهند. و این نوع حوادث در عصر عباسیان به کرّات رخ نمود که بیان بزرگترین راز امامت است.

شناخت رفتار و شخصیت خلفای عباسی در قبال امامان به مثابه یک روی امام شناسی است. عدم پذیرش خلافت از جانب امامان بود که این خلفا را به چنین حدّی از دوگانگی و هذیان و مالیخولیا کشانیده بود زیرا این معنا را درک نمی کردند. و اینست که اگر بتوانیم این راز را دریابیم یک بار برای همیشه بنیاد شرک شیعی را از جانمان برانداخته و به عمر تاریخی تشیع عباسی پایان داده ایم در خویشتن! خلافت عباسیان و خلفای بنی عباس بزرگترین عبرت و حجت ذات امامت و امام شناسی هستند اگر در ماهیتشان تفکر کنیم. تا حد و مرز بین امامت و سلطنت را درک نکنیم به سرّ و نور امامت راه نمی یابیم.

امام موسی کاظم با منافقترین و دیوانه ترین و عجیب ترین خلفای عباسی معاصر بود یعنی با هارون الرشید. و به لحاظی این هویت حیرت آور هارون معلول کمال صبر امام موسی بر آنهمه ظلم و نفاق و جنایت عباسیان بود و استقامتش بر حقی که خود مظهرش بود. و لذا هارون در شکنجه و آزار جسمانی و روانی و حیثیتی امام موسی سنگ تمام گذاشت و هیچیک از امامان چون او شکنجه نشدند. هارون می خواست بدین طریق مقاومت امام را بشکند و خودش را یکسره ساخته و ایمان و عقیده اش به امامت را در خود نابود کند تا در کفرش خالص و آسوده گردد و از این نفاق جانکاه برهد زیرا عذابی هولناکتر از نفاق نیست یعنی آنگاه که آدمی حق را شناخت و ایمان آورد به باطل روی کند: پس از آشکار شدن حق جز باطل چه می ماند. قرآن کریم! و اما صبر ویژه امام موسی کاظم چه معنائی داشت؟ بهر حال صبر از ویژگی مؤمنان خالص است و در رأس صفات همه امامان قرار دارد ولی صبر موسوی و کاظمی دارای حقیقتی خاص است.

در قرآن کریم صبر وادی آخر ایمان به حق است آنگاه که حق روی نمود و محقق گردید! و لذا خداوند خود را همنشین صابران و محبّ آنان خوانده است و باید درک کرد که صبر قرآنی غیر از تن دادن به جبر از روی ناچاری است صبر غیر جبر است که همه مردمان در شرایط سختی به آن دچار می شوند. وقتی انسانی در اشد جبرها و زجرهایش بتواند به آسانی از آن رها شود ولی در آن بماند دال بر حقی عظیم است که برگزیده است از برای خدا و با خدا! و این فرق ذاتی نبوت از امامت است زیرا این خداست که انبیای خود را برمی گزیند ولی این امامان هستند که خدا را برمی گزینند آنهم در اشد جبر و زجری که به آسانی از آن راه رهائی دارند ولی می مانند! این با خدا ماندن است! یعنی صبر! این چه نوع حقی است که دارای چنین قدرتی می باشد؟ این چه نوع انتخابی است که دارای چنین عظمتی میباشد؟ این مقام

خلافت اللهی انسان است آنگاه که خداوند در دل کسی اقامت گزید. این خلافت است که امامان را از خلافت سیاسی و اجتماعی و حکومتی مبرا می سازد. و تا آدمی معنا و اسرار این خلافت را در نیابد از وسوسه حکومت پرستی در ولایت امامان رهائی ندارد. و تمام تلاش خلفای عباسی این بود که با محول کردن خلافت حکومتی به امامان، آنها را از مقام خلافت اللهی ساقط کنند تا هم چنان خودشان راحت شود و از این نفاق جانکاه برهند و هم امامت را در شیعیان باطل سازند و مترادف سلطنت کنند و آنگاه خودشان با این سلطنت دعوی امامت نمایند. که چنین تلاشی در دور خلیفه بعدی یعنی مأمون درباره امام رضا(ع) تا یک قدمی تحقق پیش رفت در ماجرای ولایتعهدی اجباری امام رضا(ع)!

پس اصل صبر همان صبر برحق است حقی که بر قلب مؤمن نازل شده و مقیم گشته است و از وجودش تعیّن یافته است و بزبانی دیگر وجود مؤمن بعنوان یک مخلوق به وجود ازلی خداوند بعنوان خالقش تأویل شده است و آخرین مخلوق مظهر اولین موجود گشته است: تأویل! پس صبر نیز یک مقام تأویلی است و اینست که امامان مظاهر معانی و صفات و اسماء خداوند هستند بواسطه این تأویل و تعیّن! و علم و عرفان تأویلی نیز شناخت چگونگی این بزرگترین واقعه در کارگاه آفرینش است که امامت را پدید آورده است. و صبر بر این واقعه که عین حفاظت و حراست از این واقعه است که نامش "عصمت" است که از مهمترین صفات ویژه ائمه هدی می باشد زیرا "عصمت" در لغت بمعنای حراست و حفاظت و نگهداری است از این واقعه و مقام الهی در انسان! و این برترین جهاد انسان در جهان است که امامان ما اسوه های آن می باشند و امام موسی کاظم هم اسوهٔ کامل این اسوه هاست. یعنی اسوهٔ صبر در عصمت بر مقام تأویل و امامت خویش! که این صبر دو روی دارد: درونی و برونی! که وجه درونیش همان جهاد اکبر است که تماماً جهادی عرفانی می باشد. و اما وجه برونیش تحمل انواع رنجها و عذابها و شکنجه ها و تهمت ها و تحقیرها و زندان و ذلّت و فقر و تنهائی و خیانت است از جانب دوست و دشمن! و عباسیان در لباس دوست حکومت می کردند نه دشمن! زیرا عموماً فراموش می شود که عباسیان خود را حکومت شیعه علوی می خواندند!

پس از امام صادق(ع) و دانشگاهش، امام موسی هم برای مدتی آن نهضت علمی را در ابعاد کوچکتری ادامه داد که قصد عباسیان از اینکه فعالیت علمی امام را بکلی تعطیل نمی کردند این بود تا همه روابط و هویت شیعیان را شناسایی و نابود کنند و لذا عاقبت امام را علناً به زندان انداختند و در آنجا همه انواع عذاب و شکنجه جسمی و روانی را درباره شان مرتکب شدند و امام از طریق زندانبانان و شکنجه گرانش ولایت خود را تعلیم و اشاعه می داد و لذا برخی از این مأمورین شناخته شده و به قتل رسیدند و سپس بتدریج در غذای امام زهر وارد کردند تا ایشان را تدریجاً بکشند و بالاخره کشتند! جسد مبارکشان به رنگ زعفران شده بود بهمراه صدها اثر شکنجه و جراحتهای مزمن! امام کاظم(ع) اسوه صبر و عصمت آشکار مذهب امامیه است.

کاظم که از القاب این امام است بمعنای بلعنده و فروخورنده رنج و خشم و غیض خویشتن است که بیانی دیگر از واقعه تأویل کردن این همه عذابها در سمت احدیت حق جان خویش است که عین معنای تحویل دادن این شکنجه و رنجها به رحمت مطلقه خدای خویشتن است در خویشتن! و این بیانی ملموس از صبر بر حق است و خشم و درد و رنج خود را بسوی خلق برنتافتن!

برخی برای التیام و دلخوشی خود می گویند امام که اصلاً رنج و زجر و عذابی را دریافت و احساس نمی کند مگر او خلیفه خدا نیست؟! در حالیکه خود خداوند در قرآن کریم می فرماید: خداوند را آزار ندهید! و این آیه کسانی را مخاطب می سازد که در ولایت او هستند و او در آنها مقیم است و با آنهاست. و فقط بقدرت نور تأویل است که می توان خداوند را آزار نداد و بر او معصیت نکرد و رنجها و شکنجه های وارده از جانب مردم را تأویل به رحمت مطلقه اش نمود و شکرش کرد نه شکایتش! علم تأویل فقط مختص امامان و اولیاء نیست بلکه برای مریدان و شیعیان هم امری واجب است تا بر امام خود شکایت و معصیت نکنند بلکه همه امور را به رحمت و نعمت مطلقه امام تأویل نمایند.

آنچه که عباسیان و بخصوص هارون را در قبال امام موسی کاظم دیوانه می کرد همین امر تأویل آنهمه شکنجه و اهانت و آزاری بود که در قبال امام مرتکب می شدند و از جانب امام هیچ خشم و نفرت و نفرینی دریافت نمی کردند در حالیکه قصد خلفای عباسی این بود تا صبر و رحمت امامان را به پایان برسانند و آنها را بخودشان مبتلا و همچون خود سازند و دل امام را به ظلمت کینه و نفرت آلوده کنند یعنی عصمتش را لکه دار سازند. این همان مقام عصمت امام است که از امام موسی کاظم(ع) به اشدش بروز کرده است. اشد صبر و کظم و رحمت که اشد تأویل و تصدیق است. تصدیق این امر که آنهمه اهانت و آزار و شکنجه عباسیان نسبت به امام اشد رحمت و نعمت و محبّت خداست با امام! این مثالی ملموس از امر تأویل و تصدیق و مقام صبر و عصمت است و وحدت وجود! امام موسی کاظم اسوه کامل عمل به علم و عرفان صدق پدرش امام صادق(ع) است. و این تعیّن و تحقق و تصدیق اسم "الصبّار" است که از اسمای الهی می باشد یعنی تأویل اشد شکنجه و آزار به رحمت مطلقه خدا در دلش!

عالم هستی تصویر اسم الصبّار خداوند است در جان امام! چرا که بقول کلام الهی در قرآن کریم قیامت فرا رسیده است و خداوند آنرا از عامه مردمان مخفی داشته تا هنوز هم مردمان را بواسطه اعمالشان اجر و جزاء دهد و این بزرگترین رحمت خدا بر بشر است که جز بواسطه رحمت امامان ممکن و محقق نمی شود و لذا در دعاهای امامیه آمده که: خداوند بواسطه شما (امامان) زمین و آسمان را برپا نگهداشته است. این نگهداشت، بازتاب عصمت امامان است که عین نگهداشت خدا در خویشتن است و صبر با خدا در خود! این دو نگهداری (عصمت) امر واحدیست! و لذا در روایت داریم که چون آخرین امام از روی زمین برود (کشته شود) قیامت کبرا رخ می دهد. در این معنای عصمت که عین صبر است تا توانی تفکر کن و بمان که مغز هویت امامیه است و امام شناسی! پس عصمت یعنی حراست از رحمت مطلقه و محبت الهی در دل خویش در اشد عذابها!

پس بار دگر بهتر درک می کنیم که چرا و چگونه وجود چهارده معصوم راز برپائی زمین و آسمان و افلاک و آدمیان است و آخرین مهلت خدا بر بشر در آخرالزمان! همانطور که بقیة الله در جهان می باشند یعنی بقای خدا در میان خلق برای حفظ مهلت توبه و اصلاح خلق در تعویق ظهور قیامت! صدق الله العلی العظیم! پس امام هفتم، نور تأویل امام باقر و صدق تأویلی امام صادق را در جانش تبدیل به عرش صبر و عصمت الهی نمود.

و اما نکته دیگر درباره امام هفتم اینست که این امام سرآغاز غیبت است همانطور که نخستین امامی است که آشکارا محکوم به زندان می شود و از دسترس شیعیان خارج می گردد و این امر وقتی مفهوم می شود که این نکته را هم دریابیم که از امام اوّل تا امام جعفر صادق ارکان و مبانی امامت و امام شناسی به عرصه ظهور رسیده و معلوم و مبین می گردد که امام صادق همه این علوم را جمع بندی و تبیین و تعلیم فرمود و از امام هفتم که زمینه های غیبت فراهم میآید زمینه های امام شناسی باطنی و علوم عرفانی و سیر و سلوک روحانی نیز در امامان زین بعد مرحله به مرحله تکوین می یابد. به بیان واضحتر شش امام دوّم باطن شش امام اوّل هستند تا آنجا که امام دوازدهم و غیبتش بمعنای ظهور باطن امام اوّل علی مرتضی است. همانطور که علی(ع) در خطبه نورانیه و بیان علناً می فرماید که تا پایان جهان حقیقت امامتش از طریق تجلّی نورش در هر کسی که او بخواهد رخ می نماید که همان ظهور علیین است که ظهور غیبت امام زمان است. و همانطور که می فرماید که دو بار کشته می شود و هربار زنده تر می شود که کشته شدن اوّلش همان شهادتش بدست ابن ملجم است و کشته شدن آخرش هم شهادت امام زمان پس از ظهور جهانیش می باشد و این بدان معناست که دو قوس امامت و اوّل و آخرش به هم می آید و ظاهر و باطنش یکی می شود. یعنی مهدی همان ظهور علی است که کمال ظهور محمّد است و حقیقت محمّدی!

نصّ دهم

عرفان رضوی (الراضی و المرضی) در وجود علی ابن موسی(ع) (امام رضا)

آنچه که در ادبیات عرفانی موسوم به عشق الهی است در قاموس قرآن کریم مقام رضوان است که حاصل رضای خدا از بنده و رضای بنده از خداوند است یعنی مقام راضیة مرضیه! و اما آنچه که در قرآن کریم موجب رضای خدا از بنده است شکر نعمات است: اگر شاکر نعمات خدا باشید البته که خدا هم از شما راضی می شود! و آنچه که موجب رضای بنده از خداوند است واقعه دیدار وجه اعلای پروردگارش می باشد که در پایان سوره لیل آمده است. که بی تردید آنچه که برای بنده حاصل می شود عشق الهی است ولی در قرآن کریم از "رضا" سخن رفته است یعنی وجود بنده تماماً راضی به رضای خدایش می شود در هر امر و بلائی! علی مرتضی همانطور که از لقبش پیداست به چنین مقامی رسیده است چرا که وجه اعلای پروردگارش را دیدار کرده است. پس از امام علی(ع)، علی ابن موسی به چنین لقبی نامیده شده و لذا امام رضا شهرت یافته است در حالیکه اسم مبارکش "علی" است.

بی تردید همه امامان دارای مقام رضا هستند و مقیم جنات الهی و روی در روی وجه اعلای اویند. ولی مقام رضا آنهم به اسم و لقب ممتاز در میان چهارده معصوم دارای حق برتر و ویژه ای نیز می باشد که این دو امام (امام اوّل و هشتم) را مخصوص گردانیده است ولی اسم "رضا" فقط از آن امام هشتم است پس امام هشتم صاحب رضوان الهی و کلید دار ویژه این برترین قلمرو حضور پروردگار است زیرا رضوان برتر از همه جنات و بهشت های دیگر است طبق قول الهی در کتابش!

علی مرتضی و امام رضا تنها امامانی هستند که به قلمرو حکومت وارد شدند آنهم به جبر! علی(ع) پنج سال حکومت کرد ولی امام رضا به جبر و تهدید مأمون عباسی چندسالی در مقام ولایتعهدی قرار گرفت هر چند که خود را از هر دخالتی در امور حکومت مبرا ساخت. حکومت علی(ع) دو ریشه داشت که یکی وصایت رسول خدا بود در واقعه غدیر خم و دیگری وصایت شورای سقیفه بود که آن حضرت را خلیفه چهارم معرفی کرده بود و از ایشان به جبر بیعت ستانده بود. ولی ولایتعهدی امام رضا هیچ پشتوانه و علّت قبلی نداشت و بناگاه با دسیسه مأمون بر ایشان تحمیل گردید که مقصود مأمون واضح بود که در این باب در فصول قبل سخن نمودیم که یکی تحکیم شرعی حکومت خود و دیگری نابودسازی امامت امام بود و ابداع امامت عباسیان!

و امام رضا پا به آستانه چنین دسیسه و دام منهدم کننده ای نهاد و بر این آستانه چندسالی متوقف ماند که در این چند سال بزرگترین اقدام ممکن در وادی امامت را به ثمر رسانید و آن ابداع طریقت عرفانی در ایران زمین بود که موسوم به عرفان خراسان است که بسرعت کل ایران را درنوردید و امام جان خود را به این کار کبیر نهاد. ولی آنچه که برای امام بسیار شاقه تر از جانفشانی برای خدا بود که این سنت معصومین بوده است همان امتحان عظیم ورود به حکومت جور بعنوان نائب خلیفه عباسی بود که می توانست حتّی امامت امام و مقام خلافت اللهی او را قربانی کند. ولی امام به امر خدا به این امتحان عظیم تن داد و راضی گشت و امام رضا شد!

رسول خدا(ص) درباره علی مرتضی سخنانی حیرت آور و محیرالعقول بیان فرموده است که یکی از آنان اینست: علی(ع) به چیزی در نزد خدا امتحان شد که هیچ بنده ای امتحان نشده بود! اگر بزرگترین امتحان الهی برای علی(ع) پذیرش حکومت اسلامی بود مشابه اش برای فرزندش امام هشتم بسیار شاقه تر بود زیرا حکومت علی(ع) تماماً از آن خود او بود و خود خلیفه بود ولی امام هشتم ولیعهد یک خلیفه ظالم و باطل شد که در مکر و سیاست نابغه عباسی لقب گرفته

بود و در علوم عصر خود نیز یک نخبه و علّامه ای منحصر بفرد بود و با امام هشتم رقابت هم می کرد و از سراسر عالم کتب علمی و فلسفی و مذهبی را جمع می کرد و برای ترجمه به علما می سپرد و خود نیز مترجمی نخبه در زبان یونانی و ایرانی بود و عاشق فلسفه ارسطو! مورخین و محققین غربی نیز مأمون عباسی را دانشمندترین و دینی ترین و فاضلترین خلیفه عباسی و بلکه برترین خلفای تاریخ اسلام دانسته اند (به استثنای علی(ع)) از خلفای اموی و عباسی و فاطمی و عثمانی! او از مادر ایرانی بود و در ایران تربیت شده بود و پدرخوانده اش هم یک وزیر دانشمند ایرانی بنام فضل ابن سهل بود و مطلقاً در دربار فاسد پدرش هارون رشد و نمو نیافته بود و در قیاس با سائر خلفای عباسی یک قدیس محسوب می شد. و نسبت به آل علی نیز دارای ارادتی بس بخیلانه بود و این تضاد در جانش به اوج مالیخولیا رسید و بدین لحاظ هم اسوه هویت اسکیزوفرنیائی (دو شخصیتی) خلافت عباسیان گردید در عشق و نفرتش از امامان شیعه! حال بهتر می توان به راز معنای امتحان عظیم الهی در وجود امام هشتم که مظهر مطلقه رضای حق شد پی برد. امام رضا در حقیقت جانشین و ولیعهد دجّال خود شد! زیرا این ویژگی مأمون عین صفات کامله یک دجّال است همانطور که میدانیم فرق بین امام و دجّال به موئی است که جز عارفان کامل درنمی یابند!

و بدینگونه بود که مأمون توانست اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه و مجاهدان علوی را جذب دربارش کند. و از هزاران فیلسوف و دانشمند هندی و ایرانی و رومی و یونانی و سریانی دعوت کرد و بزرگترین نهضت ترجمه در تاریخ اسلام و جهان را براه انداخت تا اسلام را از مسیر حکمت و معرفت امامیه منحرف سازد و علوم و فلسفه های غیر توحیدی را بر جهان اسلام مستولی کند و تقریباً موفق هم شد که این موفقیتش تا به امروز استمرار یافته است و آن یونانی- رومی ساختن اسلام و مسلمانان بود. که در این دسیسه و براندازی عظیم تاریخی هیچکس به اندازه علمای شیعی یاریش نکردند و براستی هم بدون حمایت آنان قادر به این ابلیسیت عظیم نبود زیرا قرار بود که حکمت و معرفت امامیه را تبدیل و مسخ کنند. در حقیقت شیعه عباسی در تشیع مأمونی تمرکز یافت و به بار نشست و محصول داد که این محصول شیطانی تا به امروز کل جهان اسلام را مسموم و مسخ نموده است و امام و امامت را به قعر غربت و مهجوریت کشانیده است و اسلام را شعبه ای عقب مانده از تمدن غرب نموده که مستعمره آن گشته است.

با توجه به این مسائل مذکور باز هم به ماهیت امتحان رضوی در نزد خداوند آگاهتر می شویم. و باید بدانیم که جهان تحت سلطه عباسیان در عصر مأمون وسیعترین و مقتدرترین امپراطوری متحد بر روی زمین محسوب می شد که از مرزهای چین تا اسپانیا ادامه داشت که بخشی از جماهیر روسیه امروز تا قلب آفریقا را از شمال و جنوب دربرمی گرفت. و امروزه تکفیریهای داعش هم به مثابه رجعت عباسیان است که میخواهد حکومت اجدادش را برپا کند با حمایت پس پرده غرب که البته دسیسه ای بیش نیست و هدف غرب، نابودی آخرین وسوسه های اسلامی در جهان است.

و اما امام رضا در چنین شرایطی به ولایتعهدی مأمون درآمد! آیا این بزرگترین خودکشی معنوی و امامت کشی ممکن نبود آنهم در وسعتی جهانی!؟ براستی امتحانی مخوفتر از ابراهیم(ع) و موسی(ع) و یوسف(ع) بود! البته خود امام رضا در پاسخ به سؤال یکی از مریدانش فرموده بود که کار من شبیه کار جدّم علی(ع) در شورای سقیفه است که کاندیدای خلافت شد! بنظر ما این کار امام رضا و امتحان الهیش بسیار مهلکتر و خطرناکتر از کار امام علی(ع) بود. اول اینکه علی(ع) وقتی وارد حکومت شد که خودش خلیفه شد و دوم اینکه در عصر علی(ع) وسعت اسلام هنوز ناچیز بود و ثلث حکومت مأمون نبود. و سوم اینکه مدعی خلافت علی(ع)، معاویه بود که در فساد و فسق و ستم شهره بود نه مأمون که به فضل و علم و تقوا شهره بود و بعکس دربار اموی که کانون فاسقان بود دربار مأمون کانون علما و فقها و مجاهدین شده بود و صاحب مکتب فلسفی و فقهی و کلامی خاص خود بود و صاحب فتوا! مأمون بزرگترین و مشهورترین و مقبولترین دجّال امامت در تاریخ اسلام است. تا آنجا که بسیاری از وزراء و سرداران و بستگان نزدیک خود مأمون هم ارادت مأمون به آل علی را باور کرده و قصد ترورش را داشتند تحت عنوان خائن به خاندان عباسی و خلافت عباسیان! یعنی ولایتعهدی و خلافت عنقریب امام رضا را باور کرده بودند. همانطور که بسیاری از شیعیان مخلص و علمای شیعه هم این امر را باور کرده و قصد ترور امام را داشتند بعنوان خائن به امامت! و برخی از این خوارج عباسی و خوارج شیعه که از دو سو قصد ترور مأمون و امام را داشتند شناخته شده و قصاص شدند به امر مأمون!

واقعه ولایتعهدی امام رضا در نزد مأمون عباسی از بزرگترین حوادث تاریخ شیعه است از برای اهل معرفت و اهالی امامت و همچنین اهل سیاست و تحقیقات تاریخی! از حیرت آورترین مکرهای سیاسی- عقیدتی و از حیرت آورترین امتحانات الهی در قلمرو امامت! و امام رضا با سربلند آمدن در این امتحان عظیم امامت، قدرتمندترین چشمه هدایت را در طریقت امام شناسی و عرفان توحیدی در خاک ایران جاری ساخت و عرفان رضوی را بنا نهاد که عرفان در حال افول علوی را که بواسطه سلمان در غرب ایران جاری شده بود احیاء نمود و تعالی بخشید! و تا مأمون بخود آمد که قافیه را باخته، امام رسالت امامتش را به ثمر رسانید و جانش را فدا کرد بواسطه زهری که مأمون بدست یکی از مریدان امام، به وی نوشاند!

امام رضا(ع) با این امتحان خطیر و امام شکن نه تنها نور عرفان امامیه را که از پدرانش به ارث برده بود در خاک ایران تنویر نمود بلکه دجال امامت و تشیع را هم به تاریخ اسلام و جهان معرفی کرد یعنی مأمون عباسی یک فیلسوف یونانی مأب، یک دانشمند، طبیب، منجم، متکلم، فقیه، ریاضی دان، زبان شناس، شاعر، عابد و زاهد و بظاهر عاشق اهل بیت عصمت و مدافع حق علی و خونخواه قاتلان حسین و خلیفه ای شرمنده از خلافت خود!؟ و او این دجالیت را تا به آخر عمرش ادامه داد و پس از به قتل رسانیدن امام رضا به بغداد بازگشت و امام جواد را که هشت سال بیش نداشت به دربارش برد و داماد خود ساخت تا بقول خودش خلیفه بعدی عباسی از نسل مشترک امام و مأمون باشد!؟ ولی خداوند داغش کرد و دخترش را عقیم ساخت!

امام رضا با این امتحان عظیم الهی در ایثار از امامت خودش، خداوند را به اوج رضا و خشنودی رسانید که نور امامت و امام شناسی و عرفان امامیه را در خاک ایران نورافشانی کرد و ظلمات دجالیت آخرالزمان را هم به اسم مأمون و مأمونیان دورانها به شیعیان و مسلمین و جهانیان شناساند و آن مرز باریکتر ز موی بین امام و دجّال را آشکار کرد! رضای مطلق خداوند بر امام رضا!

پس اگر امام رضا را عالم آل محمد هم نامیده اند چه علمی برتر از تشخیص بین امامت و دجّالیت که از کل زندگانی امام در خراسان به عرصه شهود رسید برای جهانیان در آخرالزمان!

گذشتن از امامت خود بزرگترین امتحان امامان در نزد خداست که برترین حدّش را در عرصه آفاق از وجود امام رضا در تاریخ شهادت می دهیم. او با گذشتن از امامتش، امامتش را در ایران به بار نشاند و لذا خدایش را به کمال رضایت از خود رساند و خود نیز به کمال رضایش از خدایش رسید و امام رضا شد! امام رضا، رضای خدا در آل محمد است و رضای آل محمد برای خدا و خلقش!

نکته ای حائز اهمیت که برترین امتحان امامت را در امامت رضوی واضحتر می نماید اینست که این امام در زمان خلافت هارون پدر مأمون در مدینه برای نخستین بار در تاریخ امامت (به استثنای امام علی(ع)) امامتش را علناً معرفی کرد که این امر شیعیان را از بابت جان امام به وحشت انداخت زیرا بجز امام علی(ع) هیچ امامی از میان معصومین امامتش را در ملاء عام ابراز نکرده بود. امام خطاب به این شیعیان نگران فرمودند: بخدا که دست هارون به جان من نمی رسد و اگر رسید من امام نیستم! این امر یعنی آشکار بودن مقام امامت آن حضرت در میان عامه مردم و در دستگاه خلافت عباسی، آن امتحان را صد چندان مهلکتر ساخت بخصوص در نزد شیعیان! این بود که برخی از علما و مجاهدین شیعه بدلیل پذیرش مقام ولایتعهدی مأمون، امام را از امامتش خلع کرده و قصد جانش نمودند و لایق امامتش ندانستند! و فرقه واقفیه در تشیع مولود نحس این انکار امامت امام هشتم است.

همه امامان شیعه دارای امتحاناتی مشابه بودند هم برای خدا و هم برای امتحان شیعیان که در هر یک از این بلایا رازی مکتوم از امامت خود را در تاریخ آشکار کردند و بدینگونه امام شناسی را ممکن نمودند و در مجموع ثابت کردند که امامت امری اجتماعی و سیاسی و اداری و سلطنتی و فنّی و علّیتی و مشروط به شروط دنیوی بشر نیست بلکه ظهور

سرّالاسرار خدا در عالم ارض است و حقیقتش را کسانی درک و دریافت می کنند و اهلش می شوند که دلهایشان در نزد خداوند امتحانات ویژه ای را گذرانده باشد. این امتحانات در شاقه ترین و عالیترین حدّش مشمول خود امامان بوده است. پس امامت هرچند که در آل محمد قرار داشته و نص واصلش محمدی است ولی حفظ و ابقایش نیازمند مجاهدتهای کبیری در آفاق و انفس است و مقام عصمت دقیقاً بمعنای همین مجاهدتها و بلایا و امتحانات کبیر الهی است. پس امامت بمعنای رایج مقامی موروثی نیست و لذا شیعیان غیر محمدی و غیر عربی هم قادر به حصول و وصولش می باشند همانطور که در روایات کثیری وارد شده است که معروفترینش از خود امام رضا است. براستی که بقول امام علی(ع)، حمل این بار (ولایت امامان) از عهده کسانی برمی آید که در مقام ملائک مقرب و پیامبران مرسل و بلکه برتر از آنان باشند بخصوص در آخرالزمان که عصر سلطه و احاطه جهانی شیاطین است و دجالان همه جائی که هنرپیشگان سینمای امامت هستند که کاملترینشان در تاریخ همین مأمون عباسی است.

الراضی و المرضی و رضوان از اسمای ذات خداوند است که بیانگر کمال مطلق آن هم ذاتش با خود و هم در قلمرو آفرینش عالم و آدم است. یعنی او از خود و آفرینش خود کمال رضایت را دارد و این رضایت در حد عشق است زیرا مقام رضا در قرآن و ادبیات اسلامی مترادف شوق و اقبال مفرط و عاشقانه است و لذا اکثر عارفان مقام رضا را در سیر و سلوک عرفانی آخرین مقام دانسته اند که قلمرو فنای در ذات است پس عین عشق است. و بی تردید کمال رضا و عشق خداوند بخود و خلقش همانا وجود امامان است و امامان تجسم رضای حق در جهان هستند و لذا کانون قدر وجود و ارزیابی و وجودیابی مطلق برای همه موجودات در جهان هستی هستند: هر چه در جهان است در وجود امام مبین ارزیابی و قابل حصول است. قرآن- و همه پناه می برند به امامان تا به کمال وجود برسند که همان وجود رضائی است یعنی وجود عاشقانه! همانطور که دیدار وجه رب در قرآن که موجب رضای دیدار کننده است از وجه وجود امامان ممکن می شود که در این باب قبلاً به تفصیل سخن نموده و دلایلی قرآنی و عقلانیش را اثبات کرده ایم.

پس در میان همه امامان معصوم، امام رضا در قله قاف احصای وجود قرار دارد و توسل و اتصال به نور این امام موجب حصول اشد رضا و سعادت و عشق و وصال حق می شود. پس امام رضا(ع) اکرم امامان است. تجربه کرم و رحمت و عشق این امام برای خود این بنده درمشهد مقدس که قصد زیارتش را داشتم تا به امروز مرا غرق شرم و سجود این امام می سازد که هنوز بر صحن حرمش وارد نشده از آسمان بر بنده سلام و صلوة و سجده فرمودند به تمام جلال و جمال مبارکش! و تا به امروز از نور کرم و رضایش شبانه روز برخوردارم در دین و دنیا و هدایت و معرفتش! اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم!

نور کرامت این امام امروزه جهانگیر شده است که کسانی چون محمد علی کِلِی از آمریکا و چاوز رئیس جمهور کمونیست ونزوئلا به زیارتش می آیند. کرامت امامان، کافر و مسلمان نمی شناسد در حالیکه امام رضا میخواست دجالی چون مأمون را به راه آورد و از دجالیتش شرمسار کند. آنچه که خلفای عباسی را دیوانه کرده بود همین رحمت مطلقه و کرم بی قید و شرط امامان در حق شقی ترین دشمنانشان بود که حتی کینه ای از این دجالان در دل نداشتند! و این یکی از اسرار و ارکان امامت آنان است و عصمتشان! بدان!

عصمت مقام پاسداری از رحمت مطلقه خدا در دل و جان خویش است از برای کل خلق خدا! اگر محمد رحمتی بر همه جهانیان است امامانش نیز همینگونه اند! عصمت مقام پاسداری از عشق خدا به کل خلق عالم است در دل خویشتن! و این همان مقام راضیة مرضیه است که امام هشتم اسوه مطلق آنست! و شاقه ترین قلمرو حفظ این عصمت رضوی در دل آن زمانی است که به امر خدا بر فرد یا گروهی قهار شوی و حتی بر آنان تیغ بکشی چون علی مرتضی و نه تنها کدورتی نسبت به این مغضوبین نداشته باشی که قلبت مملو از عشق به آنها باشد! و اینگونه است که علی مرتضی در حالیکه آن پهلوان عرب عمروابن عبدود را می کشد عبدود در عشق به علی از دنیا می رود و مادرش از مریدان علی(ع) می شود.

عصمت آنست که در دل جز عشق خداوند نباشد نسبت به خلقش بخصوص خلقی که خصم جان تو هستند! عصمت محصول غایت تأویل وجود به حق است و حق جز رحمت مطلقه نیست! پس عصمت محمد و آل محمد برترین عصمتها در میان همه انبیاء و اولیای خداست! زیرا دین محمد(ص) دین رحمت مطلقه است!

و عصمت رضوی، رضای عصمت ولوی است.

امام رضا(ع) به امام غریب و اغرب الغربا معروف است نه به این دلیل که در ایران از دنیا رفت که ایران وطن الهی و ایمانی او بود بلکه در جریان آن امتحان عظیم الهی که امامتش را در میان خلق به فتنه انداخته بود و از هر دو سوی دوست و دشمن (شیعیان و عباسیان) مورد انکار و عداوت قرار گرفت و براستی هیچ دوست و مونسی نداشت تا آنجا که مأمون توانست بدست خدمتکار خانگی امام مسمومش سازد که مریدش نیز محسوب می شد. این غربت و بیکسی مطلق بغایت می رسید آنگاه که هیچیک از اهل بیتش نیز بهمراهش نبودند و در مدینه مانده بودند. این حدّ از تنهائی همان مقام فردیت محمدی در نزد خداوند است که امام رضا را با فردیت پروردگارش فرد می سازد و اینست قلمرو رضوان! کسی که برای خدا یکه و تنها می شود نه در بیابان که در انبوه مردمانی که بظاهر همه مریدانند از شیعیان عامه تا عباسیان که خود را شیعه ترین می خواندند.

مپنداریم که مقام رضا و رضوان الهی فقط یک احساس و موقعیت محض وجودی است بلکه برترین حدّ از علم لدنّی است. علم رضا در شهر رضوان! این همان علم عشق الهی در امام است! همان علمی که شیعیان اکثراً از آن بیگانه و بلکه بیزارند! و اگر امام رضا را عالم آل محمد نامیده اند از این روست که حامل علم رضوان الهی است و این علم بر شیعیان عارف معلوم می گردد. این همان علمی است که بقول رسول اکرم(ص)، متقین جهت حصولش بر بهشت وارد میشوند تا علم کلمه علی(ع) را بیابند که علم رضوان است و عرفان رضوی! و علم رضوان بزبان دیگر همان علم سعادت و خوشبختی بشر است در دو جهان! و امام رضا(ع) این علم را در همان زندگانی کوتاهش در ایران به اهلش تعلیم نمود و مشهد آن گردید! و باید درک کرد که شعاعی از نور علم و عرفان رضوی بود که سرنوشت ایرانیان را در انقلاب ۱۳۵۷ دگرگون ساخت همانطور که اکثریت ایدئولوگهای این انقلاب هم از شاگردان این مکتب در خراسان بودند!

نصّ یازدهم

عرفان برکت و جود (الجوّاد- المبارک) در وجود محمّد ابن علی(ع) (امام جواد)

امام نهم شیعیان یعنی محمد بن علی تنها پسر امام رضا است که ملقب به محمد تقی و امام جواد است که تقی بمعنای روح تقواست و جواد هم بمعنای اشد جود و سخاوت و برکت و بخشش است که هر دو از اسمای الهی است.

باز هم متذکر می شویم که هر یک از امامان بطور ویژه مظهر کمال یکی از اسمای ذات الهی هستند و این بدان معنا نیست که سائر امامان از این اسم خاص بیگانه اند بلکه جمع امامان، مظاهر اشد ظهور ذات الهی هستند و هر یک نماینده و معرّف یکی از وجوه ذات حق تلقی می شوند. همانطور که انبیای الهی نیز اینگونه بودند و محمد(ص) جامع همه انوار نبوی است و علی هم جامع همه انوار ولوی است و یازده فرزندش جمعاً معرّف امامت مطلقه علی(ع) میباشند. و امامت ظهور ارضی و عروجی نبوتهاست!

امام رضا(ع) درباره ویژگی هویت امامی پسرش امام جواد سخنی را مکرراً و در محافل متفاوتی ذکر فرموده که از راویان کثیری نقل شده است و آن اینکه: "جواد مولودی است که پر برکت تر از او در اسلام پدید نیامده است." بدینگونه لقب جواد هم مفهومتر می شود: با برکت ترین! و می دانیم که "مبارک" از اسماء و صفات الهی در قرآن کریم است که مکرراً ذکر شده است: فتبارک الله احسن الخالقین، فتبارک الله رب العالمین! که برکت و فزونی وجود لامتناهی خداوند را در امر خلقت و ربوبیت آشکار می سازد. و امام نهم، مظهر ویژه این وجه الهی است زیرا هر امامی یک وجه الله و وجه رب است!

امامان شیعه در طول تاریخ امامتشان در صدر اسلام مستمراً مهجورتر، غایب تر و متروکتر و مسکوت تر گشته تا امام دوازدهم که بکلی غایب گشته است. و لذا امامان آخر ناشناخته ترند همانطور که احادیث کمتری هم از آنها برجای مانده است و جمع احادیثی که از امام جواد برجای مانده به دویست فقره نمی رسد جدای موارد جعلی این احادیث! و لذا ما برای تبیین و اثبات عقلانی حقیقت ویژه هر یک از امامان و معرّفی وجه الهی آنان به معتبرترین و مکررترین احادیث و حوادث چنگ زده ایم تا آن نور وجه اللهی هر یک از امامان را که خودشان بر قلبمان می تابانند بدینگونه برای سائر شیعیان بیان داریم و مستند سازیم. باز هم متذکر می شویم که در سفری که به نیّت ارض ملکوت امام در ماه قبل (تیرماه ۱۳۹۴) به جنگلهای مازندران و قله دماوند داشتیم این پیام و وعده بما ابلاغ شد که به یاری وجود مبارک چهارده معصوم به تألیف این رساله همت نمائیم و این آرزوی دیرینه را به فضل خودشان به ثمر رسانیم و بدینگونه شیعیان از برکت مبارکتری از نور معصومین برخوردار گردند. و ما اینک بر آستانه با برکت ترین نور قرار داریم که نور امام جواد(ع) است.

پر برکت ترین مولود در تاریخ اسلام از آغاز بعثت رسول خاتم(ص) تا زمان امام جواد(ع) خود امام جواد است بقول پدرشان امام رضا(ع)! این حداقل فهم ما از حدیث مذکور است که در آن شکی نیست. یعنی ما این صفت عالی را به تاریخ پس از امام جواد تعمیم نمی دهیم.

اگر برکت وجود معصومین را بخوبی درک کنیم آنگاه برترین برکت و با برکت ترین را هم درمی یابیم که از وجود امام نهم به تمام و کمال آشکار شده است. و برکت بمعنای برخورداری از رحمت مطلقه است!

امام جواد کم سن ترین ائمه و جوانمرگترین آنهاست در حدود هفت سالگی به امامت رسید و در بیست و پنج سالگی شهید شد. هفت ساله بود که پدرش در طوس شهید شد و او بقدرت طی الارض خود را از مدینه به جنازه پدر رساند و بر او نماز کرد و دفنش نمود و بازگشت که این واقعه بطور مستند در تاریخ درج شده است. مأمون هم پس از جنایتش دیگر در ایران احساس امنیت نمی کرد و به بغداد بازگشت و دوباره امام جواد را به دربارش برد و دختر خود را به او تزویج نمود تا خلیفه بعدی یک امام عباسی باشد که این دختر عقیم ماند و مأمون این آرزو را به گور برد. بهر حال امام جواد بخش عمده زندگی امامتش را در دربار عباسی و حواشی آن گذراند و پس از مرگ مأمون به مدینه بازگشت ولی معتصم عباسی دوباره وی را به بغداد فراخواند تا تحت نظر باشد و بالاخره با دسیسه خلیفه و بدست همسرش مسموم و شهید گردید و در آغوش همسرش جگر تکه پاره اش را بالا آورد و از دنیا رفت در حالیکه بیست و پنج سال بیشتر نداشت.

امامت یک کودک برای شیعیان امری گران و نامعقول می آمد تا اینکه بواسطه مسائل علمی شگرفی که از زبانش شنیدند و بارها در دربار عباسی مورد امتحانات سخت علمی قرار گرفت و همه علما و فقها را شرمنده نمود مورد پذیرش قرار گرفت و حتی مأمون به امامتش اعتراف کرد که انسانی عالمتر از این کودک در جهان اسلام وجود ندارد. و بدینگونه امامت امام جواد همچون نبوت عیسی و یحیی از دوران کودکی، تلقی و درک شد. و البته می دانیم که همه امامان ما از کودکی دارای کرامات و هویت علمی و معنوی شگرفی بودند و این فقط مختص امام جواد نیست ولی در مورد امام جواد بارها در محافل علمی و فقهی به ثبوت رسید و خلیفه عباسی هم آنرا تصدیق نمود.

طبق گزارش مستند تاریخی، امامت در عصر امام رضا در نزد شیعیان بکلی مورد ابطال و انکار قرار گرفته بود که دلایل بیرونی آن یکی فقدان فرزند ذکور بعنوان وارث امامت بود و دیگری هم مسئله ولایتعهدی امام رضا. قابل توجه است بدانیم حتی هنگامی که امام جواد بدنیا آمد امام رضا حدود پنجاه سال داشت و عامّه شیعیان آن مولود را باور نکردند و با وقاحت تمام می گفتند که امام جواد فرزند امام رضا نیست و این ادعای بغایت رذیلانه را به خود امام رضا هم اظهار می کردند تا آنکه قرار شد گروهی از قیافه شناسان بیگانه را استخدام کنند تا آنها تکلیف این مسئله را روشن نمایند آنهم در حضور امام رضا. و چنین واقعه هولناکی انجام گرفت و آن متخصصین قیافه شناسی تأیید کردند که این فرزند از آن امام رضا است. این واقعه هولناک ما را به این فکر می اندازد که آیا ماجرای حقانیت هویت امام دوازدهم در ظهور جهانیش برای شیعیان چگونه خواهد بود. و احتمالاً برای تشخیص هویت امام دوازدهم متوسل به آزمایش DNA میشوند. حال قضاوت کنید که چنین شیعه ای چگونه موجودی می تواند باشد که زهی بنی اسرائیل!

همانطور که حتی امام شناسی علمی در نزد علمای شیعه نیز ماهیتی بهتر از این ندارد که جز علم فقه، آنهم فقاهت جزئی هیچ حقیقت دیگری از امامان را نه می شناسند و نه می خواهند که بشناسند. بنابراین برکت خارق العاده وجود امام جواد اگر محدود به همین امر باشد که امر باطلی است زیرا کسانی هم که علم امام را تشخیص دادند و تأیید کردند عده ای از فقهای برجسته عصر بودند که تازه با این تأیید کردن امام در حقیقت علم خودشان را تأیید کردند پس این فقها برتر از امام تلقی می شوند زیرا خودشان را میزان علم امام ساختند!

این واقعیت دارد که امامت امام رضا در نزد شیعیانش شدیداً خدشه دار شده بود که امام جواد از همان کودکی در بحرانی ترین شرایط امامت را احیا نمود ولی شرایطی بحرانی تر از این هم در تاریخ تشیع قبل از امام جواد وجود داشته است که یکی از آنها واقعه کربلاست که زنده ماندن امام سجاد به معجزه می ماند تا آنجا که یزید ملعون خطاب به امام سجاد که در میان أُسرا بود می گوید: تو کیستی؟ مگر کشته نشدی؟ آیا دوباره زنده شدی؟ و... .

و علاوه بر این اگر منظور از برکت، علوم منقول و روائی و فقهی از امام جواد باشد نیز مورد خدشه است زیرا امام جواد دارای کمترین حدیث است زیرا تقریباً همه عمر کوتاهشان در دربار و نیز در محاصره درباریان سپری شد و شیعیان اجازه و شهامت دیدارشان را نداشتند و ایشان هم امکان سخن گفتن چندانی نداشت.

بی شک همه این شرایط و عوامل ویژه بر امامت امام جواد در معنای حقیقت برکت خارق العاده امام بی اثر نیستند ولی جمعا و عقلاً نمی توانند بیانگر مفهوم با برکت ترین امام را درباره امام جواد آشکار سازند مگر اینکه به جستجوی حقیقتی نامرئی تر و عرفانی باشیم که به هر چشمی نمی آید.

قبلاً متذکر شدیم که بزرگترین امتحان ویژه امام رضا که خود امامت آن حضرت بود همان پذیرش ولایتعهدی مأمون به امر الهی بود. و اینک آن امتحان را به نوعی دیگر درباره پسرش امام جواد کاملتر می یابیم و آن دامادی مأمون قاتل پدرش و زندگی در دربار عباسی است که فاسدترین دربارهای روی زمین بود. و می دانیم که بخصوص معتصم عباسی بارها امام را در دربار به محافل فسق و فجورش می آورد و مجبور می کرد که در آن مشارکت کند و میگساری نماید هرچند که امام تن در نمی داد. به هر حال از آنجا که هر حقیقتی، ظاهر و باطنی دارد بایستی معنای باطنی آن برکت خارق العاده را در وضعیت زندگانی ظاهری امام کشف کنیم که به ایشان تحمیل شده بود و در عین حال ایشان هم به امر الهی آن را پذیرفته بودند. که اگر این پذیرش را از ترس جان بدانیم که اصل امامت را انکار کرده ایم در حالیکه ما بعنوان یک مؤمن شیعی این حوادث را بررسی می کنیم تا به حقیقت وجودی امام برسیم. و در عین حال به تجربه بشری میدانیم که هیچکس را نمی توان به هیچ تهدید و جبری وادار به ازدواج با کسی نمود که منفور است حتی یک دختر را!

"پس بچش این آتش را براستی که بسیار عزیز و کریمی." قرآن کریم- این خطاب به امامان و اولیای آنهاست که نور مطلقه محمدی را با خود به اعماق دوزخ اسفلین می برند تا آتشین ترین کافران و منافقان را شفاعت کنند و بیدارشان سازند و راضی شان کنند به توبه و خروج از آتش. و فقط به راز این کلام الهی می توان به سرّ آن کلام مکرر امام رضا درباره امام جواد رسید که چرا با برکت تر و بخشنده تر از او از آغاز اسلام تاکنون مولودی پدید نیامده است. چرا که تردیدی نیست که عباسیان ریاکارترین کافران و اشقیای تاریخ بودند که با تخریب قبر امام حسین ثابت کردند که از یزید هم شقی ترند و زیستن امام در دربار منافق ترین خلیفه عباسی یعنی مأمون، عین زندگی در طبقه هفتم جهنم و در درک اسفل است. و امام جواد می توانست با رد کردن این دعوت جبّارانه مأمون و معتصم عباسی در ازدواج با دخترش و زندگی در دربار جانش را و امامتش را از دست این دجّالان برهاند یعنی کشته شود که کشته شدن اوّل سنت مردان خداست و لذیذترین نعمت زندگی در نظر آنهاست. و این همان مقام شفاعت است که در امام جواد به تمام و کمال ظاهر شده است. پس شاهدیم که چگونه سنت حسینی امامان در سنت حسنی آنان پیچیده شده است همانطور که این دو وجه الهی در وجود امام دوازدهم بصورت سنت حسینی و قهر مطلق بروز کرد در حالیکه این مطلق مهر او بود تا به نورش همه را دریابد.

و باید دانست که این چنین توان و عصمتی فقط از آن معصومین است که در قعر آتش دوزخ خلایق زیست کنند و تباه و نابود نگردند فقط نور مطلق می تواند در چنین آتشی منحل و متلاشی نشود. پس مباد که از این معارف قدسی امامان در خدمت توجیه مفاسد خود در میان دوزخیان بهره گیریم که خود را نابود ساخته ایم زیرا دیده ایم که برخی تحت الشعاع این معارف دست به چنین سوداهائی زده و تباه گردیده اند.

اینک بار دیگر درمی یابیم که امتحان امامت امام جواد برترین و شاقّه ترین امتحانات الهی بوده است که هیچ امامی مبتلا به چنین درجه ای از این امتحان نشده است. پس اینک به یقین می توان ادعا کرد که امام جواد با برکت ترین و بخشنده ترین امام در کل تاریخ امامت است و براستی از برترین مصادیق اسم المبارک و الجواد است و فتبارک الله احسن الخالقین و فتبارک الله رب العالمین. یعنی امام جواد کاملترین اسوه برکت و فزونی لامتناهی خداوند است در خلقش و ربوبیتش. و از این منظر بهتر می توان لقب "تقی" را هم بمعنای اسوهٔ تقوا و پرهیزگاری درک کرد. غایت تقوا در قلب اشد کفر و شرک و نفاق و همه انواع کبیره های گناه که همان دربار عباسی است و همسری با دختر چنین دجّالی و نهایتاً کشته شدن بدست همو. و این برترین حدّ از شهادت نیز می باشد.

امامان نور تأویل و تعیّن حق در خلق هستند و لذا این نور و تجلیاتش را جز به علم تأویل نتوان به قلمرو ادراک معقول بشری آورد و لذا همه مکاشفات این رساله نیز تأویلی هستند که نوری از جانب خود معصومین است در نگاه و قلم و بیان این بنده که مخلوق خلق جدید این انوار الهی (معصومین) هستم!

چهارده معصوم، چهارده خورشید عصمت حق در خلق هستند آنهم در طبقه هفتم دوزخ و درک اسفل جهت حراست از رحمت مطلقه خداوند در جهنم آخرالزمان! بدان! و امام جواد این خردسالترین و جوانمرگترین امامان این معنا را به تمام و کمال بارز کرده و نور عصمت را از این وجه به عرصه ظهور رسانده است. و اینست راز با برکت ترین مولود جهان اسلام از بیان امام رضا(ع)! زیرا معصومیت و نصّ الهی امامت هیچیک از امامان به اندازه امام جواد در جهان بیرون تعیّن و مسلّم نگردیده است. یعنی کودکی که در تنهائی محض در قلب فساد و تباهی ممکن در جهان یعنی دربار عباسی، حافظ عصمت و رحمت مطلقه خداوند در خویشتن باشد و بشریت را در طبقه هفت دوزخ و درک اسفل السافلین شفاعت نماید چرا که بشریت از نفس واحده است همانطور که اگر کسی به دین حق زنده شود گوئی کل بشریت زنده شده است و کسی که در طبقه هفتم دوزخ کفر و درک اسفل نفاق، مورد شفاعت قرار گیرد گوئی که کل اهالی و طبقات دوزخ مورد شفاعت قرار گرفته اند و بدینگونه است که زمین اهالی خود را نمی بلعد و آسمان فرو نمی پاشد! فتبارک الله رب العالمین! یعنی خداوند از چنین ربوبیتی در وجود امام جوادش بغایت و کمال برکت و فزونی نائل می آید و باز هم سبوح و قدوس و اکبر و مطلق می آید. زیرا امام جواد اینهمه معصیت و فساد و ظلم و شرارت تمام و کمال خلقش را بجان خود خریده و در خود به رحمت مطلقه اش تأویل نموده و ذات احدیش را تسبیح و تنزیه و تقدیس و تکبیر می کند و باز هم بر مهلت خدا در خلقش می افزاید تا قیامت کبرا!

یعنی امام و امامت در عین حال که برپا کننده قیامت آخرالزمان است و مظهر واحد و قهار پروردگار است آخرین مهلت ممکن برای خلق را هم مهیا می کند و همچنان مظهر رحمت مطلقه است. و این همان دو وجه حسنی و حسینی (رحمانی و نعمانی) امامت در تجلّی است که گاه وجه اولش آشکار و وجه دومش نهان است و گاه بعکس! برای شیعیان عالم و عارفش در وجه حسینی جلوه می کند و برای سائر مردمان هم در وجه حسنی! درجه برکت امام جواد همان درجه شفاعت اوست. پس امام جواد مظهر ابرک المبارکین و اشفع الشافعین پروردگار است. همانطور که همه امامان مظاهر اسماء و صفات تفضیلی و عالی پروردگارند: همه شفاعت خود را کردند و ارحم الراحمین باقی مانده است. قرآن کریم-

نصّ دوازدهم

عرفان هدایت (الهادی) در وجود علی ابن محمّد (ع) (امام هادی)

امام علی بن محمد فرزند امام جواد، امام دهم مذهب امامیه است که ملقب است به نقی و هادی! بدلیل شهادت زود هنگام امام جواد در بیست و پنج سالگی، پسرش نیز همچون او در کودکی به سن حدود هشت سالگی به امامت رسید و حدود چهل سالگی همچون پدرش مسموم و شهید شد.

عصر امام هادی در خلافت عباسی عصر افسانه های هزار و یکشب کاخهای بغداد است که شهرتی جهانی یافته است که عیش و عشرت و اشرافیت و فساد و بزهکاری و میگساری و زنا را در تاریخ سلاطین بشری تبدیل به افسانه ساخت. طبق گزارش بسیاری از مورخین اسلامی و غربی خلفای این عصر فاسدترین و عیاشترین و احمقترین و ثروتمندترین سلاطین تاریخ بودند که کل ثروت جوامع اسلامی را صرف مفاسد و عیش خود می کردند و در هر یک از شهرهای بزرگ کاخهای رنگارنگی برای چهارفصل بنا کرده بودند و در آنها هزاران کنیز و رقاص از اقوام گوناگون بسر میبردند و هر یک از خلفا دارای صدها همسر بودند. از اسراف و عیاشی این خلفا بطور نمونه همین بس که متوکل عباسی برای مراسم ختنه پسرش حدود یکصد میلیون درهم هزینه کرد که رقمی نجومی و باور نکردنی است.

در عصر این امام بود که شاقه ترین و ظالمانه ترین قوانین بر علیه علویان و شیعیان رسماً به تصویب رسید و اجرا شد که از جمله آنها از این قرارند: ۱- علویان حق ندارند مالک هیچ چیزی باشند اعم از اموال منقول و غیر منقول! و این بدان معنا بود که دستگاه خلافت می تواند کلیه اموال علویان را مصادره کند. ۲- علویان حق ندارند سوار بر اسب شوند و اسب سواری کنند. و این بدان معنا بود که علویان نبایستی مهارتها و فنون جنگی کسب کنند و سروری داشته باشند و بلکه بایستی همچون بردگان زیست کنند. ۳- علویان حق ندارند بیش از یک خدمتکار در خانه و مزرعه داشته باشند. ۴- علویان حق ندارند برای اموات خود تشیع جنازه براه اندازند. ۵- علویان در محکمه های قضائی بایستی همواره محکوم شوند! ۶- علویان حق ندارند به زیارت قبور امامان خود بروند و حق ندارند قبر امامان خود را تعمیر کنند. ۷-علویان حق ندارند در تجارت بین شهرها دخالت و فعالیتی داشته باشند. هر چند که از منظر الهی این قوانین جبّارانه بر علویان از جانب حکومت طاغوت عین نعمت جبری بر علویان است تا آنگونه زندگی کنند که باید. زیرا تقریباً همه این احکام ضرورت زندگی یک انسان علوی در هر عصری است اگر قرار است که صادقانه به سنّت امامانش زیست کند. و این رازی بس قابل تأمل است و مصداق این سخن امام صادق(ع) میباشد که هر شرّی که بر مؤمنین ما نازل میشود خیر آنهاست. و این کلام الهی که هر چه که از جانب خدا نازل میشود حق است.

امام دهم در دوره سی و سه ساله امامتشان با شش تن از خلفای فاسق، معاصر بودند که مشهورترینشان معتصم و متوکل عباسی هستند و به دستور متوکل بود که زندگانی مشقت بار امام در یک منطقه نظامی و بدنام سامرا آغاز شد و بیش از نیمی از امامتشان تا به آخر عمر در این منطقه ادامه یافت که در همان جا به دستور خلیفه مُعتّز به شهادت رسید و در خانه خویش به خاک سپرده شد که اندکی بعد خود همین خلیفه در حال سیاه مستی بدست غلامانش به قتل رسید بدینگونه که او را زخمی کرده و در سردابه ای زنده به گور ساختند. همانطور که متوکل عباسی نیز در حین مستی به دست پسرش کشته شد. و کلاً پدر کشی و برادر کشی در میان خلفای عباسی از این دوران آغاز شد و تا چند قرن به همین شکل این خلافت ننگین استمرار یافت که به لحاظ تاریخی و سیاسی یک معماست که در این دوران جوامع اسلامی چه وضعیتی داشتند که چنین سلاطین بدنام و دیوانه و دائم الخمری را تحمل می کردند و صدایشان در نمی آمد!

هر چند که زندگی شیعیان از همان دوران امام اول در تقیه و بصورت پنهانی آغاز شده بود ولی از دوران امامت امام هادی به اوج خود رسید و تبدیل به زندگانی کاملاً پنهان و چریکی شد و از همین عصر بود که حُبّ علی(ع) در محاکم قضائی منجر به حکم قتل می شد و هر کسی که نام فرزندش را علی می گذاشت به همراه آن فرزند به قتل میرسید. این وضعیت فاجعه بار برای علویان عاقبت منجر به حکومت چریکی حسن صبّاح در قلعه های اسماعیلیه شد و بنیاد عباسیان را برانداخت و با حمله مغول دیگر اثری از خلافت جهانی بنی عباس باقی نماند. و عباسیان نیز همچون امویان قتل عام گشتند. هرچند که این دوران مرگبار برای علویان بیش از چهار قرن طول کشید یعنی از قرن دوم هجری تا قرن ششم که دوره مغول است.

امام هادی بنیانگذار تشکیلات بغایت پیچیده زیرزمینی و چریکی برای شیعیان است زیرا شیعیان دیگر مطلقاً امکان هیچ نوع ارتباط مستقیم با امام خود را نداشتند و لذا امام در هر شهر و بلاد اسلامی نمایندگانی را از جانب خود تعیین کرده بود که وکلای تام الاختیار امام بودند که خود وکلای دیگری را در سائر شهرها منصوب می کردند و بدینگونه یک تشکیلات خودگردان و مخفی شیعی آغاز شده بود که بی تردید بدلیل فقدان ارتباط با امام دچار مشکلات، خیانتها و انحرافات می شدند. چنین وضعیتی عملاً امام را دچار غیبت کامل ساخته بود و به همین دلیل جریان موسوم به غُلات شیعه از این دوران امکان رشد بیشتری یافتند که از امام یک خدای نامرئی بسازند. یکی از رهبران این جریان انحرافی که امام هادی را خدا می نامید و خودش را هم نماینده خدا می خواند و گروه منحرفی را به دور خود جمع کرده بود که تحت این عنوان هر حرامی را حلال می کردند پس از اخطارها و رهنمودهای مکرر امام بالاخره به امر امام به قتل رسید. به هر حال باید درک کرد که جریان موسوم به غلات شیعه در تاریخ تشیع همواره حاصل اشد سرکوبی و خفقان حکومتهای به اصطلاح اسلامی بوده است و هرگاه که این سرکوبی و استبداد نسبت به شیعیان اوج می گرفت این جریان انحرافی نیز شدیدتر خودنمائی می کرد که به نوعی یک مبارزه عقیدتی بر علیه دشمنان امامت بوده است. و البته برخی عناصر فاسق و فرصت طلب از چنین وضعیتی به نفع هوای نفس خود سود می بردند. هرچند که علاوه بر این معضله خفقان عقیدتی بارها نشان داده ایم که شناخت امامت و معرفت بر حقیقت امامان مستلزم لطیف ترین و عالیترین حدّ علم توحید و حکمت وحدت وجود است که عامه مردمان از درک آن عاجزند. و باید به یاد آوریم که حتی رسول اکرم(ص) که درباره مقام علی(ع) فرمود: ای علی من تو را خدا نمی دانم ولی از خدا هم جدا نمی دانم. و نیز مکرراً هشدار داده که اگر مقامات علی را برای مردم بازگو کند مردم امام را یا خدا و پسر خدا می خوانند و یا یکی از فرشتگان.

هنگامی که امامان را مظاهر عصمت و پاسداشت رحمت مطلقه خدا در جهان می خوانیم گوئی که توقع هیچ حکم قهاری را از ایشان نداریم همچون حکم قتل آن رهبر غُلات که به اسم امام و امامت آنهمه فساد و تباهی می کرد و دین خدا را وارونه ساخته بود و حتی زنای با محارم را حلال کرده بود و وجوهات شرعی را به مصرف شخصی می رساند و بدینگونه مقدسترین حق الهی بر زمین را بدنام ساخته و همچون یک شیطان عمل می کرد و در عداوت با امامان از عباسیان نیز سبقت می گرفت و به اسم امام، بنیاد امامت را هدف پلیدیهای خود ساخته بود. آیا ترحّم نسبت به چنین موجود شیطان صفتی آنهم پس از هشدارها و رهنمودهای چندساله و اصرار آن فرد ملعون بر شرارتش چه معنائی دارد؟ باید درک کنیم که حکم قتل چنین کسی از جانب امام آخرین رحمت امام است تا پاک گردد. آنان که قهر الهی را به معنای آخرین کمال رحمتش نمی یابند پس چه فهمی از مسئله نعمت دارند که صورت بلائی به خود می گیرد و اصل هدایت است که خود امامان اسوه های کامل این امرند و لذا آنها را نعمت الله می خوانیم. کسی که امام را خدا می خواند منظورش اینست که عنقریب خودش را خدا بداند و از هر تکلیف و تعهدی مبرا شود و عین شیطان گردد. در حالیکه خود خداوند هم در کتابش خود را متعهد به وفای عهدش خوانده است.

باید بدانیم که ظهور غُلات شیعه که از همان عصر حیات امامان آغاز شده بود علاوه بر علت خفقان و سرکوب گری و تفتیش عقاید حاکم بر جهان اسلام، دلایل معرفتی و عقیدتی هم دارد که به علّت سوء فهم، منجر به چنین افکار شیطانی میشود و لذا خلفای جور به همراه حکمای شرع شیعه متحداً اصل عرفانی و وحدت وجودی امامت را هم تخطئه کرده اند و امامان را در سطح فقیهانی بزرگ و مادرزادی تنزل داده اند. ما بارها در مجموعه آثارمان از وجوه گوناگونی نشان

داده ایم که مرز بین توحید و همسانی به موئی بند است و آنان که حامل نور حکمت و معرفت نفس نباشند عرفان وحدت وجود را مترادف با تساویگری بین ارزشهای اضدادی می یابند که این نوع تساویگری در بیان قرآنی عین کفر است و الحاد: کافران می گویند نیک و بد و پاک و ناپاک برابر است. و امّا مسئله دیگر اعتقادی در مذهب امامیه امر قیامت است که امامان برپاکننده آن هستند و طبق روایات کثیری از جمله آیات قرآنی در قیامت آخرالزمان احکام شرع و نیک و بد اعمال از میان برمی خیزد زیرا باطنها آشکار می شود. متأسفانه این حقیقت بزرگ در مذهب امامیه برای عامه مردمان تبیین و روشنگری نشده است. به همین دلیل امروزه شاهدیم که شعبهٔ مهمّی از مذهب شیعه یعنی اسماعیلیه بکلی شریعت را از میان برداشته اند و به اشدّ مفاسد و دنیاپرستی مبتلا گشته اند و امامان کاذبی هم بر آنان مسلط گشته که خود اسوه های طاغوت و فسادند و لذا بکلی از کالبد اسلام جدا شده اند.

زندگی امام هادی در یک قلعه نظامی و در محله ای فاسد و بدنام چگونه می توانست امکان یک حیات طیّبه را فراهم آورد و با اینهمه امام دهم را "نقی" می نامیم که بمعنای پاک است و هدایت کننده مؤمنان بسوی پاکی.

به گواه تاریخ همان انگشت شمار شیعیانی که با جانفشانی و به روشهای بسیار پیچیده به دیدار امام می رسیدند با حالتی اندوهبار و گریه کنان و مضطر بازمی گشتند و گاه در حقانیت امام تردید می کردند که دچار چنین زندگانی ذلّت باری شده است و جالب است در نقطه مقابل شرایط زندگی پدرش امام جواد را به یاد آوریم که محکوم به زندگی در قصر عباسیان بود که بسیاری هم از این بابت به ایشان شک می کردند. پس بوضوح می توان دید که این دو امام و پدر و پسر در دو شرایط کاملاً متضاد زیستند. در قلب اشد فساد و اشرافیت عباسی و در بطن اشد فقارت و حقارت و ذلّت اجتماعی در میان گدایان، فواحش و سربازان و جواسیس. که این دو نوع عصمت و شفاعت است در دو جنبه از دوزخ دنیا.

امام نهم، تقی است و جواد. و امام دهم نقی است و هادی! کمال تقوا (تقی) در میان اشد بزهکاری اشرافی و اشد پاکی (نقی) در اشد فساد فقر! بخشش و شفاعت امام جواد از برای تبهکاران اشرافی و هدایت امام هادی از برای گدایان. چرا که فقر و نداری به هدایت نزدیکتر است. و امام هادی که هنوز هم قبرشان در سامرا که شهر گدایان است جلوه می کند. و امام هادی با بنا نهادن زندگی مخفی و تشکیلات سرّی و تقیّه و تعالیم ویژه عرفانی زمینه هدایت مستضعفین را برای دوران غیبت فراهم آوردند. زیرا شیعیان در زمانیکه مطلقاً امکان دسترسی به امام را ندارند باید بتوانند از طریق عبودیت و معرفت نفس با امام خود رابطه ای روحانی و عرفانی پیدا کنند. و دانستیم که امام جواد و امام هادی و نیز امام حسن عسگری هر سه عملاً از دسترس شیعیان خارج بودند و تعلیمات لازم را جهت غیبت کامل امام دوازدهم برای شیعیان عرضه نمودند که تماماً متکی بر تقیّه و تعلیمات باطنی و عرفانی است که عارفان شیعه در قرون بعد بزرگترین دریافت کنندگان این هدایت غیبی بودند و آن را به مؤمنان دیگر تعلیم می دادند. و اهمیت این امر بقدری بود که حتّی مکتبی از تشیع تحت عنوان باطنیه پدید آمد که راه و روش ارتباط باطنی و روحانی با امام را تعلیم می داد که همان آداب و معارف و حکمتهای مربوط به سیر و سلوک عرفانی است که این از بزرگترین برکات و نعمات ماندگار ناشی از غیبت امامان است که در عصر غیبت امام دوازدهم به تمام و کمال رسیده است که عارفان اسلامی گل سرسبد این تعلیمات هستند. مکتب تعلیمیه نیز جلوه دیگری از برکات این غیبت است. و امام هادی از نخستین بانیان این مکاتب عرفانی می باشند. همانطور که اصولاً امامت مذهب اعراف است و لذا بانی علوم باطنی می باشد که این علوم بواسطه در دسترس نبودن امامان آخر بصورت توفیق اجباری برای شیعیان درآمد تا بتوانند ایمان ویژه خود را حراست کرده و با امام خود مربوط شوند و سالک سیر الی الله گردند و این همان عرفان هدایت است که امام هادی برای نخستین بار مبانی آن را بصورت روشهای عملی به عدّه ای از شیعیان نزدیک خود تعلیم داد تا آن را به میان مردم ببرند و به مستضعفین تعلیم دهند. پیدایش صدها فرقه درویشی در مذهب شیعه در طول تاریخ از محصولات این تعالیم عرفانی امام هادی می باشد که تعالیم عرفانی را به طبقه مستضعف و فقیر جامعه و مختص به این طبقه تعلیم داده است هر چند که این فرقه ها امروزه بدلیل فسق و شکم سیری عصر اکثراً به گمراهی رفته اند.

از این منظر بهتر می توان به راز پیدایش غّلات شیعه که افراطی ترین نوعش در عصر امام هادی رخ نمود پی برد. که به این معناست که تعالیم روحانی و عرفانی امام در میان مردم آنهم در شرایط مخفی و بدون حضور فیزیکی ایشان جبراً منجر به سوء فهم و سوء استفاده برخی افراد می گشته است. همانطور که همواره شاهد بوده ایم که چگونه برخی افراد مؤمن با تجربه احوالات روحانی و مشاهدات غیبی، یکشبه کوس اناالحق می زنند که بی تردید این معضله در صدر اسلام بسیار شدیدتر بوده است بدلایلی که ذکرشان رفت که یکی جاهلیت مردم است و دیگری خفقان سیاسی و عقیدتی و نیز مبارزه عقیدتی شیعیان با حکومتهای ضد شیعه. و نیز درک کرده ایم هر کجا که حقی آشکارتر می آید دجالان هم فراوانتر می شوند که ما این تجربه تلخ را در ارتباط با انتشار معارفمان که جمله معارف ناب امامیه است شاهد بوده ایم.

همانطور که در خفقان و حاکمیت تفتیش عقاید در قرون وسطای اروپا شاهد ظهور و بروز عرفان مسیحی و عرفا و قدیسین مسیحی هستیم که اکثرشان کشته شدند. در خفقان عصر عباسیان نیز شاهد ظهور بغایت برتری از عرفا و اولیای امامیه بوده ایم و صد البته دجالان و کذابان در اطرافشان!

پس درک می کنیم که چگونه امر غیبت تدریجی امامان که تماماً حاصل جبر استبداد و سرکوب مؤمنان و شهادت و جوانمرگی امامان بوده منجر به نعمتی برتر و معرفتی الهی تر و رشد و تکاملی عرفانی برای بشریت گشته است و علوم باطنی و عرفان قدسی را پدید آورده است. پس هیچ قدرتی در جهان نمی تواند مانع اشاعه حقیقت برای بشریت شود و هر چه که حقیقت سرکوب شود و حق پرستان شهید گردند سرعت و شدت و عمق حقیقت بیشتر گردد همانطور که ظهور جهانی امام زمان در اوج ستم و فساد جهانی و غوغای دجالان بناگاه رخ می نماید.

پس یکبار دگر بهتر درمی یابیم که سیر ظهور امامت و تسلسل امامان از علی(ع) تا مهدی(عج)، سیر افزایش مستمر مظلومیت و مهجوریت و رنجهای جانکاه و غیرقابل وصف امامان است و براستی که مظلومیت امامان اخیر هزاران بار شدیدتر از امامان اولیه است. مظلومیت و مهجوریت و رنجهای امام هادی(ع) بسیار بیشتر از امام حسین(ع) است.

همانطور که امام رضا(ع) را عالم آل محمد دانستیم که علم کلمه علی(ع) را در خراسان ایران جاری کردند امام هادی(ع) هم عارف آل محمد است که نور سیر الی الله را جهت هدایت عرفانی- روحانی مستضعفین تعلیم نمودند و عجبا که عمده ترین مسیر انتقال این نور هم بسوی ایران بود بخصوص غرب ایران و ری و استانهای مرکزی که غایتش شهر قم بود و حضرت عبدالعظیم حسنی نیز یکی از ناقلان این نور بود که بین راه شهیدش کردند.

در قرآن کریم شاهدیم که امر هدایت امری ورای تقوا و ایمان و بهشت طلبی است و مستلزم علم باطنی و هدایت عرفانی و غیبی است. و امام هادی آورنده نور ویژه ای برای هدایت عرفانی در عصر غیبت است. در عصری که حتی زیارت قبور امامان حکم ارتداد و قتل بهمراه داشت و قبر امام حسین را ویران کردند و تبدیل به مزرعه گندم نمودند و در همه شهرها بر منابر علی و آل علی را سبّ و لعن می کردند و کسانی که با این لعن همصدائی نمی کردند دستگیر و شکنجه و اعدام می شدند، جز ارتباط باطنی و عرفانی با امام راهی دیگر باقی نمی ماند و این بزرگترین توفیق و نعمت الهی ناشی از غیبت امامان است به قیمت زجر و شکنجه و شهادتشان! اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم!

امام هادی در سالهای قبل از اسارتش در مدینه (هر چند که آنجا هم در محاصره جاسوسان عباسی بود) روح و نوری از امامتش را به انگشت شماری از شیعیان مخلصش تابانده بود و آنان را خلفای خودش در میان مردم ساخته بود و شیعیان نیز در سراسر بلاد اسلامی از وجود این خلفای امام، نور و روح امامشان را دریافت می کردند و بدینگونه هدایت امام در میان شیعیان جاری گردید ولی برخی از این دریافت کنندگان نور امام بدلیل بی تقوائی و بی معرفتی و فقدان تسبیح امام، دچار تنفیس و خودپرستی ابلیسی شدند و کوس اناالحق زدند و برای خود مریدانی فراهم کردند و با استفاده از غیبت امام، شرارتها نمودند. اینان همان جریان موسوم به غلات شیعه هستند که اوج فعالیتشان در عصر شش امام دوم است و امامان خون دلی که از دست این جماعت خوردند به مراتب بیشتر از ظلم عباسیان بود و عباسیان

نیز بر ادعاهای این غلات مُهر تأیید می گذاشتند تا بدینواسطه بتوانند مشروعتر امامان را بکشند و مؤمنین شیعه را قتل عام کنند.

"خداوند هر که را خواهد بسوی خود هدایت نماید مَن خود را بر او می نهد." قرآن کریم- و امامان مَن خداوند در عالم ارض هستند (بقیة الله) پس خود امام هم که بر کسی نظری نوری می نماید و روحش را در او می دمد من امامت خود را در او می نهد تا در میان خلق هادی باشد بشرط آنکه این خلیفه امام در میان مردم مستمراً مشغول تسبیح این من امام برای امام باشد و نه مشغول تنفیس امامت برای خودش که در اینصورت دجال میشود. جریان غالیه حاصل چنین تنفیسی است که در دوران غیبت امام بیشترین مجال پرورش و دسیسه را دارد و دقیقاً دجالیت امامت است که نور امام را در خود به یاری ابلیسی، وارونه کرده و خود واژگون گشته و خلق را هم بسوی واژگونی می خواند منتهی به اسم امام و امامت و هدایت و با کلام و توجیهات عرفانی و حکمی! و باید دانست که در اطراف هر عارف حق و کلام حقی هم دجالانی پرسه می زنند که مشغول واژگونسالاری این نورند بواسطه همان معارف و به اسم همان عارف! اشد تقوا و اطاعت بی چون و چرا از اوامر ائمه و عارفان تنها راه نجات از این واژگونسالاری است. انسان بمیزانی که تقی و نقی است (با تقوا و پاک) می تواند جواد و هادی باشد! و باید دانست که نور ولایت امامان همانقدر که مؤمن با تقوا و پاکی را یکشبه به حق می رساند در صورت تنفیس و خودپرستی و بی تقوائی یکشبه هم به اشد ضلالت و واژگونی دچار می کند. امام هادی، هدایت کننده مؤمنان به نور ولایت معصومین به سوی پروردگارشان است. و خداوند هر که را خواهد هدایت کند به نور امام هادی، هدایت می فرماید! امام هادی، هدایت کننده مؤمنان بر صراط مستقیم است که صراط محمد- علی است.

نصّ سیزدهم

عرفان تزکیه و تنویر (زکیّ- المنوّر) در وجود حسن ابن علی(ع) (امام عسکری)

امام یازدهم حسن بن علی فرزند امام هادی و ملقب به زکی و معروف به عسکری است زیرا در محله عسکر از توابع سامرا تبعید و محبوس بود که منطقه ای نظامی بود. این سه امام آخر یعنی امام هادی و امام حسن عسکری و امام مهدی هر سه در این منطقه زیستند. امام یازدهم در سن بیست و دو سالگی با شهادت پدرشان به امامت رسیدند و شش سال بعد شهید شدند و بدین ترتیب کمترین مدت امامت در حیات دنیا مختص این امام است.

حبس و تبعید و محاصره و خفقان و نظارت دستگاه خلافت درباره این امام به غایتش رسیده بود و شیعیان در کوچه و بازار حتی جرأت سلام گفتن به امام خویش را نداشتند و امام نیز آنان را از این کار منع می نمود تا جانشان به خطر نیفتد. سختگیری مضاعف درباره امام یازدهم به این دلیل بود که عباسیان می دانستند که مهدی موعود فرزند امام یازدهم است تا به محض تولد نابودش سازند زیرا عباسیان در جرگه علویان بودند و برهمه اخبار و احادیث و اسرار آل محمد(ص) آگاه بودند و درست به همین دلیل دجالان آل محمد گشتند و هستند! زیرا تا به امروزه نیز مذهب امامیه دجالیتی عمیقتر و تاریخی تر از تشیع عباسی ندارد و فرهنگ غالب بر اکثر شیعیان جهان همان شیعه عباسی است یعنی شیعه حکومت پرست و فلسفی و یونانی زده و پیرو علوم و فنون بغی که از امامان فقط شفاعتشان را می خواهند درست مثل خلفای عباسی که در مواقع سختی به پای امامان می افتادند و زاری می کردند. دو خلیفه عباسی دستور قتل امام را صادر نمودند و هر دو قبل از انجام این کار خودشان بدست اطرافیان خود به قتل رسیدند و بدین طریق امام یازدهم امکان یافت شش سال امامت کند که زمینه و مقدمات تولد مهدی و غیبتش را مهیا سازد. امامان اخیر ما اساساً امامان عرصه غیبت و مهیاکننده شرایط آن برای شیعیان هستند.

امام حسن عسکری علاوه بر حیات تبعیدیش تحت نظر نظامیان و جاسوسان همه جانبه مجبور بود که هفته ای دو بار هم خود را به خلیفه بنماید و گزارش بدهد. ارتباطات امام با شیعیان بقدری کم شده بود که اصلاً موجودیت امام برای عالم تشیع مورد سؤال و انکار قرار گرفته بود و خود امام در این باره فرمودند که: هرگز امامت در میان تشیع به این حد مورد شبهه و انکار واقع نشده بوده است! به همین دلیل بیشترین تعداد کرامات و معجزات و بیّنات و غیبگوئی از امام یازدهم در قبال بازدیدکنندگانش بروز نمود تا خلأ امامت در میان مردم و شبهات و انکارها را جبران کند. وگرنه همه امامان ما دارای کرامات و معجزاتی بمراتب بیشتر از انبیای مرسل بودند ولی بندرت از خود بروز می دادند زیرا عصر کتاب و معرفت و هدایت بود. در این باب امام رضا(ع) سخنانی مفصّل دارد.

همانطور که گفتیم از امام موسی کاظم به بعد، امامت روی به غیبت دارد و لذا امامان آخر (شش امام اخیر) زمینه ایمان و معرفت و هدایت غیبی و باطنی و عرفانی را برای شیعیان مهیا نموده اند و هر امامی مرحله ای از آن را تبیین و محقق کرده است. و لذا همه جریانات موسوم به تصوّف و عرفان و درویشی و باطن گرائی و حکمت لدنّی از دوره این امامان آخر به عرصه ظهور رسیده است و لذا براساس و محور وجود هر یک از این امامان سلاسل عرفانی و حکمی و درویشی کثیری در طول تاریخ پدید آمده است که برخی به راه راست و برخی به انحراف رفته اند. ولی از آنجا که نام این امامان در تقیه بوده لذا این جریانات عرفانی تحت عناوین نوّاب و وکلاء و نمایندگان امامان در سراسر بلاد اسلامی اشاعه یافته است که این تقیه در عصر سه امام آخر به تمام و کمال بوده است و در مورد امام دوازدهم مطلق گشته تا حدی که بر زبان آوردن نام آن حضرت (محمّد) معصیت بزرگی محسوب می شده است تا آنجا که فرموده اند: هر که پرده تقیه را بدرد از ما نیست و از دین بیرون است.

مهمترین رسالت امام حسن عسکری مهیا ساختن زمینه غیبت کبراست که یکی آشکارسازی غیبی- شهودی مقام امامت از برای رؤسای شیعیان بوده است و دیگری گماردن شیعیان مورد اعتماد و مخلص در سراسر بلاد اسلامی بعنوان وکلای تام الاختیار امام است که اکثراً همین وکلاء و نواب هستند که امام مهدی را در دوره غیبت صغرا یاری می دهند. و سوم ادامه و اعتلای تعلیم علوم باطنی و عرفان روحانی به برگزیدگان شیعه است که امام هادی بنایش را استوار کرده بودند. ولی متأسفانه در اکثر اخبار شیعه و علمای آن جز سخن وجوهات شرعی و مسائل فقهی از جانب امامان نقل نشده است که البته علوم و اسرار عرفانی نیز چندان قابل نقل اخباری نیستند و چه بسا از جانب امام سفارش به تقیه بودند تا مورد سوء استفاده شیادان و دشمنان قرار نگیرد و لذا این معارف سینه به سینه منتقل شده است و سند روائی آشکاری از نزد امامان ندارد.

بنابراین مهمترین رسالت امام یازدهم آماده سازی شیعیان جهت برقراری ارتباط باطنی و نوری با امام در دوره غیبت است. و عجبا که اکثر این نوّاب و وکلائی که امام برمی گزیدند از مردم عامی و امّی بودند نه دانشمندان و فقهای مکتبی! بطور مثال نخستین و مهمترین نائب امام مهدی در غیبت صغرا که تربیت شده امام هادی و امام حسن عسکری بود کسی بنام عثمان ابن سعید عَمری است که ظاهراً تنها نواب اربعه ای است که امام مهدی را دیدار می کند و این فرد که شدیداً مورد اعتماد و وثوق این هر سه امام اخیر بوده و سائر نواب را هم خودش برگزیده و جانشین قرار داده است یک روغن فروش دوره گرد و عامی است که صاحب کرامات هم بوده و نشان می دهد که حامل روح و نوری از جانب امام بوده است که خود بانی یک جریان عرفانی از مکتب اهل بیت است.

آن بخش از حکمت ها و معارف روحانی و عرفانی امامان اخیر هم که نقل شده و به شیعیان رسیده است همانست که منبع اصلی خرافات در شیعیان بوده است که مقادیر کثیری از آن در بحارالانوار جمع آمده است. و این نشان می دهد که معارف باطنی و روحانی در نزد نااهلان تا چه حدی موجب تخدیر و تحریف است و در دست شیادان و دجالان دعانویس و رمّال و جن گیر وسیله امرار معیشت و فساد اعتقادی مردم گشته است آنهم به اسم امامان!

بدین ترتیب باید گفت که امام حسن عسکری بطور خاص این رسالت را داشته که موجودیت فیزیکی و ظاهری امام را تبدیل به نور حکمت و معرفت و هدایت شیعیان سازد تا شیعیان از طریق صلوة عرفانی بر نور امام وارد شده و او را درک نموده و سیر الی الله کنند و در آفاق و انفس پروردگارشان را دیدار نمایند: ما نشانه های خود را در آفاق و انفس بر شما آشکار می سازیم تا بدانید که او حق است ولی مسئله اینست که لقای پروردگار را باور ندارند! قرآن کریم- که خدا دانستن امام از جانب برخی شیعیان هم از بابت لقای الهی به نور امام است که تا تبیین توحیدی نشود اجتناب ناپذیر می آید همانطور که جریان غلات شیعه علاوه بر جنبه شیادی و دجالیش، مربوط به این واقعه عظیم و عدم درک توحیدی آنست!

خود امام مهدی(عج) درباره پدرش چنین میفرماید: "او همه آنچه را که پدرانش داشتند طی نمود و خداوند هر چه که در نزد خود داشت به او اختصاص داد و او حقشان را ادا نمود و از دنیا رفت!" این سخنی بس حیرت آور است که درباره هیچیک از امامان قبل از او از زبان امامی دیگر بیان نشده است و بیانگر کمال مطلقه هویت الهی در یک انسان است. و این حدیث ادعا و روش تأویلی کار ما در این رساله را نیز اثبات می کند که هر امامی را مظهر کاملی از امامان قبل از او می دانیم همانطور که امام حسن عسکری مظهر تمامیت فضائل امامان قبل از خویش است و کل هویت الهی را به ارث برده است. که این مقام در حد برتری شامل خود امام مهدی نیز می شود که جامع یازده امام و سیزده معصوم قبل از خویش است.

به لحاظ وجودی امام حسن عسکری پایگاه عروج پسرش مهدی بسوی ذات باری تعالی است و باعث و بانی الحاق مهدی به نور حق است پس بایستی امام حسن را مظهر اسم "المنوّر" دانست یعنی نور کننده!

امام حسن عسکری، موج دوم امامت از امام موسی کاظم به بعد را به کمال رسانید و اوّل و آخر امامت را بهم رساند و بدینگونه قوس ولایت چهارده معصوم به تکوین کامل رسید که دائرۀ ولایت و امامت کامل گردید و از این نور واحد، نوری برتر جهید که نور امامت مهدی است: نور علی نور!

روزی خلیفه عباسی از زندانبان امام پرسید: او در چه حالیست و چه می کند؟ زندانبان با مکثی طولانی گفت: درباره کسی که همه روزهای سال را روزه دار است و شبانه روز بر نماز، چه بگویم! خلیفه که دید حتی زندانبانها هم که شقی ترین و برگزیدۀ اشقیاء هستند تحت تأثیر امام قرار گرفته اند دستور قتل امام را صادر کرد و عجبا که همان کسانی که مأمور اجرای این حکم بودند همان شب خلیفه را در حال سیاه مستی به قتل رساندند. مشابه چنین وقایعی در دربار عباسیان در قبال امامان به کرّات رخ نموده است و این معضله نشان می دهد براستی که حافظ جان امامان خداوند بوده و بی اذن الهی کسی توان هیچ آزاری را نسبت به آنان نداشته و امکان شهید کردنشان هم نبوده است همانطور که خود امام عسکری(ع) می فرماید: قلوب ما کانون اراده الهی است و هر چه که خداوند اراده کند ما هم اراده می کنیم!

امامان، سلسله مراتب تکوین حق در عالم ارض هستند که کمال این تکوین همانا نوری شدن وجود امام است در عالم ارض. همانطور که رسول خاتم در دعایش می فرماید: پروردگارا مرا نور فرما! و در قرآن کریم هم این دعا به همگان تلقین شده است: پروردگارا نورمان را در ما به تمام و کمال برسان! و امام حسن عسکری آخرین حلقه تکوین نوری امام است و این شرایط را در آفاق و انفس مهیا کرده است و آن وجود مبارک فرزندش مهدی است که به هیکل نوری تمام و کمال نائل آمده است و این نور را نثار شیعیان خود ساخته است تا با توسل به این نور به پروردگارشان ملحق شوند و لذا می فرماید: علم ما به شما احاطه دارد و چیزی از شما (شیعیان) بر ما پنهان نیست و هر که مرا بخواهد مییابد! و این امر در کلام امام علی(ع) در خطبه نورانیه آشکار آمده است که ایمان شیعی را جز معرفت بر نور امام نمیداند که این علم و عرفان و حکمت نوری در هفت امام آخرین به شیعیان لایق تعلیم و القاء شده که در وجود امام هادی و امام عسکری به کمال میرسد و از وجود امام مهدی به تمام و کمال تنویر می شود از برای شیعیانی که براستی امام را می خوانند و می جویند و فرجش را آرزو می کنند.

شش امام نخست و هشت معصوم اولیه انوار آشکار حق در خلق هستند ولی شش امام آخرین به مثابه نور علی نورند که نور آن هشت نور را به پیروان خود می رسانند. به همین دلیل هر یک از این شش امام آخرین به مثابه رساننده نور آن شش امام اولین بسوی مؤمنان هستند یعنی نوری از نورند و نوری بر نورند و خداوند هر که را خواهد با این نور علی نور هدایت می فرماید طبق کلامش در سوره نور! یعنی امام موسی کاظم نور رسای امام صادق و ظهور باطن اوست و امام رضا همین نسبت را با امام باقر دارد و امام جواد با امام سجاد و امام هادی با امام حسین و امام حسن عسکری هم با امام حسن مجتبی. و نهایتاً امام مهدی هم ظهور جهانی علی مرتضی است و بدینگونه اول و آخر امامت بهم میرسد و باطن آن شش امام در این شش امام آخرین آشکار می شود از برای عارفانشان که مهدی ها و علیین عرصه غیبت هستند همانطور که رسول خاتم(ص) از دوازده مهدی در دوره غیبت نام می برد که ظهور می کنند. همانطور که امام مهدی هدایت شده الهی است این دوازده مهدی دوره غیبت هم هدایت شده مهدی(عج) هستند. و باید دانست که "مهدی" در لغت بمعنای هدایت شده است: "ای اهل ایمان پیروی کنید از کسی که خداوند هدایتش کرده است. آیا پیروی از خدا حق تر است یا پیروی از کسی که خدا خود هدایتش نموده است..." قرآن کریم- پاسخگوئی به این سؤال الهی در قرآن است که مسلمین را به دو مذهب شیعه و سنی تقسیم کرده است و شیعه را هم به دو دسته مرید و مقلّد!

همانطور که محمد مصطفی(ص) بارانداز انوار همه انبیای الهی بود که نور واحده اش از علی مرتضی آشکار شد امام حسن عسکری هم بارانداز انوار همه امامان بود که نور واحده اش از فرزندش مهدی متجلی گردید.

یکی از عجایب زندگانی امام حسن عسکری ماجرای ازدواجش با نرجس خاتون است که دختر یکی از پادشاهان رومی و قدیسه ای مسیحی بود که به جبر نامزد یکی از شاهزادگان رومی شده بود ولی مراسم عقدش سه بار پیاپی مواجه با

زلزله ای شد که مراسم عقد را بهم ریخت و لاجرم این نامزدی، شوم شناخته شد و منتفی گردید. این دختر در رویائی امام حسن عسکری را دیده بود و می دانست که باید به همسری وی درآید و روش رسیدن به امام را هم در رویایش یافته بود که خود را بصورت کنیزکی به بازار برده فروشان برد و از روم به عربستان فرستاده شد و امام حسن عسکری او را در بازار برده فروشان خرید و به خانه خود آورد و با وی ازدواج نمود که حاصل آن امام مهدی بود. از فضیلت و ایمان این دختر مسیحی همین که عمه آن حضرت حکیمه خاتون که خود در فضیلت و کرامت سرور خاندانش بود خودش را خدمتگزار نرجس خاتون می نامید و نرجس را سرور زنان خاندانش می خواند. قابل ذکر است که پدر نرجس(ع) فرزند امپراطور روم بود و مادرش از سلاله یکی از حواریون مسیح(ع)!

باروری و بارداری نرجس خاتون به امام مهدی(عج) نیز از اسرار و عجایب تاریخ است و تولد امام مهدی نیز همچون تولد موسی و مسیح و ابراهیم است که شاهان جور از بدنیا آمدنش با خبر بودند و در جستجوی قتلش ناکام شدند! با این تفاوت که نرجس خاتون بهمراه امام در یک پادگان نظامی و تحت نظر شبانه روزی می زیستند و عباسیان هم از تولد مهدی موعود بعنوان ناجی بشریت و منهدم کننده جباران باخبر بودند که دوازدهمین امام شیعه و فرزند امام حسن است و لذا لحظه ای از نرجس خاتون غافل نبودند و هر روزه توسط ماماها و پزشکان معاینه می شد ولی هیچکس ندانست که مهدی کی و کجا و چگونه بدنیا آمد. همانطور که پس از تولدش نیز طبق روایات تاریخی فقط یکبار در یک جمع چهل نفری از سران شیعه بهمراه پدرش دیده شد که حدود سه سال داشت تا تشیع از وجود امام مهدی باخبر شود و امام را انکار نکند. و نواب اربعه نیز طبق گزارشات تاریخی ارتباط مستقیمی با مهدی در دوره غیبتش نداشتند الا فقط اولین آنها یعنی عثمان بن سعید عمری که در آن جلسه یکبار امام را رویت نمود و تا به آخر دوره غیبت صغرا فقط با امام مکاتبه داشت.

بنظر ما تولد امام مهدی تولدی نوری بوده است و امام از همان آغاز دارای هیکل نوری بود که پزشکان از تشخیص بارداری مادرش برنیامدند و امام می توانست در آن پادگان نظامی زیر نظر دائمی جاسوسان و مفتشان بطور نامرئی زندگی کند و هرگز رویت نشود. و این از هویت نوری پدرش امام حسن(ع) بود که بقول امام مهدی(عج) از کل ذات الهی برخوردار شده بود. و از اینرو ما امام حسن عسکری را مظهر تحقق اسم النور و المنوّر دانسته ایم که توانسته فرزندی نوری بدنیا آورد. هر چند که هرگاه هم که اراده می نموده می توانسته تجسم یابد تا دیگران هم وی را رویت نمایند همانطور که نمودند!

بدین طریق عباسیان با شهید ساختن امام حسن(ع) و نیافتن هیچ فرزندی از ایشان به گمانشان تا ابد از خطر امامان و امامت آسوده گشتند و لذا پس از دفن امام، اموال امام به امر خلیفه بین برادر و مادر امام تقسیم شد. جعفر برادر امام حسن(ع) پس از شهادتش دعوی امامت کرد که شیعیان مسخره اش کردند چون می دانستند که امام کیست و لذا به جعفر کذاب معروف شد. یکبار جعفر کذاب به نزد خلیفه رفت و گفت اگر مرا بعنوان امام شیعه بپذیری سالیانه بیست هزار درهم به تو می دهم (از کیسه وجوهات شرعی شیعیان) و خلیفه به وی گفت: ای احمق من حاضرم هزار برابرش را بپردازم تا مرا بعنوان امام علویان بپذیرند!

پس از شهادت امام حسن عسکری عده ای از جمله برادرش دعوی امامت کردند ولی حتی یکنفر از شیعیان هم آنها را نپذیرفتند و همه رسوا شدند. این واقعیت دال بر این حقیقت است که امام مهدی از جانب همه رؤسای شیعه دیده و تصدیق شده بود که فریب نخوردند.

نشان داده ایم که امامت چیزی جز علم و عرفان تأویل نیست یعنی تأویل جهان هستی به حق و تعیّن حق به خلق! و امامان شیعه یکایک جز تحقق درجات این تأویل و تعیّن رسالتی نداشتند که این امر در امام حسن عسکری به تمام و کمال رسید یعنی حق در وجود ایشان به نور تعیّن یافت و وجودشان هم به حق تخلّق یافت که در جهش بعدی یعنی در وجود امام مهدی این خلق جدید الهی به تمام و کمال آشکار شد. به بیان دیگر همه امامان ظهور و تجلی باطن یکدیگرند

در جریان خلق جدید! و امام مهدی هم ظهور و تجلی نور حقی است که در پدرش تعیّن و تأویل شده بود. پس تولد مهدی عین ظهور نور بود و مهدی نورالله است همانطور که مسیح هم روح الله است.

امام حسن عسکری بقدرت کمال تزکیه نفس تا سر حدّ فنای از خود بود که قادر به تنویر جان خویش گردید همانطور که از القاب آن حضرت "زکی" است. و از این نور فطرت خویش بود که توانست نطفه نوری امام مهدی را در رحم عصمت مریمی نرجس خاتون بکارد و نور خداوند را از این رحم متجلی سازد به مصداق این کلام الهی در سوره بقره که اگر مرد و زنی در رابطه، تقوای الهی را ادا کنند او را دیدار می کنند! و امام حسن مظهر کمال تزکیه و تقوا و پاکی بود همانطور که او را نقی و زکی لقب دادند! و امام حسن و نرجس خاتون نور خداوند را در وجود فرزند خود دیدار نمودند و این تولد نور بود.

قابل ذکر است که نرجس خاتون(ع) پس از بدنیا آوردن امام مهدی توسط مأمورین خلافت عباسی دستگیر و در زندان قصر محبوس گشت و تحت تفتیش و شکنجه های جسمی و روانی غیر قابل وصفی قرار گرفت همانطور که از مدتها پیش وی را تحت مراقبت پزشکان قرار داده بودند تا به محض زایمان، امام را بقتل برسانند ولی اثری نیافته بودند. نرجس خاتون(ع) چند سال در زندان باقی ماند و شهید گردید.

در اینجا نکته ای هم بطور کلی درباره ماهیت مادران ائمه هدی قابل ذکر است و آن اینکه اکثر امامان عرصه غیبت تدریجی (از امام موسی کاظم به بعد) بیش از یک همسر اختیار می نمودند تا هویت آن فرزندی که وصی امامت است در میان سائر فرزندان از نظر جواسیس حکومت مخدوش و پنهان شود. ولی درباره آن زنان پاکی که مهد تولد امام بودند باید گفت که جملگی مظهر عصمت و فضیلت و تقوا و معرفت زنان عصر خود بودند و اکثراً صاحب کرامات و مستجاب الدعوه بودند که در رأس آنان مادر امام حسن عسکری (حُدیث) و مادر امام مهدی (نرجس) قرار دارند که در مقام معنوی همطراز امام بودند همانطور که امام حسن عسکری قبل از شهادتش مادرش حُدیث را وصی خود قرار داد که تا سالها رهبری شیعیان را برعهده داشت و با شهادت امام حسن عسکری خانه و اموال امام بواسطه برادرش جعفر کذاب (به یاری حکومت) مصادره و تصاحب شد و بدینگونه مادر و همسر امام هر دو بی خانمان و سرگردان در کوچه و خیابان ماندند و شیعیان هم جرأت یاری به آنان را نداشتند و دوره غیبت صغرای امام مهدی با چنین شرایطی آغاز شد در بی کسی و بی خانمانی و مسکنت و یتیمی مطلق! و براستی که امام اسوه یتیمان و مساکین و مستضعفین تاریخ بشر است. و بنگر این زنان را که دارای چه مقامی از ولایت و عصمت بودند که در سخت ترین شرایط غیر قابل وصف در کنار امامان می زیستند و بلکه وصی آنان بودند و بر این رسالت شهید می شدند.

یکی از شیعیان از حُدیث مادر امام حسن پرسید: این چه بدعتی است که زنی مقام وصی امام را عهده دار شده است!؟ که مادر امام فرمود: این نخستین بار نیست این سنت ماست امام حسین(ع) هم خواهرش زینب را وصی خود نموده بود! از این کلام بوضوح برمی آید که امر و مقام امامت فقط مختص مردان خدا نیست و مادران امامان نیز دارای چنین مقامی باطنی بوده اند وگرنه رحمشان استحقاق پرورش امامت را نمی داشت! یعنی امامت مولود زندگی مشترک دو انسان صاحب عصمت است وگرنه همه فرزندان همسران امامان ما به این مقام نائل می آمدند. همانطور که همه فرزندان فاطمه امام بودند یعنی دارای مقام عصمت الهی بودند. اگر چنین نبود خداوند دختری را از سرزمین روم و از کاخ امپراطوری با آن حوادث محیرالعقول به سرزمین حجاز نمی کشاند و به همسری امام حسن عسکری درنمی آورد تا مادر منجی عالم بشریت و برپا کننده قیامت کبرا شود. و این شاهزاده رومی فقط یکی دو سالی با امام زیست و مهدی را بدنیا آورد و مابقی عمرش را در بی خانمانی و مسکنت مطلق و سپس در زندان عباسی در زیر شکنجه ها جان سپرد و در کنار امام بخاک سپرده شد! هر چند که همان یکی دو سال همزیستی با همسرش هم در پادگان نظامی و تحت نظر جواسیس و پزشکان معاینه گذشت که این بدترین نوع شکنجه برای زنی صاحب عصمت امامیه است.

پس می توان درک نمود که امام مهدی با تولدش یک یتیم مطلق بود زیرا نه پدر داشت و مادر و مادربزرگش هم آواره کوچه و خیابان و سپس زندانی حکومت بودند و عموی کذابش هم که اصلاً مدعی امامت و بزرگترین خصم وی بود و شیعیان هم که از ترس جان جرأت کمترین یاری نداشتند و بلکه اکثراً خودشان هم مدعی و منکر و از جواسیس حکومت بودند. و بدینگونه امام مهدی با تولدش بر عرصه تنهائی مطلق وارد شد که همان غیبت است. پس غیبت از منظر عقل و ادراک و مصلحت بشری امری بود که به تمام و کمال بر وجود امام مهدی عارض گردید و لذا چاره ای جز مرگ، خودکشی و یا خود را تحویل دشمن نمودن باقی نمی ماند. ولی حکمت و اراده الهی امر دیگری را مهیا نموده بود و آن غیبت نوری امام زمان بعنوان با عظمت ترین و قدسی ترین و عرفانی ترین و جادوئی ترین واقعه در کارگاه آفرینش جهان بود که تا به امروز استمرار دارد. و مهیا کننده این بزرگترین معجزه الهی در جهان و تاریخ بشری همانا امام حسن عسکری(ع) بود که توانست در رابطه با نرجس خاتون(ع) در اشد تقوای الهی برای نخستین بار در تاریخ خلقت بنی آدم، نطفه ای از نور ذات پروردگارش بنشاند و این مطلق تأویل ماده به نور ازل است: "پس از حیث پاکی بسوی زنان خود بروید که امر خداست و براستی که خداوند توابین و پاکان را بسیار دوست می دارد و زنان کشتزار شما هستند پس هر طور که می خواهید در آنان بذرافشانی کنید که شما مقدم هستید پس خدای را در این رابطه در نظر آورید و بدانید که او را دیدار می کنید و این مژده ای برای مؤمنان است." بقره۲۲۳- و بی تردید رابطه زناشوئی این دو معصوم خدائی همان معراجشان بوده است و او را دیدار کردند در برترین تجلی و نور! و لذا نورالله بدنیا آمد و این مقامی بس برتر از تولد روح الله از مریم مقدس است. و لذا روح الله مرید نور الله است در ظهور آخرالزمان! و لذا دجّال را می کشد و جهان را برای ظهورش مهیا می کند و نور الله هم ابلیس را می کشد و جهان را مظهر جنات نعیم خودش می سازد. و از این روست که امام حسن عسکری را "زکی" نیز گویند یعنی پاک پاک و نیز پاک کننده! و این از اسمای الهی است. و این پاکی در رابطه زناشوئی، قلمرو تنویر جان جهان و جهانیان است و مولّد نور! و لذا آخرالزمان عرصه تزکیه و تطهیر خواه ناخواه نفوس عالم و آدمیان است یا به تقوا و تأویل و یا به برون افکنی تکنولوژیکی و تخلیه نفس! و این همان قیامت نفوس آدمیان است به تنویر نور امامان و معصومین از مردان و زنانشان! اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم!

نصّ چهاردهم

عرفان نوری و حیّ و قیّومی (النور- الحیّ و القیّوم) در وجود محمّد ابن حسن(ع) (امام مهدی)

امام مهدی(عج) فرزند امام حسن عسکری است که نامش محمد و القابش عبارتند از بقیة الله، حجت الله، امام زمان، صاحب العصر، خلف صالح، قائم آل محمد و مهدی! و کنیه ایشان هم همچون رسول خاتم(ص) یعنی "ابوالقاسم" است. دوازدهمین امام معصوم و آخرینشان حضرت حجت ابن الحسن در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا در یک پادگان نظامی دیده به جهان گشود. امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ هجری شهید شد که ایشان حدود پنج سال داشت که امامتش آغاز شد که با غیبت صغرا بود که تا سال ۳۲۹ یعنی حدود ۶۹ سال ادامه داشت که با مرگ آخرین نائب ایشان غیبت کبری آغاز شده است.

همانطور که در فصل قبل متذکر شدیم تولد ایشان نوری و هیکل مبارکشان نیز نوری بود و لذا جز پدر و مادر و عمه پدری کسی ایشان را نمی دید و فقط یکبار امام حسن عسکری ایشان را در یک جمع چهل نفری از سران شیعه آشکار کرد تا همه مهدی خود را به چشم ببینند و نیز نخستین نائب حضرت یعنی عثمان ابن سعید عَمری که از معتمدین طراز اول امام حسن(ع) و امام هادی(ع) بود ایشان را فقط یکبار دیدار کرد و سه نواب دیگر هم بواسطه نخستین نائب تعیین شدند که با مرگ نائب چهارم غیبت کبرای امام هم اعلان شد که حدود ۷۴ سال داشتند.

پس امام مهدی ظهور نور است منتهی نه نوری که از آسمان نازل شود بلکه نوری که از پشت مردی و از سینه زنی در رحمش نطفه شده و به کالبد بشری پا به حیات خاکی نهاده است. این همان نور زمین و آسمانهاست (الله نور السماوات و الارض...) که در کالبد انسانی رخ نموده از ذریه امامی و رحم قدیسه ای مسیحائی! گوئی که حاصل وصلت حقیقیت محمدی و روح مسیحائی است.

می دانیم که "نور" تنها اسم وجودی خداوند است زیرا سائر اسمای الهی معنوی و صفاتی و افعالی هستند و تنها نور است که موجودیت محسوس در جهان دارد که بواسطه اش هر چیزی محسوس و مفهوم و درک می گردد. اینک این نور که همان نور عرفه خدا در عالم آفرینش است موجودیتی انسانی یافته است در کالبد امام مهدی(ع)! پس این نور اعراف است یعنی نور معرفت کلی و کامله پروردگار از برای خلقش!

البته همه امامان ما نورند و وجودشان خانه نور السماوات و الارض است ولی امام مهدی نوریست که از نور وجود امام عسکری متجلی شده و مصداق نور علی نور است و لذا هدایت کننده خلق است بی آنکه ارتباط فیزیکی و کلامی و مستقیمی با مردم داشته باشد مثل سائر ائمه(ع)! و همان نور رحمت مطلقه محمدی است که در آخرالزمان برای جهانیان قابل حصول است در شفاعتش و برای مؤمنان عارف قابل وصول است در هدایت عرفانی و سیر و سلوک باطنی! و بیهوده نیست نام ایشان هم "محمد" است همانطور که رسول خاتم فرموده که اوّل و آخرمان محمد است. هر چند که همه ائمه پیشاپیش سفارش کرده اند که ایشان را به این اسم نخوانیم در دوره غیبتش! و بلکه ائمه هدی ایشان را بواسطه چهار حرف مقطعه "م ح م د" بر زبان می آوردند. خود اینجانب نیز در روز عید فطری این حقیقت را شهود نمودم بدین صورت که دیدم آسمان بالای سرم تبدیل به گل سرخی شد و بناگاه پرپر شد و بر سرم ریخت و چون پائین آمد آنرا بصورت چهار حرف "م ح م د" دیدم! و بدینگونه دانستم که این یک رمز از روی تقیه نبوده بلکه دارای اسرار عرفانی است که باید درک شود همچون حروف مقطعه قرآنی! و انوار سرخ آن چهار حروف محمدی در سر و دل و جانم جاری گشت و بتدریج در معارفم بیان و عیان گردیده است.

جالب است که بدانیم هیچ موضوع و مسئله دینی و اسلامی به لحاظ تکرر و تواتر و کثرت به اندازه موضوع مهدی موعود از زبان رسول خاتم و همه امامان دارای اینهمه روایت و حدیث نیست که پذیرش آن از جانب اهل سنت کمتر از تشیع نیست. در حقیقت اگر همه فرقه های اسلامی در جستجوی موضوع واحدی جهت اتحاد و صلح جهانی باشند موضوعی جز این نمی یابند که دارای اینهمه احادیث مستند و مکرر و مستحکم باشد. یعنی همگان بر این باورند که طبق احادیث مکرری از جانب رسول خاتم و اصحاب کبارشان در آخرالزمان از آل محمد، مهدی موعود و ناجی بشریت خواهد آمد و جهان را غرق عدل و صلح و نعمات الهی خواهد کرد در حالیکه به غایت ستم و فساد و تباهی رسیده است. هیچ فرقه اسلامی نیست که منکر این امر باشد حتی وهابیون که شدیدترین خصومت را نسبت به مذهب امامیه بروز داده اند. و همه امامان اربعه اهل سنت در این باب به تفصیل سخن گفته و آنرا تصدیق کرده اند در حالیکه قبل از تولد امام مهدی می زیسته اند.

طبق باور علمای بزرگ اهل سنت علاوه بر رسول اکرم(ص) حدود سی و سه نفر از اصحاب رسول(ص) هم احادیث مربوط به مهدی موعود را از جانب آن حضرت نقل کرده اند. و تا به امروز بیش از چهل جلد کتاب معتبر از جانب علمای اهل سنت به طور اختصاصی درباره مهدی موعود تألیف شده است. دانشگاه الازهر که بزرگترین سخنگوی اسلام اهل سنت است در بیانیه ای اعلان کرده که مسئله مهدی موعود در روایات معتبر اسلامی بقدری تواتر و تکرّر دارد که جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد.

و اما در احادیث منسوب به امامان شیعه نیز شاید موضوعی به اندازه "مهدی موعود از آل محمد و فرزند امام حسن عسکری" تکرار و تأکید نشده است: از امام علی(ع) حدود پنجاه حدیث، از امام حسن مجتبی(ع) ۵ حدیث، از امام حسین(ع) ۱۵ حدیث، از امام سجاد(ع) ۱۰حدیث، از امام باقر(ع) حدود ۶۰ حدیث، از امام صادق(ع) ۱۲۵ حدیث، از امام موسی کاظم(ع) ۶ حدیث، از امام رضا(ع) حدود ۲۰ حدیث، از امام جواد(ع) ۶ حدیث، از امام هادی(ع) ۶ حدیث و از امام حسن عسکری(ع) ۲۵ حدیث! و باید دانست که حتی قبل از تولد امام مهدی(ع) چندین جلد کتاب تحصصی در این باب در جهان اسلام تألیف شده بود که از غیبت امام سخن گفته بودند که یکی از معروفترین آنها کتاب المشیخه تألیف "حسین بن محبوب زراد" است که حدود صد سال قبل از غیبت کبرا نوشته شده است.

موضوع باور به مهدی موعود و غیبت و ظهور مجدد جهانیش جهت برپائی حاکمیت عدل جهانی در اعتقاد شیعه بقدری محکم و شدید بوده که حتی برخی به مهدویت بعضی از امامان پیشین اعتقاد پیدا کردند مثل فرقه ناووسیه که حضرت امام صادق(ع) را مهدی و امام زنده و غایب می دانستند که نمرده و ظهور خواهد کرد و یا فرقه واقفیه همین اعتقاد را درباره امام موسی کاظم داشتند. و حتی گروهی پس از رحلت امام حسن عسکری مرگ آن حضرت را انکار کردند و گفتند او زنده و غایب است و امام قائم آل محمد هموست. این باور در جان مسلمین و بخصوص شیعیان بقدری قوی بوده که در طول تاریخ اسلام هزاران نفر دعوی مهدویت کردند و فرقه هائی را هم بوجود آوردند که اکثراً محو شده اند. در همین سده های اخیر نیز بیش از ده فرقه جدید شیعی پدید آمدند که کسی را مهدی موعود خود پنداشته اند که برخی کاملاً سیاسی و استعماری بوده اند همچون بهائیت! جریاناتی چون طالبان و القاعده و داعش هم با اینکه از اهل تسنن هستند همین ادعا را دارند و رهبران خود را "امام" می خوانند!

با توجه به این جریانات مذکور که در عصر ما صد چندان خودنمائی می کنند علاوه بر حقیقت امام مهدی و غیبت و ظهور آن حضرت، درک می کنیم که اصلاً این مسئله یک نیاز فطری بشر است که در همه مذاهب عالم کمابیش حضور دارد و در عصر ما خودنمائی می کند زیرا ناجی موعود آخرالزمان در متون همه کتابهای دینی دوران کهن به زبانهای متفاوتی حضور دارد از اوستا و اوپانیشادها تا تورات و انجیل و حتی مذاهب اساطیری یونانی و سرخ پوستی! پس براستی بشریت اگر بخواهد بر محور حق واحدی به وحدت و صلح جهانی برسد که هم ریشه اعتقادی و تاریخی و هم ریشه فطری داشته باشد جز امر مهدویت نیست!

این جنبش جهانی برای مهدی موعود و منجی عالم بشریت جهت نجات انسان مدرن از اینهمه مظالم و مفاسد و عذابهای فزاینده و نو به نو همانا قیام حیات بشری بر روی زمین است بر علیه تمامیت خودش! این همان نور حیّ و قیومی پروردگار در وجود امام مهدی است که در جانها بیدار و خلاق گشته است همانطور که خود آن حضرت فرموده: علم ما بر یکایک شما احاطه دارد و ما بر شما آگاهیم و هیچ چیزتان از ما پنهان نیست پس هر کس مرا بخواند می یابد... من ناجی افراد، خانواده ها و جوامع بشری هستم!

گرایشات حیرت آور عرفانی عصر ما که مستمراً شدیدتر می شود و در سراسر جهان بر پا شده است عملاً چیزی جز جستجوی پیر و مراد و ناجی و امام نیست و این نیز محسوسترین وجه این قیام جان حیات انسان مدرن است که از نور حیّ و قیومی امام زمان می باشد که دم به دم جوشانتر و منورتر می گردد که دال بر ظهور عنقریب ایشان است همانطور که همه علائم و پیشگوئیهای مذاهب عالم در این باب بوقوع پیوسته است که روایات شیعی دقیقترین این علائم را پیشگوئی نموده است که مادر سائر آثارمان به تفصیل به آن پرداخته و در اینجا تکرارشان نمی کنیم.

خود امام مهدی در دوره غیبت صغرای خود در نامه ای به یکی از نواب اربعه فرموده که: منم بقیة الله در جهان و جانشین خدا و حجت حق بر شما! که همین سخن امام براستی برای ما بعنوان یک مسلمان هیچ جای شبهه ای باقی نمیگذارد که مصداق این کلام خدا در قرآن کریم است که: بقیة الله همان خیر و اختیار شماست اگر از مؤمنین باشید و زین پس دیگر ما را (خداوند را) بر شما هیچ حفاظتی نیست! یعنی امام زمان تنها بقا و حضور خداوند در جهان است و به غیر از او هیچ راهی بسوی خدا نیست. در این آیه سخن از بقا و موجودیت خدا در جهان است که قبلاً گفتیم که "نور" تنها موجودیت محسوس خدا در جهان است که این نور اینک جز وجود امام زمان نیست که نور حیات و قیامت آخرالزمان است: حیّ و قیوم!

این جنبش و قیام جهانی جان انسانها همان نور حیّ و قیومی امام زمان است که بر آستانه ظهور میرسد و لذا در جوانترین جانها شدیدتر بروز می کند همانطور که امام علی(ع) می فرماید: "همه یاران مهدی جوانان هستند و هیچ میانسالی در آنها نیست." و نیز به روایتی دیگر از امام، اکثر این جوانان یاریگر امام هم زنان جوان هستند. چرا که دچار اشد ستم و استثمار و تباهی تن و جان گشته اند و دچار ظلمی مضاعف و دوگانه اند.

"اراده کرده ایم تا مستضعفین را جانشینان و وارثان زمین سازیم." قرآن کریم- قبلاً نشان داده ایم که مستضعف در معنای لغت کسی را گویند که ضعف مادی و دنیوی را بخاطر خدایش بر خود گزیده باشد. در این رساله دیدیم که براستی اسوه های استضعاف تاریخ بشری جز امامان شیعه نیستند که مظاهر رحمت مطلقه خدا بر خلق هستند. و دیدیم که سیر فزاینده این استضعاف در امامان شیعه بتدریج در وجود و زندگانی آخرین امامان به حد مطلق رسید که منجر به غیبت کامل شد که این غیبت نه از فرط نفرت از خلقی که اشد ستم را در حقشان روا داشتند بلکه از فرط اشد رحمتشان و شفاعت و هدایتشان برای خلق بوده است. و این عشق و استضعاف است که امامان را در نور ذات حق فنا ساخته و مظهر این نور نموده است که جامع همه این انوار در وجود مهدی متجلی گردیده است. پس ظهور مهدی ظهور همه اسماء و صفات الهی است: نورالله، حق الله، نعمت الله، رحمت الله، حیات الله، بقیة الله، حجت الله، خلیفة الله و کلمة الله!

و اینست که امام علی(ع) معرفت نوری بر نورانیت امام را اساس ایمان خاص شیعی دانسته است که در آخرالزمان جهت جستجو و شناخت و الحاق به امام زمان تنها راه و روش ممکن است که می توان بواسطه اش امام را شناخت و مبتلای به انواع دجالان نشد! زیرا مهدی که تنها امام ناجی آخرالزمان است "نور" است: نور حیات، نور محبت، نور معرفت، نور حقیقت، نور رحمت، نور هدایت، نور قیامت و نور شناخت شناسی و نور شناخت بهشت از جهنم و امام از دجال! "او بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمات بسوی نور هدایت کند." قرآن کریم- بشرط آنکه بتوانیم نور صلوة امام را بشناسیم و خود از اهالی صلوة امامیه باشیم که صلوة عرفانی است.

و لذا همه یاران و وزرای امام در عصر ظهورشان عارفان و حکیمان نوری هستند که بقول امام رضا(ع) اگر به تعداد اصحاب بدر (۳۱۳نفر) شوند قائم آل محمد قیام می کند که این قیام نیز نوری است و نه فنی و تسلیحاتی و لشکرکشی! و به نورش زمانه را مصادره و قبض می کند زیرا امام زمان است و نور الساعه الهی در نزد اوست که نور ذات دهر می باشد! و بواسطه همین نور است که بر یکایک خلق احاطه کامل و آگاهی دارد و یارانش را نیز می شناسد و به نورش آنان را برای قیام آماده و متحد و بسیج می کند زیرا آنان نیز این نور را می شناسند و بر آن علم دارند.

به همین دلیل است که در دعای سباسب می فرماید که: "من بر حریم عصمت الهی وارد شده ام و زین پس هرگز مرا نخواهید دید الا بهمراه صیحه آسمانی و بوقت ظهور دجال...!" همانطور که نور را نمی توان دید الا به نور خودش آنگاه که خود اراده فرماید! و اینجانب در سال ۱۳۷۴هـ . ش با فریادی آسمانی که همچون صدای انفجار اتمی از وسط آسمان بود به این دیدار نائل آمدم که بهمراه نزول روح و امرش بود که تا به امروز مشغول تألیف و تبیین امرش بوده ایم که سراسر امام شناسی و دجال شناسی بوده است.

امام حسن عسکری مظهر "المنوّر" (تنویر کننده) بود بدلیل کمال پاکی و طهارت و فنا شدن از خود که همان مصداق لقب "زکی" است که از القاب امام و از اسمای الهی است. ولی امام مهدی مظهر "نور" است و برپاکننده انقلاب نوری و حیات طیبه نوری که همان جنات نعیم الهی برای مؤمنان و توبه کنندگان روی زمین است و این جامعه فاضله امام زمانی است.

همانطور که شیخ اکبر ابن عربی در فصوص الحکم، حضرت یوسف را مظهر حکمت نوری پروردگار خوانده است ما هم امام مهدی را در قلمرو امامت مظهر اسم النور می دانیم و عرفان نور علی نور! و بیهوده نیست که در فرهنگ شیعه، حضرت مهدی را یوسف آل محمد هم لقب داده اند. با این تفاوت که حضرت یوسف حامل نوری از پروردگار بود ولی امام مهدی مظهر خود نور است و صاحب کالبد نوری! و این تفاوت از زمین تا آسمان است. در حقیقت می توان امام حسن عسکری(ع) را به لحاظ تنویر وجودی مترادف نور یوسفی دانست.

به روایتی از معصومین امام مهدی(عج) در دوره غیبت همچون حضرت خضر(ع) است که هویت نوری دارد و اینجانب ایشان را درک و دیدار نموده ام (قبل از دیدار با امام زمان) که مرا بسوی امام راه نمود.

امام مهدی بقدرت هویت نوری خود و نفوذ و احاطه نورش در یاران و شیعیان مخلص است که می تواند طبق روایت، یک شبه همه یارانش را یکجا جمع آورد و امر ظهور را به آنان القاء و ابلاغ نماید.

در حدیث شیعی آمده که امام زمان هر ساله در مراسم حج مسلمین را در حریم خانه خدا دیدار می کند ولی کسی او را نمی بیند (نه می بیند و نه اینکه می شناسد) و این نیز دال بر نوری بودن هیکل مبارک است. و هرگاه که بخواهد به کالبد مرئی درآید آن صیحه آسمانی پدید می آید که ناشی از این تحول در ساختار عالم وجود است.

و باید دانست که در دوران غیبت، امام می تواند به نورش در هر کسی تجلی کند و این عین کلام امام علی در خطبه بیان است که فرمود هرگاه و در هر مکانی که بخواهم در کسی که برگزینم نورم را بتابانم و از او آشکار شوم. و هر که این امر را تکذیب کند بر من مرتد است و هر که بر من مرتد شود بر خداوند مرتد شده است. و می دانیم که همه امامان نوری واحدند در تجلیات گوناگونی از اسمای الهی! و این تجلی نوری امام از وجود شیعیان مخلص و عارفش همان واقعه پیدایش مهدی های عرصه غیبت است که رسول خاتم پیشگوئی نموده اند. و مصداق این کلام امام باقر(ع) که: ما معانی خدائیم و ظهورش در شما!

همانطور که نواب و وکلای امام زمان اکثراً مؤمنانی عامی و امّی و روشن ضمیر بودند اولیای او در دوره غیبت کبرا نیز همینگونه اند زیرا علمای رسمی و کلامی و فقهی دچار عُجب و حُجب و غرور قلبی هستند و بندرت قادرند که نور امام را دریافته و برتابانند همانطور که رسول اکرم(ص) این نوع علوم را بزرگترین حجاب حق در بشر نامیده است و علمای مکتبی را بزرگترین منکران ظهور امام زمان معرفی کرده است. همانطور که علمای مکتبی اکثراً از ائمه هدی جز علوم کلامی و فقهی چیزی درنیافته و بغیر از آن را منکر شده اند در حالیکه اصل امامت همان نور حکمت و معرفت و ولایت عرفانی آنهاست که موجب هدایت است و در تاریخ ماندگار می شود و علوم فقهی پدیده هائی عصری و گذرا میباشند بخصوص که در عصر ما بکلی از قلمرو حیات مسلمین خارج شده و کارائی ندارد زیرا طاغوت و ربا و ریا و زنا بر تمامیت فرهنگ و روان مسلمین مسلط گشته است در حالیکه علوم فقهی مشمول زندگی حلال و ایمانی می شوند همانطور که مثلاً خمس و زکات بر اموال غصبی تعلق نمی گیرد و ربا را شامل نمی شود همانطور که امر حجاب و نماز هم مشمول کافران نمی شود. و اینست که از ائمه هدی نقل شده که امام مهدی در ظهورش همه مساجد را تخریب میکند زیرا در آن جز کافران و منافقان رفت و آمد نمی کنند و این مساجد بصورت قصرهائی برای تجمل و استکبار فرقه ای ساخته شده اند مثل مسجد اموی در شام!

امام زمان نور است نور رحمت مطلقه و هدایت خداوند بر عالمیان! و فقط مؤمنانی که صادقانه او را می خوانند و فرجش را تمنا می کنند وی را درک می کنند و اجابت می شوند. بنده عده زیادی را از نزدیک می شناسم که با توسل به آستان حضرت اجابت شده اند به اشکال گوناگونی! چه خوبست که آدمی از آن حضرت هدایت طلب کند و نه فقط شفاعت دنیوی و استراحت!

بسیاری در استغاثه و توسل به حضرتش بسوی یکی از اولیایش رهنمون می شوند تا هدایت شوند به نشانه هائی که در رویاها می یابند. این رویاها وجهی ماندگار از نبوت رسول خاتم برای اهل ایمان است که تا قیامت برای امتش به ارث مانده است بقول خود آن حضرت!

امام مهدی(عج) نور است نور هدایت! و کسانی که به خود آن حضرت اتصال مستقیم و دیداری می یابند مأمور هدایت سائر مؤمنانند و از یاران و وزرای آن حضرت محسوب می شوند. و دو نشانه دیدار با آن حضرت عین حقیقت است یعنی دجال و صیحه آسمانی! دجال که از همه سو رخ نموده است به اشکال گوناگون و جلوه های کثیری! و اما صیحه آسمانی را بنده در دو مورد خود درک و تجربه کرده ام یکی در دیدار خودم با آن حضرت و دیگری در دیدار پیرزنی در مشهد مقدس که منکر وجود امام بود و در حضور بنده با آن حضرت دیدار کرد بهمراه صیحه ای که آدمی رعشه اش را تا مدتها در تنش احساس می کند و براستی نعره ای است که دل را منقلب و جان را هوشیار و چشم را بیدار می سازد و برای لقای وجه رب مهیا می کند در کمال خشوع و سجود!

امام مهدی خود فرموده که: ما بواسطه علم خود بر شما احاطه و آگاهی داریم! این همان کلام خداست در کتابش: اوست خدائی که هفت آسمان و هفت زمین به مانند آن آفرید و امرش را بین این دو فرود می آورد تا بدانید که او به هر کاری قادر است او به علمش بهر چیزی احاطه و آگاهی دارد." سوره طلاق ۱۲- و امام همان زمین آسمانی و آسمان زمینی است یعنی محل نزول امر خداوند! پس به نور همین امر خداست که او هم به نور علم پروردگار بر همه خلق احاطه و آگاهی دارد. بعبارت دیگر خداوند هم بواسطه وجود امام است که بر خلقش علم و احاطه می یابد همانطور که به همین واسطه خودش را به نظاره می نشیند زیرا امام و انسان کامل آئینه جمال اوست. بر این معنا، شیخ اکبر ابن عربی نیز اذعان دارد منتهی بواسطه استدلالی دگرگونه! زیرا خداوند جهان و انسان را آفریده تا خود را معرفی و آشکار و دیدار کند از چشم غیر، خویش را و از چشم خویش هم غیر خویش را! و فقط در وجود امام مبین و مطلق است که از چشم خویش، خویش را دیدار می کند و فتبارک الله می شود و الله اکبر! این معنای آخر را ابن عربی درنیافته است و لذا معتقد است که انسان تا بهر درجه ای از لقای پروردگارش باز هم خودش را دیدار کرده است و نه پروردگارش را فی نفسه! زیرا ابن عربی مقام وجودی امامت شیعی را آنگونه که باید به تمام و کمال درنیافته است علیرغم اینکه به آن بسیار

نزدیک شده است. و اینست که در آثارش در باب وحدت وجود و حقیقت امام تناقضاتی وجود دارد که مذبذبان و منافقان را وسوسه به تحریف و انکار می کند از هر دو جانب اهل سنت و شیعه!

انسان کامل الهی و امام مطلق در عرفان ابن عربی همان انسان اسرافیلی است که یگانه هر عصر است در حالیکه انسان کامل و مطلق الهی در نظر ما که همان امام مهدی موعود است هم اسرافیلی و هم جبرائیلی و میکائیلی و عزرائیلی است و همه ملائک دور و نزدیک در محضرش تعلیم می یابند زیرا مقرّ عرش اعلای خداوند است و خداوند همه عالم هستی را در امر و خلقش در نزد او تدبیر و هدایت می فرماید. و ابن عربی از چنین مقامی از امامت بی خبر و غافل مانده است. با اینهمه مقام این عارف بزرگ در جهان اسلام بی بدیل است و هیچکس چون او خلاء و نفاق بین معرفت سنی و شیعه را پر نکرده است سلام و صلوة خدا بر او!

امام مهدی مظهر یگانگی تمام و کمال نور محمد- علی است که همه اسمای رحمانی و نعمانی و مهری و قهری پروردگار از وجودش به نوری یگانه و کامل متجلی می شود و لذا طبق دریائی از احادیث نبوی و ولوی ظهور جهانی حضرتش مقدمه قیامت کبراست و خلقی دگر و برتر از عالم و آدمی! "و آنگاه آفرینشی دگر است." قرآن کریم-

همه علمای بزرگ اهل سنت از هر چهار مکتب فقهی تعداد دوازده امام یا دوازده خلیفه و اقطاب پس از رسول خاتم را معترفند زیرا احادیثی وجود دارد که قابل انکار نیست ولی متأسفانه این دوازده تن خلیفه بر حق را در آسمان افسانه و اسطوره جستجو می کنند و برخی هم به جستجوی این دوازده تن در خاندان ملعون اموی هستند و برخی هم در خلفای ملعونتر عباسی. و برخی از شیعیان اسماعیلیه هم در خاندان فاطمیان مصر که برخی از آنان آشکارا مفسد بودند. معلوم نیست که چرا دوازده امام آل علی را در مقابل دیدگانشان نمی بینند و مردندد؟ لابد بدلیل فقدان جلال و جبروت شاهانه زندگانی این معصومین مظلوم! آری جز این نیست! وای بر امّت محمدی که الفقر فخری رسول خود را از یاد برده اند! و به همین دلیل گاه شاهد اظهاراتی از علمای اهل سنت هستیم که عقل در کارشان درمی ماند که براستی از جانب چه شیطانی ملهم شده اند که حتی مفسدی چون یزید ابن معاویه و هارون الرشید و مأمون عباسی را هم در جرگه خلفای الهی و اقطاب معرفت معرفی می کنند که بخشی از همین نظریه است که امروزه به نام داعش یزید ابن معاویه را امام و رهبر خود می خواند و حسین(ع) را هم دشمن اسلام!؟ آیا این جلوه ای از ظهور سفیانی نیست که از آخرین علائم ظهور امام زمان تلقی می شود؟

امام مهدی نه تنها بارانداز انوار صد و بیست و چهار هزار انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و چهارده معصوم است بلکه همه این انوار عصمت و حکمت و معرفت و عبودیت را یکجا بسوی پروردگارش رجعت داده و تأویل و تحویلش نموده و خود نیز ملحق در ذاتش گشته است همانطور که در دعای سباسب می فرماید. و لذا خود نور گشته است به تمام و کمال و مظهر یگانه ذات احدی! و لذا ما امروزه بین امام زمان و خدایش هیچ دوگانگی نمی دانیم و غیبت و ظهورش را عین خدایش از فرط آشکاری نهان می خوانیم. و لذا جز سمت و سوی امام سمت و سوئی خدائی نیست و امام وجه مطلق حق است و امام به هر سو گراید حق هم به همان سو گراید درست همان وصفی که رسول خاتم درباره علی(ع) فرمود! و فقط با این معناست که ظهور جهانی موعود مصادف با قیامت کبراست ولاغیر. زیرا قیامت کبرا واقعه ظهور لقاء الله است و لذا طبق حدیثی از رسول خدا، در آنروز مشرکان سجده نمی کنند و میگویند: ما نمی خواهیم به خدایمان مشرک شویم!؟ و لذا خود را با صورت بر آتش دوزخ سرنگون می کنند! و چه دروغی بزرگتر از این می توان بخود گفت! فقط خر مقدسین که همه عمر در نماز بر ابلیس نفس خود سجده کرده اند قدرت چنین دروغی را دارند!

همه امامان شیعه ظهور کلمة الله هستند و این از ارکان اعتقادی تشیع است ولی امام مهدی این ظهور را جهانی می کند و برای اهل معرفت این جهانیت ظهورش پیشاپیش معلوم و مشهود است. و ظهور کلمة الله یعنی ظهور بود نبود و نبودِ هر چه بود! و این ظهور حق است: و چون حق آید کافران گویند این جادوئی آشکار است! قرآن- امام مهدی ظهور انوار چهارده معصوم و صد و بیست و چهار هزار پیامبر و اسرار همه حکمتها و علوم و معارف الهی است که همه

خلق عالم، حق وجود خود را در این ظهور می یابند که کافران انکار می کنند و مؤمنان به این حق ملحق می گردند! "هر چه در جهان است در وجود امام آشکار مقدّر و ارزیابی می شود." قرآن- و اگر امام مهدی در دعای سباسب میفرماید که "دیگر ابداً کسی مرا نخواهد دید." به این معناست که به هویت عادی بشری دیده و درک نخواهد شد بلکه به نور الهی ظهور خواهد کرد. و علاوه بر این اصلاً چه کسی می تواند ایشان را به هویت محمد ابن حسن عسکری تشخیص دهد! با توجه به این روایت که ایشان در ظهور جهانیش بصورت جوانی کامل خواهد بود و نه پیر زالی هزار ساله! و بنده آن حضرت را به هر دو هویت و صورت دیدار کرده ام هم به صورت پیر زالی هزارساله در ردائی سبز (سال۱۳۷۴هـ.ش) و هم بصورت جوانی کامل در ردائی سیاه (در سال ۱۳۸۹)! و هر دو صورت دارای کالبد نوری بودند و نه مادی! و شناخت بنده از آن حضرت با معرفی قلبی خودشان بود و نه کلامی! و پس از هر دیداری دریائی از نشانه های الهی را در آفاق و انفس درک و شهود نمودم و دانستم که از اوست و براستی که او حق است. و دو بار هم آن حضرت از جایگاه وجودی خود بنده بر دیگران رخ نمودند که در آن لحظه من از خود فنا بودم و این مصداق تجلی نور حضرت از این حقیر است. پس ایشان از هر صورت و به هر صورتی که بخواهند رخ می نمایند و این معنای تجلی است که تا شیعه این تجلی را درک و باور نکند بر امامت امامان جاهل است و در ظهورش کافر! و این عین سخن امام علی(ع) در خطبه بیان است یعنی معرفت بر نورانیت امام که همان علم تجلّی است که اگر درک نشود مترادف تناسخ میگردد و طبعاً باطل و گمراه کننده!

و آنانکه باور و نظری به ماه دارند بعنوان آئینه لقای امام، صورت دهری امام را بخوبی می شناسند بخصوص در شبهای قرص کامل! پس شناخت امام کار ناممکنی نیست از برای مؤمنانش! هر چند که این دل و روح مؤمن است که امام را درک و تشیخص می دهد یعنی دل و روحی که دارای معرفت نوری است و تجلیات حق را در امامش درمی یابد. ولی چه بسا که درمی یابند و باز هم انکار می کنند و بنده شاهد چنین وقایعی در زندگیم بوده ام که چگونه کسانی که ادعا می کردند که اگر او را دیدار کنند جان فدایش می کنند و توبه نصوح می کنند و چنین و چنان می کنند ولی به محض دیدارش در رفتند و برخی هم کوس انالحق زده و خود دعوی امامت کردند و... .

دیدار امام یا تجلیاتش خیلی استحقاق می خواهد که معمولاً بر مخلص ترین یا منکرترین افراد جلوه می کند تا حجت را بر آنان کامل و تمام نماید. همانطور که همه معجزات و آیات الهی همینگونه اند که برخی با آن به بهشت و برخی هم در درک اسفل سقوط می کنند! پس بهتر است بجای دعای فرج خواندن مهیای فرج امام باشیم تا از غابرین و ساقطین و قاسطین نشویم!

اگر امروزه در سراسر جهان شاهد اینهمه دعویهای عرفانی راست و دروغ هستیم و کوس انالحق زدنهای صادق و کاذب، بدلیل تجلّی امام است بر کافر و مسلمان که برخی را هدایت و برخی را گمراهتر می سازد و دیوانه. جریان داعش و امثالهم را نیز بایستی در جرگه همین جماعت آوریم و از تبعات این ظهور جهانی امام است که کافر را دیوانه، شقی را جانی، مسلمان را مؤمن، مؤمن را عاشق و عاشق را عارف می سازد و عارف را تجلی امامش! و نیز اینهمه دجال در سراسر جهان دال بر ظهور نوری امام است همانطور که در عصر بعثت رسول خاتم فقط در شهر مکه به تنهائی چندین نفر آشکارا دعوی نبوت کردند که همه دجالان آن حضرت بودند همانطور که در عصر موسی(ع) و عیسی(ع) و در عصر هر یک از امامان معصوم!

اگر نتوانیم ظهور نوری امام زمان را در جهان دریابیم و برای ظهورات برترش مهیا نشویم قافیه را باخته ایم! ما اینک در عرصه ظهور امام زمان قرار داریم یعنی ظهور آغاز شده است! پس بقول امام علی(ع)، معرفت بر نورانیت امام را دریابیم و امام شناسی نوری را! یعنی اینقدر مادی و تکنولوژیکی نباشیم و فقط جسمانیت امام را نطلبیم که از قاتلانش خواهیم بود! عصر امامت جسمانی بسر آمده است حدود دوازده قرن پیش از این! بیائیم حقیقت غیبت را فهم کنیم که کل دین چیزی جز غیب شناسی نبوده است. خاتمیت نبوی و غیبت ولوی یک بازی الهی نبوده است یک حقیقت آخرالزمانی است که محور هر حق شناسی دیگری می باشد بیائیم اینقدر ماتریالیست و پوزیتیویست و پراگماتیست و دهری نباشیم.

اینقدر قشری و جاهل نباشیم! چگونه است که در هر امری مدرن شده ایم ولی امام شناسی ما هنوز اینقدر سنتی و عصر حجری است. مبادا همچون بنی اسرائیل مسیحای خود را منکر و کافر شویم!

اینک در مرحله ظهور نورانیت امام قرار داریم پس آخرین مهلت برای کسب علم و معرفت بر نورانیت امام است که اگر آنرا از دست بدهیم در ظهور فردیت امام جز قهرش نمی یابیم چرا که این ظهور فردانیت و واحدیت حق است: و هو الواحد القهار! قرآن- کسی که فجر ظهورش را درنیابد در ظهر ظهورش کور است. همانطور کسانی که علی مرتضی را قبل از حکومت فردیش نشناخته بودند در حکومتش کافر شدند زیرا جز قهرش را نمی دیدند. پس اگر رحمت امام را میخواهیم بایستی نورانیتش را دریابیم وگرنه در حکومتش جز قهر عدلش نصیب ما نمی شود!

"او بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمات به قلمرو نور برد." قرآن کریم- حدود چهارده قرن رسول خاتم و چهارده معصوم بر مردمان صلوة کردند تا آنان را به قلمرو نور آخرالزمانی امام مطلق و خلیفه مطلق خدا و حجت کامله اش وارد نمایند و نمودند. و اینک بر ماست تا نورش را بشناسیم و در آن کافر و کور نگردیم زیرا این آن نوریست که ضیاء خورشید در مقابلش شمعی در حال افول است. پس بیائیم تا شب پرست و ظلمت زده و عدمی نباشیم! این نور ظهور کلمة الله است و بقیة الله و وجه الله! "و تا حق ظاهر شد و امر خدا عیان گردید روی گردان شدند." سوره توبه!

"پس آنانکه به او ایمان آورده و تعظیمش کردند و یاریش دادند و نورش را پیروی نمودند رستگارند." سوره اعراف-
"می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خدا کامل کننده این نور است و اوست که فرستاد رسولش را برای هدایت و دین حق تا او را بر همه ادیان غالب نماید هر چند که مشرکان و کافران را ناخوش آید." سوره صف-
"پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما." سوره تحریم-

امام زمان، نور تمام و کمال خداوند است و لذا همه مذاهب عالم را درمی نوردد و آیات مذکور جز درباره ظهور جهانی امام مهدی مصداقی نمی تواند داشته باشد. نور کامل جز او نیست. "آیا پنداشتید تاریکی و نور یکسان است." قرآن- آیا براستی امروزه که شبها هم بواسطه برق و ارتباطات جهانی روشن است و با روز فرق نمی کند فرق نور و تاریکی در چیست؟ فقط به نور امام زمان است که آیه مذکور معنا می شود از برای کسانی که این نور را پیروی می کنند و همه اسرار عالم وجود برایشان تأویل و تعین می گردد. "آیا پنداشتید که مرده و زنده و کور و بینا یکسان هستند." قرآن- فقط به نور امام است که آدمی بینا و زنده می شود و اقرار می کند که قبل از این کور و بلکه مرده بوده است. او برپا کننده دین حق است که حق همه ادیان است و لذا بر همه ادیان مسلط می گردد. دین او دین واحد جهانی است زیرا دین نور و نور دین است و ظهورش بانی یوم الدین است و همه آیات مربوط به قیامت در قرآن مربوط به این ظهور است. و همه حروف مقطعه قرآنی نیز به وجود مبارک حضرتش تعین و رازگشائی می شوند همانطور که ظهور آن حضرت نیز بر چهار رکن م ح م د تحقق می یابد که چهار اوتاد آن حضرت هستند که چهار درب ورود به نور امام می باشند و بغیر از این امام قابل وصول نخواهد بود و این همان معنای کلام امام است که: زین پس ابداً مرا نخواهید دید! و این همان چهار وجه وجودی امام است که در قرآن کریم آمده است: وجه شرقی، وجه غربی، وجه شمالی و وجه جنوبی!

نور امام، نور حیّ و قیومی و قائم است یعنی زنده کننده قلوب مرده و برپاکننده جانهای منجمد و قائم قیامت باطن ها! در این باب دریائی از معارف در مجموعه آثار ما حضور دارد و در اینجا تکرار نمی کنیم! قیامتی که بر نفوس آحاد بشری و خانواده ها و اقوام و مذاهب و قدرتهای استکباری در عصر ما حاکم است و ذاتها را زیر و رو و آشکار نموده وجهی کلی از ظهور و حضور این نور امام در جهان است. آخرالزمان تماماً محصول ظهور این نور است زیرا امام مهدی، صاحب زمان است و خروج کننده از اقطار زمین و آسمان و رجعت کننده نورش بر آفاق و انفس عالمیان! نوری که از ذات احدی حق بر جهانیان می تابد که حاصل الحاق امام به ذات اوست. این نور "مائی" حق است که نور وحدت وجود حق و خلق است یعنی نور یگانگی امام و الله! پس این نور الله است که قیامت دوران را برپا نموده است و در غایت این قیامت است که فردیت امام نیز رخ می نماید که فردیتی قهار است: واحد قهار!

باید بدانیم که ظهور نوری امام مهدی از همان آغاز غیبتش شروع گشته است یعنی از همان تولد حضرت که تولدی نوری بود. و این ظهور نوری در طی این حدود دوازده قرن در هر عصری جلوه ای برتر یافته و تا به امروز رسیده و قیامتی برتر را پدید آورده است و در هر قرنی نیز یکی از علیین که تجلی نوری آن حضرت بوده اند سخنگوی این قیامت بوده اند که موسوم به دوازده مهدی می باشند که رسول خاتم پیشگوئی کرده بود. و اینک قرن دوازدهم است یعنی قرن ظهور فردیت خود امام!

باید دانست که مهدی های امام زمان در دوره غیبتش نیز به یکی از دو وجه حسنی یا حسینی رخ نموده اند که بنظر ما کسانی چون بایزید بسطامی و مولوی از وجه حسنی هستند و کسانی هم چون حسن صباح و اسماعیل اول بانی صفویان از وجه حسینی! و باز هم متذکر می شویم که شاه اسماعیل اول ماهیتاً هیچ ربطی به سائر شاهان صفوی ندارد و یک برگزیده ویژه امام زمان بوده است که بالاخره ایرانیان را از یوغ ستم اسلام عباسیان و نژادپرستی عربی رهانید! همانطور که حسن صباح هیچ ربطی به اسماعیلیان فاطمی در مصر ندارد و شیعه ای اثنی عشری در تقیه بود که شیعیان را از نسل کشی و انهدام نسل بدست عباسیان و سلاجقه نجات بخشید! و عجبا که شیعه ناجیان حقیقی خود را در دوره غیبت نمی شناسد!

و نیز طبق اخبار می دانیم که قبل از ظهور قهار حسینی امام مهدی(عج) یک سید حسنی ظهور می کند که رسالتش اتمام حجت درباره آخرین آیات و بینات الهی ظهور حجت و قائم آل محمد است که حقایق معرفت نوری امام را تبیین و ابلاغ می کند و بالاخره شهید می گردد و با این شهادت ظهور قهار و فردی امام آغاز می شود.

باید درک کرد که این مهدی های دوازده گانه امام در عصر غیبت مطلقاً به معنای نائب و وکیل و خلیفه امام نیستند همچون نواب اربعه امام در عصر غیبت صغرا! بلکه تجلیگاه نور علوی امام هستند که فقط حاملان و ناشران نوری معرفت امام به نورانیت می باشند و لذا فقط پیام آوران عرفانی هستند نه فقهی و شرعی و اجتماعی و سیاسی و امثالهم! اینان حاملان و مهیاکنندگان عرفان نوری امام برای ظهور آخرالزمان فردیت قهار او هستند تا در آن وقت آیات و بینات الهی در حق امام کامل شده و حجت تمام باشد. علاوه بر اینکه این حاملان معرفت نوری در هر عصری مؤمنان را به این نور بسوی امام هدایت می کنند. و اما حاملان و ناشران فقاهت و شریعت امام در عصر غیبت همان علمای راستین شرع و مجتهدین حقیقی و مراجع تقلید می باشند که اهل ایمان در این امور به آنان رجوع می کنند. که اگر این علمای شرع و آن عرفا در هر عصری متحد و در تفاهم می بودند شیعیان در طول تاریخ اینقدر دچار تفرقه و ضایعه نمی شدند و به اسارت جبّاران درنمی آمدند و فریب نمی خوردند.

امامت نور عقل کل خداوند در جهان هستی است که هر یک از چهارده معصوم دریچه تنویر نور یکی از اسمای ذات الهی بسوی عالم و آدم هستند همانطور که تحت عنوان چهارده نص در این رساله تبیین شده است. هر چند که هر یک از امامان بخودی خود جامع نور کلمة الله هستند و لذا جامع همه اسماء الله می باشند ولی از منظر نور هر یک از آنان، عالم و آدم جلوه ای دیگر و خلقی نوین و منحصر بفرد دارد همانطور که از هر منظر نور هر یک از آنان، قرآن و کتاب الله هم قرائت و حقیقت منحصربفرد دیگری دارد. پس چهارده روایت و قرائت منحصربفرد از قرآن باعث و بانی و آشکارکننده چهارده هویت و صورت و سیرت از جهان هستی است که در حقیقت هفت تجلّی دوگانه است از ذوالجلال و ذی الجلال حق که همان تجلی حسنی و حسینی می باشد. و این بیانگر ظهور هفت زمین و آسمان است که امامان ساکنان بین آنها و بانیان بیّنات آنهایند که همان قلمرو اعراف است که قلمروئی بینابینی می باشد یعنی بین زمین و آسمان، بهشت و دوزخ، ماده و معنا، صورت و سیرت، ظاهر و باطن، اوّل و آخر و مذکر و مؤنث و هر این و آنی! و لذا امامان را انوار احدیت حق در خلق می دانیم.

همانطور که هر یک از انوار اسمای الهی اهلش را به همه سائر اسمای الهی می رسانند امامان نیز جملگی حقی واحدند و با اینهمه هر یک هویتی مستقل و منحصربفردند که معرفت بر نورانیت یکایک این پاکان الهی بر اهلش واجب است

همانطور که موجودیت هر یک در کار عالم و آدمیان امری واجب است که فقدانش به مثابه فقدان کل امامت است. همانطور که هر یک از اضلاع یک چند ضلعی در موجودیت آن نقشی واجب دارند.

هر یک از امامان فتح باب یکی از طبقات هفتگانه نفس انسان هستند که حافظ گوهره حقیقت طبقات هفتگانه زمین و آسمانهاست در تجلی دوگانه حسنی- حسینی (رحمانی- رحیمی)!

و هر یک از امامان، نور حیات کامله و بالغه و مطلقه هر یک از حواس ادراکی بشرند که شرحش در کتاب "در جستجوی عقل" آمده است.

و جایگاه افلاکی هر یک از امامان همان زمین های آسمانی است که در سوره طلاق ذکرش آمده است که همان هفت سیاره منظومه شمسی است از دو روی آشکار و پنهانشان! (همچون ماه که روی آشکار و پنهان یا روی تاریک و روشن دارد)- که در مجموع شامل چهارده وجه است که شش امام نخستین وجوه آشکارند و شش امام آخرین هم وجوه پنهانش می باشند که امام دوازدهم پنهانترین آن است که در حقیقت کاملترین ظهور امامت و حقیقت محمدی است. که باز هم تأکید می کنیم که فلسفه وجودی امامان و حق امامتشان در قلمرو عقل منطقی و استدلالی جز بواسطه توحید تسبیحی و علم دیالکتیک دیالکتیک قابل بیان نیست که در این باب هم شما را به کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" رجوع میدهیم و تفصیل قرآنیش را به کتاب "خداشناسی امامیه" از اینجانب!

و باز هم متذکر می شویم که هیچیک از امامان و معصومین را بدون تنویر نور امام حیّ و قیوم یعنی امام دوازدهم(عج) مطلقاً نمی توان شناخت که کل معرفت این بنده نیز به همین نور ممکن شده است. یعنی بی امام حیّ را امامی نیست زیرا نوری نیست همانطور که بی نبی حیّ را هم نبوت و پیامبرشناسی نیست که همو حضرت عیسی مسیح(ع) است که بهمراه امام مهدی است که دجّال شناسی و دجال کُشی نیز به نور او و بدست همو ممکن شده است در مجموع آثارمان! و اینست که بدون وحدت مسیحیت ایمانی و اسلام عرفانی حاکمیت جهانی حق در آخرالزمان حاصل نمی آید.

"نَص" در لغت بمعنای ذات آشکار و برگزیده حق است که در آن هیچ تبدیلی ممکن نیست. و امامان نصوص اعراف هستند یعنی تنها انوار آشکار حقیقت برای عقول و علوم و معارف بشری جهت هدایت و رستگاری ابدی می باشند و جز این نصوص، در آخرالزمان هیچ حقی قابل اتکاء و اطمینان وجود ندارد. و این چهارده نصوص جمعاً اهل معرفت را به همه حقوق و اسرار و علوم و عقول موجود در هفت و زمین و آسمان میرسانند یعنی به عقل کل هستی! و امام مهدی(عج)، عقل کل هستی است یعنی ظهور همان نور واحد ازلی است که هستی آفرید!

و اینکه در معنای نهائی باید گفت که چهارده معصوم مأمور برپائی قیامت در عالم و آدمیان بوده اند به گونه ای که شرحشان رفت. و اگر قیامت ظهور حق است هر یک از امامان مأمور ظهور یکی از اسمای ذات حق از وجود خود بودند پس خود امامان عین قیامت هستند و نورشان برپاکننده قیامت آخرالزمان است و مظاهر و تجلیات خداوند که نور زمین و آسمانهاست.

چندی قبل از سفر اینجانب بسوی ارض ملکوت که از جانب چهارده معصوم مأمور تألیف این رساله گشتم در رویائی صادقه دیدم که مهیای قیامت کبرا هستم و در حال بربستن بار این سفر قیامتی که با امام مهدی روبرو شدم که از ایشان پرسیدم که: ای امام فاصله و فرق بین بنده و شما چیست؟ امام بسویم آمد و دستم را در دستش گرفت که بناگاه تمام وجودم منور گردید و جهان هستی را کالبد خویشتن یافتم! این همان معنای نور زمین و آسمانهاست که از وجود امام زمان بنده را تنویر نمود که تحت الشعاعش خود را عین زمین و آسمانها یافتم که این همان حقیقت وحدت وجود است که بیان دیگری از واقعه تأویل و تعیّن می باشد که از نور امام است و نیز تحقق آن سخن تأویلی امام باقر(ع) که: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما! و این صورتی از واقعه قیامت بود که به شهود نوری امام رویت نمودم وگرنه حقیقت این

قیامت در آخرالزمان در عالم و آدمیان جاریست ولی خداوند آنرا از عامه مردمان پنهان داشته است که این مهلت نیز به شفاعت وجود امامان است که البته در ظهور فردیت امام زمان به پایان خواهد رسید.

هدف غائی همه متفکران و حق جویان و فلاسفه و حکیمان در طول تاریخ بشر، دستیابی به مغز عالم هستی و جان جهان بوده است که در مذهب ما حاصل آمده که همان نور امامت است که هر چیزی در جهان به این نور احصاء و مقدّر و ارزیابی شده و امکان وجود می یابد یعنی هر چیزی بواسطه این نور است که همان چیزیست که هست و می شود تا بی نهایت کمال وجود. که این کمال وجود هم خود امامان هستند که نهایتاً در نور مهدی(عج) متمرکز و یگانه اند به احدیت ذات خداوند! و نور مهدی، نور کامل ظهور و کمال وحدت ارزشها و معانی و صفات و موجودات است در جمال واحد قهار که مظهر مطلق کلمة الله است که یگانگی مطلق بود و نبود است. و امام حسن عسکری بانی این نور در رابطه آدم- حوائی بین خود و همسرش نرجس خاتون است که ظهور واحده این نور هم خود مهدی موعود است. رابطه امام حسن عسکری و نرجس خاتون کارگاه ابدی تنویر این نور احدی است که ظهور باطن رابطه علی- فاطمه است و آن امحای من- تو و ظهور هویت (او) الهی و سپس ظهور انیّت (من الهی) خداوند است. و لذا نور همه امامان نور هویت الهی لا اله الّا هو است در حالیکه نور مهدی نور "انیّت" حق است یعنی نور لا اله الّا انا است همانطور که در آغاز سوره نحل آمده است که خطبه های نادره علی(ع) بیان کاملی از این امر است که ظهور لا اله الّا انا از زبان امام است که همین بیان در نور مهدی موعود در وسعت جهانی تبدیل به آیات و بیّنات در آفاق و انفس می گردد و عالم و آدمیان مظهر لا اله الّا انا می آیند.

در حقیقت امام اول علی(ع) در خطبه های نورانیه و تطنجیه و بیان، به تبیین نظری ربوبیت و الهیت خود می پردازد و امامتش را از منظر عقل و حکمت نظری بیان می فرماید و نیز میفرماید که در ظهور بعدیش در آخرالزمان این حقایق را از وجود خود و از انیّت خود به فعل میرساند. و این فعل انیّت امام در وسعت جهانیش از نور مهدی(عج) محقق میگردد. به زبان دیگر مهدی انیّت امامان است همانطور که سائر ائمه قبل از ایشان به مثابه هویّت هستند. این هوی الهی در نور مهدی تأویل به آنا می شود. به بیان دیگر لا اله الّا انا به مثابه تعیّن لا اله الّا هو است و لا اله الّا هو هم تأویل لا اله الّا انا! پس مهدی هم تعیّن سائر ائمه است و سائر ائمه، تأویل مهدی می باشند. و همه مهدی های عرصه غیبت نیز مظاهر درجات لا اله الّا انا می باشند که ظهورات امام هستند. این همان مصداق و تأویل رویائی است که در رابطه با امام مهدی برای این بنده رخ نمود که جهان هستی را تعیّن خود یافتم و خود را تأویل جهان! یعنی هویت بنده به نور مهدی در جهان هستی، انیّت (لا اله الّا انا) یافت!

و بدان که در هر عصری چهار نفر از تجلیات و اوتاد مهدی که مظاهر م ح م د هستند بعنوان مظاهر انیّت مهدی رخ مینمایند یعنی تجلی لا اله الا انا! که این چهار اوتاد هر عصری همان مهدی های قبل از ظهور فردیت امام مهدی میباشند که هر یک به تنهائی به مثابه انیّت مهدی هستند پس نه نائب و خلیفه او بلکه عین اویند! و اینجا بهتر آن معنای سخن امام(عج) را در خطبه سباسب درمی یابیم که: زین پس هرگز تا ابد امر نخواهید دید! و لذا آن انگشت شمار کسانی هم که ایشان را بواسطه آن صیحه آسمانی رؤیت می کنند (به هیکل نوری) همان اوتاد چهارگانه حضرت هستند و مصداق این معنا که لا امام الّا انا! همانطور که بیان خود امام اینست: لا اله الا انا! این دو "انا" مشمول منطق این سخن امام باقرند که شیعیان خالص خود را مظاهر خود می نامد و خود را مظهر خداوند!

شناخت امام به نورانیت در جریان عرفان نفس و معرفت قلب و روح که کمال ایمان شیعی است نیز چهارده مرتبه و موضوع دارد و تا انسان مومنی از یکایک انوار و ارواح طیبه معصومین برخوردار نشود و آنها را به علم و معرفت قرآنی در آفاق و انفس درنیابد کامل نشده است و امامی و مهدوی نگشته است چرا که انوار چهارده معصوم، انوار افلاک کلی کائنات است در عالم وجود انسانی که انسان را به کمال الهی میرساند. پس اگر خودشناسی صراط المستقیم رسیدن به خداست این حصول و وصول حق جز به نور معصومین ممکن نیست و مابقی توهمات است زیرا امامان انوار کلمة الله در عالم ارض هستند!

و همه مراتب و مراحل معرفت نوری امام در نفس خویش، مراتب و درجات قیامتهای عرفانی است که بستر خلق جدید رحمانی است به انوار چهارده گانه معصومین که انوار فطرت الله هستند و خداوند همه را بر فطرت خودش آفریده است که معصومین انوار این فطرت می باشند و اسوه های مفاهیم و ارزشهای آن!

خود این بنده در مسیر سلوک معنوی و عرفانیم بتدریج و مرحله به مرحله با یکی از این انوار فطرت و عصمت و معرفت حق یعنی چهارده معصوم آشنا شدم و به نورشان تأویل گردیدم و بهمراهشان طی طریق کردم از امام اول علی(ع) امیرمؤمنان تا نور قیامت حیّ و قیومی امام مهدی(عج)! این سیر را کمابیش بطور پراکنده در مجموعه آثار و زندگینامه ام گزارش نموده ام تا نشان دهم که بدون وجود مبارک معصومین هیچ نور و رشد و تعالی در مسیر ایمان و هدایت آدمی ممکن نیست بخصوص برای ما مسلمین و شیعیان!

از مسیر ارادت و معرفت یکی از علیین عصر یعنی دکتر شریعتی در دوران نوجوانی بتدریج به قلمرو اهل بیت عصمت ورود کردم. ولی قبل از این با مولوی و شمس محشور گشتم و نورشان را درک نمودم و سپس به روح بزرگ سلمان فارسی و دیدارش رسیدم و آنگاه به دیدار با علی مرتضی باب دین مصطفی نائل آمدم و از نور "العلی" برخوردار گشتم و در عبور از سنت و عترت حسنی به روح حسینی رسیدم و شأن نزول روح "الشهید" واقع شدم که قیامت آخرالزمانیم برپا شد چرا که حسین(ع)، امام رجعت آخرالزمان است. و در نور حضرت "المصلی" از امام سجاد غرقه شدم و کل روح حیات و کارگاه آفرینش را به نور صلوة شهود و درک نمودم و سپس به کاروانی از کتاب علم کلمه علی(ع) رسیدم که فرستاده از جانب باقرالعلوم بود که در آن علم تأویل را یافتم و از نور تأویل باقری به صدق شریعت جعفری رسیدم و شریعت محمدی را تأویل به معرفت بشری کردم و در این شریعت استوار گشتم و ریشه دوانیدم و ظاهر و باطن دین و دنیایم بهم آمد و یگانه گشت. که همه این مسیر تحت الشعاع نور جمال امام زمان ممکن گردید در تابستان ۱۳۷۴هـ.ش! که همه انوار وجودی و لقای الهی این امامان در گذشته از دنیا، در نور انیّت لا اله الا انا از امام زمان(عج) قابل دیدار و حصول بوده است و لاغیر! و این کل سیر من از دکتر شریعتی بعنوان پیر طریقت تا امام زمان بعنوان جمال حقیقت است از یک انسان علی وار تا علیین محمدی و تا امام مطلق!

یکی از بزرگترین مکاشفه ما در طی این رساله کشف حد و مرز بین شهود و غیب امامت است که شش امام اول را امامت عرصه شهود و ظهور می یابیم و شش امام دوم را هم امامت عرصه غیبت! و امامت عرصه غیبت است که درب ورود به سیر و سلوک باطنی و کشف نور امامان در فطرت و پیدا کردن امامان وجود است به انوار این شش امام عرصه غیبت که در امام دوازدهم به تمام و کمال میرسد. و بیهوده نیست که حتی در فرهنگ اخباری شیعه هم این شش امام دوم در مهجوریت کامل قرار دارند و جز اسمی از آنها در میان نیست در حالیکه این شش امام آخر باطن آن شش امام نخست هستند و درب ورود به ولایت شش امام اوّل! به بیان دیگر شش امام اوّل، آسمانهای امامت هستند و شش امام دوّم هم ارض امامت می باشند. و از ارض وجودی امامان می توان به آسمان وجودشان عروج نمود. و لذا چون به غیب امام مهدی(عج) وارد شدیم به ظهور امام علی(ع) رسیده ایم. و بدینگونه اوّل و آخر زمین و آسمان امامت بهم میرسد و حقیقت آسمان زمینی و زمین آسمانی حق، رخ می نماید. و عجبا که چه مفهوم دیالکتیکی و وحدت اضدادی در رابطه این زمین و آسمان امامت در میان است و نیز معنای شهود و غیب و اول و آخر و ظاهر و باطن! ظاهر، نهان است و باطن عیان است. آسمان بر زمین و زمین بر آسمان است. اوّل، آخر است و آخر هم اوّل آن است. براستی که بقول امام باقر(ع) درک ولایت امامان تماماً سرّ است و هرچه که آشکارتر می شود سرّتر می شود و عیانترینش اسرار آمیزترین است: ولایت ما سرّ است و چون بیان گردد سرّ سرّ است و چون عیان شود سرّ سرّ سرّ است!

و امّا یکی از مهمترین نکات مجهول عرفانی در هویت امام دوازدهم مسئله غیبت صغرا و غیبت کبراست که عموماً دارای ماهیتی واحد تلقی شده اند و غیبت کبرا را استمرار و تکمیل غیبت صغرا دانسته اند در حالیکه اصلاً اینگونه نیست. امامت امام مهدی در دوره غیبت صغرا که از بدو تولد تا حدود هفتاد و چهار سالگی آن حضرت است که طولانی ترین دوره دنیوی امامت در میان ائمه معصومین است که این دوره امامت حضرت در استمرار و تعالی و تکامل و تجلی

کلی امامت امامان است بعنوان امام دوازدهم که مظهر اسم "النور" است که به مثابه کمال تأویل ولایت الهی به ذات احدی می باشد که "نور" است. و باید دانست که امامت عرصه تجلی و تأویل اسم "النور" می باشد ولی انبیای الهی همه طبق کلامش در قرآن کریم بهمراه نور بوده اند ولی این نور نبوی را بایستی "نور قبل نور" خواند و نور امامیه را هم اصل "نور" نامید که در امامت مهدی(عج) به کمال ظهور نموده است. ولی امامت مهدی در عرصه غیبت کبرا قلمرو ظهور "نور علی نور" یا "نور بعد نور" است که همه این انواع نورهای الهی در دعای جوشن کبیر مذکور است که اشاره به همین انوار می باشد.

یعنی امامت مهدی در غیبت صغرا ماهیتاً متفاوت از غیبت کبراست. اوّلی استمرار و کمال امامت معصومین است ولی دوّمی، امامت امام در عرصه غیبت کبرا، قلمرو رجعت و قیامت است و امام مهدی در غیبت کبرا قائم آل محمد و برپاکننده قیامت آخرالزمان می باشد و مظهر اسم حیّ و قیوم است. زیرا امام پس از اکمال و اتمام نور امامتشان در غیبت صغرا اقدام به رجعت نمودند جهت الحاق به ذات الهی همانطور که در خطبه سباسب آشکارا فرموده اند. در این رجعت الی الله که مواجهه دو نور است واقعه نور علی نور رخ می دهد که این نور طبق قول الهی در سوره نور، قلمرو هدایت الی الله برای بشریت است هدایتی که سراسر قیامت بار است. و همه عرفای اسلامی مخلوق این هدایت نور علی نوری هستند و این همان عرصه خلق جدید است: و امّا آفرینش نوینی می آید در آخر جهان- قرآن!

یعنی غیبت کبرای امام مهدی رسالت برپائی قیامت و مصدر حیّ و قیومی پروردگار و قائم بودن آن حضرت است که همان برپائی آخرالزمان و پایان کار دهریت انسان است پس آغاز خلق جدید نیز می باشد آنهم به نور علی نور آن حضرت که هم برپاکننده قیامت است و هم خالق خلق جدید عالم و آدمیان!

غیبت کبرای امام، همان واقعه بهم آمدن اوّل و آخر و ظاهر و باطن جهان هستی است یعنی تحقق جهانی علم تأویل! این همان واقعه گردهم آمدن ماه و خورشید در قرآن است همانطور که حضور ماه و خورشید را در امر خلق رحمانی انسان در قرآن هم شاهدیم که همه جهان و جهانیان ظهور و بروز الهی می یابند و مصدر لا اله الا انا می شوند که مرکزیت این واقعه وجود خود امام در عرصه غیبت کبراست که گردهمائی ماه و خورشید نماد افلاکی گردهمائی نور امام است با نور ازلی خداوند! و این عرصه ظهور انسانهای کامل الهی است که نمونه هایش در جهان اسلام امثال بایزید بسطامی و روزبهان شیرازی و شمس تبریزی بوده اند که مظاهر لا اله الا انا بوده اند و در حقیقت مصدر تسبیح مطلقه الهی و ظهور الله اکبر می باشند در حالیکه امامان معصوم ما تا دوره امامت مهدی در غیبت صغرا مظاهر کلمة الله هستند. و این بدان معناست که این تجلی و ظهور مستمراً در طول تاریخ تعالی و تسبیح می شوند و برتر و برتر می آیند و اثبات و تحقق فتبارک الله هستند که فزونی لامتناهی تجلی ذات حق می باشند در انسانهای کامل عرصه حیّ و قیوم امام در دوره غیبت کبرا!

پس عرصه غیبت کبرا نیازمند درک و معرفت تسبیحی برتری از نور ولایت و امامت است که به رحمت مطلقه محمدی، هر انسان مؤمن لایقی را به مقام امامت و بلکه امامتهای برتر می رساند و مصادر نور علی نور می سازد و مظاهر الله اکبر! و این همان تجلیات نور علی نور از وجود امام زمان در عصر غیبت کبراست از شیعیان مخلص امامش! ولی خود امام به هویت فردیش هرگز دیده نمی شود همانطور که خود فرموده است الّا در نهایت این قیامت که قلمرو ظهور واحد قهار است که ظهور قهر حق از وجود ایشان است از برای کسانی که هنوز بر کفر و انکار خود مانده اند! پس رحمت و شفاعت مطلقه محمدی از وجود امام مهدی مربوط به قبل از ظهور فردیت و قهار ایشان است که متأسفانه اکثر شیعیان و علمای رسمی فقط این ظهور قهار امام را جستجو و طلب می کنند و رحمت مطلقه عرفانیش را قبل از این ظهور برنمی تابند و منکرند و این همان انکار علمای رسمی نسبت به علمای ربانی و عارفانی واصل است در عرصه قبل از ظهور واحد قهار! اینست که این ظهور حیّ و قیومی را رجعت حسینی گویند زیرا امام حسین(ع) تنها امامی بود که در واقعه کربلا در رجعت به ذات حق برای نخستین بار نور علی نور را بنا نمود که در ظهر عاشورا بصورت دو خورشید

در آسمان آشکار شد که نماد فلکی از این بزرگترین واقعه در ذات هستی است که نور هدایت سالکان بسوی پروردگارشان می باشد.

پس درک کردیم که قلمرو امامت چهارده معصوم و دوازده امام عرصه ظهور نورالله است که نور زمین و آسمانهاست. ولی نوری که بهمراه انبیای سلف و مرسلین و صاحبان علم تأویل بوده همان نور قبل نور است ولی نوری که در آخرالزمان در عرصه غیبت کبرای امام مهدی پدید آمده نور بعد نور است که امام علی از آن سخن نموده اند که بیان قرآنیش نور علی نور میباشد که نور سیر و سلوک عرفانی عارفان آخرالزمان است که کاملترینشان مهدی های عرصه غیبت کبرا میباشند که عین ظهور امام مهدی برای قوم خویشند ولی هویت فردیشان دگر است یعنی محمد بن حسن عسکری نیستند. این همان ظهور امام مهدی از وجود شیعیان است که هر ظهوری برتر و بدیع است که جز به علم بدعت درک و تصدیق نمیشود که اینان همان علیین هستند و تجلّی مکرر و بی تای علی(٤). زیرا همه امامان از نور واحد علوی هستند.

پس نوری که با انبیای تأویلی و مرسل بوده نور اله و الهیت است (نور قبل نور) و این نور از وجود خود انبیاء متجلی نبوده بلکه بهمراهشان بوده است که در قرآن مذکور است. ولی نوری که در امامان شیعه رخ نموده نورالله است (اللهیت) که در غیبت صغرای امام مهدی به تمام و کمال رسید: پروردگارا نورمان را کامل فرما! قرآن- و نوری که از دوره غیبت کبرا و مقام حیّ و قیومی امام مهدی رخ نمود نور الله اکبر است که آنرا نور علی نور، نورالنور، نورالانوار یا نور بعد نور هم نامیده اند.

نور نبوی در انبیای سابق نور معیّت است (نور همراه- مع الله) نور ولوی- علوی در معصومین چهارده گانه هم نور هویت است یعنی نور ذات حق است که از وجود معصومین برمی تابد و عین آنهاست (نور هوالله)! که این نور هوالله در امامت ۷۴ ساله امام دوازدهم تأویل به نور اناالله (انیّت) گردید و این نور کامل است یعنی نور الله! که طلب و دعایش در قرآن آمده و از زبان رسول خاتم هم نقل شده است که: پروردگارا نورت را در ما کامل فرما! ولی با این اکمال و ظهور نور الله به آخرالزمان می رسیم و رجعت الی الله آغاز می شود که روز پنجاه هزار ساله قیامت است که نور امام بسوی نور ازلی حق بازمی گردد پس شاهد ظهور دو نوریم: نور علی نور! و این نور قلمرو خلق جدید انسان است که خالقش خود امام است که از این آفرینش هم انسان الهی رخ می دهد و هم الله به مطلق کبریائی می رسد و الله اکبر می شود! که باعث این انسان الهی و این خدای برتر هر دو خود امام مهدی از نور حیّ و قیومی است. درک این امر به مثابه درک کل دین خدا و تمامیت راز ولایت و امامت و آخرالزمان و خلق جدید است و این علم و عرفان کامل است که بدون آن در این عصر راهی به رستگاری و نجات و کمال نیست و سیر و سلوک الی الله!

در حقیقت این نور علی نور همان عرصه رجعت امام مهدی بسوی ذات پروردگار است که حاصلش رویاروئی دو نور است: نور اول و آخر! و این عرصه سیر الی الله برای مؤمنان عارف نیز هست. ولی آنگاه که نور امام (نور آخر) تماماً ملحق و فنای در نور خداوند (نور ازل) گردید و با آن یکی شد آنگاه هنگامه ظهور واحد قهار و فردیت امام است که عین احدیت حق است و آستانه قیامت کبرا! که این واقعه تأویل و تعین مطلق است در قوس صعود یا رجعت! که زین بعد دیگر نه توبه ای ممکن است نه اصلاح و ثواب و عقاب و اجر و جزائی! این واقعه رویداد تمام و کمال قیامت می باشد که بر عالم و آدمیان رخ می دهد و همه پرده ها به کنار می رود! و یگانگی نور پدیدار می شود که نورالنور یا نورالانوار است.

پس همان کسی که قیامت را برپا میدارد امام است و همو مهلت را ممکن می کند و قیامت را تا حد ممکن به تعویق میاندازد تا زمین و آسمانها برپا بمانند! و نیز هموست که پرده ظلمات دهر را برای عالمیان از میان برمیدارد و جمال واحد قهار حق را آشکار می کند و چون رخ نمود آن جمال العلی است. همانطور که امام صادق فرموده جهان هستی به نور اسم العلی ظاهر شده و نیز به همین نور است که جهان از میان برداشته شده و جمال حق هم از اسم العلی رخ

مینماید. این همان شعار عرفانی خاص شیعه است که: اول و آخر علی! و اینست که علی(ع) را صاحب ولایت و امامت مطلقه می دانیم.

پس فرج امام و ظهور امام دو امر کاملاً متفاوتی است که گاه یکسان پنداشته می شود. فرج امام همان عرصه رحمت و مهلت و شفاعت او تحت الشعاع نور علی نور و قبل از ظهور فردیت واحد قهار است. و این ظهور فردیت (واحد قهار) همان ظهور امام است که ظهور نورالانوار است.

پس امام شناسی بخصوص در شناخت امام مهدی تماماً شناخت انواع و مراتب نور حق و تجلی آن است و چه حق فرموده امام علی(ع) که ایمان حقیقی شیعه جز معرفتش به نورانیت امام نیست: در معرفت شیعی، نور یعنی امام! و نور آن چیزی است که هر چیزی بواسطه اش دیده می شود. و اگر به معرفت بدانی که این نور همان حضور امام است آنگاه آن چیزهائی که دیده می شوند دیگر آن چیزهائی نخواهند بود که قبل از این می دیدی بلکه آیات و بیّنات الهی خواهند بود که جمعاً به تو خاطرنشان می کنند که او حق است (یعنی امام)! و اگر به لقای الهی در جهان ایمان داشته باشی تحت الشعاع همین نور معرفت دیدار می کنی در جلال و جمال امام! آنگاه تشخیص فرق بین امام و خداوند کاری بس کبیر است و خواهی دانست آنچه را که خدا می پنداشتی همو امام است و خداوند برتر از تفکر و تصور و ادراک توست همیشه! و نیز اینکه تازه زین بعد خداشناس می شوی بواسطه وجود نوری امام! تحت الشعاع نور امام در آخرالزمان است که کافران مادیت جهان را می شکافند و به علوم و فنون مخرب و بغی می رسند و عارفان هم معنای جهان و فطرت خود را می شکافند و به لقای الهی می رسند.

مؤمن، ولی و امام از اسمای الهی در قرآن کریم است و خداوند از آنگاهی که این ولایت و امامتش را به بندگانش محول نمود و آنان را خلیفه خود ساخت خلق جدید عالم و آدمیان برپا گردید و از همین دوران بود که خداشناسی حقیقی و توحیدی آغاز و ممکن گردید و قبل از آن مردمان در دین خدا هم جملگی دچار شرک بودند و هوای نفس خود را خدا میخواندند.

هر یک از انبیای الهی نیز یک ولی (امام) در کنار خود داشتند که همان نوریست که در قرآن ذکرش رفته است که بهمراه پیامبران بوده است. همچون یحیی در کنار عیسی، یوسف در کنار یعقوب، اسماعیل در کنار ابراهیم و غیره! ولی این ولایت و امامت نبوی کامل نبود تا اینکه در امامان محمدی به کمال واقع و ظاهر شد که غایتش امامت مهدی است در دو غیبت صغرا و کبرا!

به هر حال شرح حقیقت این انوار الهی از انسان به مثابه عالیترین و لطیفترین و اسرارآمیزترین علوم و معارف ممکن است و لذا سراسر پیچیده در اسرار است و هر چه عیانتر و بیانتر گردد سرّش آشکارتر و قدسی تر می نماید و لذا مطلقاً شیادان و دجالان قادر به تحریف و دخل و تصرف در آن نیستند و بسرعت رسوا می شوند! امامت، آن حقیقت، علم و عرفانی است که در عالم ارض برای بشری، بزرگتر و نابتر از آن وجود ندارد و خلاقتر و سرنوشت سازتر از آن و زیباتر و مقدستر از آن و انسانی تر از آن و الهی تر از آن و حق تر از آن!

وجود مبارک حضرت محمد بن حسن عسکری در عین حال که برای شیعیانش سرچشمه همه فضائل و فیوضات و برکات و شفاعات و علوم و معارف خلاق است منشأ اشد امتحانات و بلایا و فتنه های ممکن در آخرالزمان نیز می باشد. باور و معنا و جستجوئی نابتر و اسرارآمیزتر از مسئله مهدی موعود در تاریخ بشر نبوده است همانطور که مشابه چنین باوری تقریباً در همه مذاهب حضور دارد ولی برای شیعیان آنقدر دارای علائم و نشانه های مادی و معنوی و تاریخی و طبیعی و اجتماعی و اقتصادی است که لحظه ای آنان را از این حقیقت رها نمی سازد بخصوص که در عصر ما اکثر این علائم محقق شده است و لذا قلوب همه شیعیان شبانه روز در اضطراب این ظهور است ولی آیا بهمراه این اضطراب و حضور عاطفی هیچ آمادگی معنوی و مادی و اجتماعی هم پدید آمده است بخصوص آمادگی عرفانی در شناخت آن

حضرت! زیرا اگر چنین نباشد هولناکترین فتنه آخرالزمان گریبانگیرشان خواهد شد که علائم این فتنه نیز از همه سو در حال آشکار شدن است.

باید درک کرد که امر رجعت که همان غیبت است در مراتب ائمه معصوم دو مرحله داشته است: اوّل رجعت بخویشتن بسوی ذات ازل و فنای ذات که از امام موسی کاظم آغاز شد و در امام مهدی در غیبت صغرا کامل گردید که نور کامل شد. و مرحله دوّم که تماماً در امام مهدی در دوره غیبت کبرا رخ نمود همان رجعت این نور ذات بسوی ازلیت پروردگار در فراسوی مکان و زمان است. اوّلی سیر در انفس و دوّمی سیر در آفاق می باشد و این سخن الهی در سوره رحمان امر به این سیر دوم می باشد: ای اهالی انس و جن اگر می توانید از اقطار زمین و آسمان خروج کنید ولی نمی توانید مگر به یاری سلطان! که این رجعت دوّمی عرصه غیبت کامل و کبراست و خروج از زمین و آسمان است که فرمود: دیگر مرا ابداً نخواهید دید! این همان معراج پیامبر است منتهی بقدرت عرفان نفس و نه براق و جبرائیل! و این همان واقعه الحاق به ذات حق است که تحقق کاملش منجر به قیامت کبراست. این همان صراط المستقیم اعراف است که جز نور عصمت و امامت و رجعت و قیامت امامان معصوم نیست. این همان راه و رسم سیر الی الله و عرفان عملی و سیر و سلوک در مدارج هفت زمین و آسمان و کشف معارف و علوم الهی است در انفس و آفاق! و لذا ظاهر و باطن این راه و همه مراتب و حقوق آن و مبدأ و مقصودش و نور و اسرارش خود امامان هستند زیرا باعث و بانی و کاشف و رهرو این راه خود آنها هستند. و اینست که هر سالک سیر الی الله در وادی عرفان نفس جز به نور امامت و نظارت و نصرت و هدایت آنان قادر به این کار کبیر و سفر عظیم نیست و بدون آنها به مقصد نمیرسد. و اصلاً هر وادی از مراحل هفتگانه سیر و سلوک الی الله در هفت زمین و آسمان وجود، قلمرو اقامت نوری یکی از معصومین است. و اینست که گفته اند هر که خود را شناخت امامش را شناخته است و هر که امامش را شناخت خدایش را می شناسد. این مصداق آن کلام علی(ع) است که فرمود: براستی که صراط المستقیم مائیم و اعراف مائیم و جز در ما و بواسطه ما خداوند شناخته و پرستیده نمی شود!

و از آنجا که مقام و وادی هفتم (آسمان هفتم) قلمرو ذات احدی حق است و مطلقاً قابل شرح و بیان نیست که از طریق نور امامان طی می شود پس شش امام اوّل به مثابه ظاهر این راهند و شش امام دوم باطن آن تلقی می شوند و این شش، باطن آن شش میباشند. همانطور که شش امام نخست بواسطه دریائی از معارف و احادیثی که برجای نهاده اند شناخته میشوند ولی شش امام بعدی اینگونه نیستند و لذا ما این شش امام اخیر را وادی باطن و غیبت می دانیم: شش آسمان و شش زمین! آسمان زمینی و زمین آسمانی!

از این منظر بهتر می توانیم معضله گمراهی عظیمی که برای فرقه اسماعیلیه در عصر امام ششم رخ نمود را دریابیم. و اینکه معضله اسماعیل(ع) چه بود که براستی حامل نص امامت بود و قبل از پدرش از دنیا رفت و لذا شیعیان ظاهرپرست دچار توقف و حیرانی شدند و با مرگ اسماعیل از سیر تکوین و تکامل امامت بازماندند و از امامت جدا گشتند و بسراغ فرزند اسماعیل (محمد) رفتند و به امامت موسی کاظم تمکین نکردند و لذا دچار فقدان نور امام و قحطی ایمان و معرفت شدند و بطور تصنعی با توسل به علم کلام ظاهر به جستجوی تأویل امام برآمدند و لاجرم بتدریج برای جبران مصنوعی این حقیقت روی به فلسفه یونانی نمودند و عملاً با دسیسه عباسیان همسو گشتند هرچند که با عباسیان در ستیز بودند و عاقبت در شمال آفریقا و مصر موفق به برپائی سلطنتی شدند به اسم امام زمان و فطرت فاطمی بنام خلافت فاطمیان! که این خلافت به موازات خلافت عباسی و تکرار آن بود منتهی به امامت و تشیع! و دیدیم که عاقبت این خلافت به اصطلاح فاطمی هم به همان مفاسد و مظالم و جنون و جنایات مشابه عباسیان منتهی گردید. و نیز در تاریخ بوضوح شاهدیم که حاکمیت فقهی و شرعی و سیاسی مسلط بر فاطمیان همان قوانین اسلام عباسی (اهل سنت) بود و حاکم شرع پایتخت فاطمیان در مصر هم یک فقیه سنی مذهب بود. و این خلافت هم درست مثل عباسیان به پدرکشی و پسرکشی و برادر کشی های پی در پی رسید و بدست خودشان منقرض گردید در اوج فساد و تباهی! و خلفای فاطمی هم درست مثل خلفای عباسی خودشان را امیرالمؤمنین و امام می خواندند.

فقط در دین اسلام و قرآن کریم است که اسم خداوند تبدیل به صفات مؤمنان شده است که در رأس این اسمای الهی اسم "المؤمن" قرار دارد. و در قرآن کریم همه آیاتی که مربوط به مؤمنین (و نه آمنوا) و در خطاب به مؤمنان آمده عین خطاب بر خلفای رسول و امامان حق است. و امام علی(ع) هم مکرراً فرموده که "مؤمنین" در قرآن کریم جز ما امامان نیستیم که اولیای امر الهی می باشیم! و مؤمن کامل هم امام مبین و ولی امر خدا در خلق است و لذا علی(ع) را امیرمؤمنان خوانده است رسول خدا! و بقول قرآن کریم، مقام ایمان و مؤمن مقام اسلام قلبی و یقین نوری است که این نور همان وجود امامان است.

پس امامان نخستین مؤمنان بمعنای حقیقی کلمه هستند که هر کدامشان هم در طول عمر زندگی و امامت خود و هم بطور کلی در سیر تکوین امامت دوازده گانه همه مراحل امامت را که ایمان مطلق است کشف و طی نموده اند و مؤمن کامل گشته اند. همانطور که مثلاً علی(ع) درباره سلمان فارسی می فرماید: "ایمان را ده مرتبه است که سلمان به مرتبه دهم آن رسیده است. پس از ما اطاعت کنید تا به مقام ما برسید همانطور که سلمان رسید!" خود امامان نیز علیرغم نور نص امامت که از جانب حق داشته اند دارای تکامل تشریعی و تدریجی هم بوده اند که این کمال در امامان بمعنای کمال در ظهور و تجلی در آفاق و انفس است و نه تکامل در نص امامت! این مراحل تکاملی را در سه مرحله کلی زندگانی امام علی بعنوان امام مطلق بوضوح شاهدیم. و لذا علی(ع) در مرحله نهائی زندگی و امامتش در دوره حکومت پنج ساله اش بود که برای نخستین بار امامت خود را در آفاق و انفس و جهان و خلق عالمیان برای مردم تبیین فرمود در خطبه های معروف به خطبه های نادره!

بنابراین اگر مسئله تکوین و تکامل امامت را در وجود یکایک امامان و نیز در سیر درجات امامان دوازده گانه درک نکنیم شناختی عرفانی و برحق درباره امام حاصل نکرده ایم و درباره خودمان نیز دچار سرگردانی و گمراهی می شویم! که یکی از بزرگترین حجت های آشکار این ادعا ماجرای انقطاع و توقف امامت در وجود اسماعیل پسر امام ششم است که از بزرگترین معماها و معضلات تاریخ امامت و تشیع است. یعنی امامت در وجود کسی که دارای نص امامت بود متوقف گردید و به فرد دیگری انتقال یافت که امام موسی کاظم بود! ولی درک نادرست و نژادپرستانه گروهی از شیعیان آن عصر موجب نخستین و بزرگترین انشقاق در بطن شیعه شد. زیرا آنان به دو دلیل نتوانستند این انقطاع امامت در اسماعیل و انتقالش به امام موسی کاظم را بپذیرند که هر دو ریشه نژادپرستانه و دهری دارد که امامت را جز در وراثت درک نکرده است. اوّل اینکه امامت را یک جبر الهی می دانند که اختیار و جهاد و اراده خود امام در آن اثری ندارد و امام مجبور به امامت است و عصمتش هم مطلقاً غیر قابل خدشه است حتی اگر امام دچار معصیت گردد. که از این منظر مقام عصمت و امامت، کل ارزش انسانی و تقوائی را از دست می دهد و امام عین فرشته جلوه می کند و اختیار انسانی نابود می گردد. و این خطائی عظیم و بس ظلمانی است که حق اختیار و انتخاب را از انسان سلب می کند و ارزش تقوائی امامان را بی اعتبار می سازد. این همان اندیشه خطائی است که به آسانی امام را خدا می خواند همانطور که بخشی از اسماعیلیه به چنین باوری رسیدند و از همین باور بود که جاهلانه به نسخ شریعت دچار شدند. و می دانیم که نخستین غلات حقیقی از پیروان اسماعیل بودند که امام صادق نفرینشان نمود که امام را خدا می خواندند و می پنداشتند که بدینگونه مقام امام را بالا برده و مطلق ساخته اند در حالیکه اتفاقاً مقام امام را از عنصر اختیار انسانی تهی نموده و تبدیل به جبر امامت ساخته اند و این بدترین تهمت به امام و معصیت بر خداست. و باید دانست که خداوند اتفاقاً به دلیل قدرت اختیاری که به انسان داده و او را بین کفر و ایمان و تقوا و فسق صاحب انتخاب کرده است وی را اشرف مخلوقاتش خوانده است و امام کسی است که با تمام اختیار و اراده اش از امر و اراده حق تجاوز و تخطی ندارد: "هر کسی را همان است که اختیار کرده است." قرآن کریم- حذف کردن عنصر اختیار از قلمرو عصمت امامان، یک القای ابلیسی است که در تشیع از همان آغاز پدید آمده است که برخی را بر علیه امام شوراند و امام را کشتند و برخی هم امام را خدا کردند. این دو به مثابه دو روی یک خطا و معصیت کبیر است. ابن ملجم هم از جمله کسانی بود که امام را خدا می دانست.

و اما دومین خطای معرفتی اسماعیلیه در عدم پذیرش امامت امام موسی کاظم هم عنصری نژادپرستانه است زیرا مادر اسماعیل یک قریشی- فاطمی بود در حالیکه مادر امام موسی کاظم چنین نبود و بلکه یک کنیزی بود که امام او را خریده و آزاد نموده و سپس به همسری خود برگزیده بود. و عجبا که اکثر مادران ائمه هدی اینگونه بودند جز یکی دو تن آنان!

شش امام نخست، امامان ظهورند و ظاهر امامت را آشکار ساختند در حالیکه شش امام بعدی، امامان باطن و تأویل و تنویرند که باطن آن شش امام نخست می باشند و در عصر غیبت فقط به نور این شش امام آخر می توان به آن امامان نخست رسید و عاقبت از نور مهدی به علی رسید و اول و آخر امامت را در خود یافت و موحد کامل گشت!

پس امامان معصوم نیز هم دارای نور نص تکوینی امامت هستند و هم دارای تکامل و تعالی می باشند و این امر در جای جای قرآن آشکار است تا آنجائی که خداوند به رسول خاتمش که عقل کل نبوت و امامت است می فرماید بگو که: پروردگارا بر علم من بیفزای و نورم را کامل کن! و آنانکه این حقیقت آشکار را درک و تصدیق ندارند به اشد نژادپرستی دچار می شوند که عاقبتش انکار امام است و اگر در ظهور جهانی مهدی نخستین دشمنان و منکرانش گروهی از علمای رسمی و بنی فاطمه هستند همین جماعت میباشند. همینهائی که در عرصه غیبت هم منکران مهدی ها و عارفان علوی هستند زیرا جز از نژاد فاطمه، هیچ حق و حقیقتی را برنمی تابند! زیرا امر اختیار را در عصمت درک نمی کنند و مسئله تکامل نوری امامان را هم درنمی یابند.

شکی نیست که در بنی فاطمه، چنان نور عصمتی حضور دارد که در هیچ خاندانی در بشریت گزارش نشده است تا آنجا که بسیاری از سادات فاطمی در تاریخ در هر شهری منبع هدایت و تقوای خلق بودند. ولی باید درک کرد که این عصمت اگر بهمراه همان عظمت از تقوا و مجاهده درونی و برونی نباشد می تواند دجال گردد همانطور که گاه چنین شده است. و این دیالکتیک عظیم دال بر عنصر اختیار در عصمت است که کل راز آدمیّت بشر بعنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خداست وگرنه خداوند ملائک خود را خلیفه خود می ساخت و اتفاقاً اعتراض ابلیس هم بر همین امر استوار است و کفر ابلیس از همین جهلش نشئت دارد و همه انسانهائی که حق و قداست این اختیار را درک نمی کنند حق خلافت اللّهی امامان را هم درک نمی کنند و از لشکریان ابلیس می شوند به اسم شیعه و مسلمان! این ماجرا حجتی بزرگتر از بنی اسرائیل در تاریخ ندارد! و همین کل راز رویاروئی مذهب امامیه و بنی اسرائیل در جهان معاصر است. و اگر شیعیان به حقی از امامت و خلافت که ذکرش رفت آگاه و بیدار نشوند و اهل معرفت نوری نگردند و سالک سیر این وادی نشوند در ماهیت با بنی اسرائیل فرقی نمی کنند و در این نبرد جهانی به حقی نائل نمی آیند که مباد!

اصلاً کل سرچشمه ایمانی و عرفانی اهالی سیر و سلوک روحانی در مذهب شیعه درک و تصدیق همین عنصر اختیار در عصمت امامان است که به یک شیعه این اختیار و لیاقت و توان را می دهد که در راه امامانش گام بردارد و امامیه شود. زیرا اگر عصمت را عنصری جبری بدانیم جز امامان را ایمانی نیست و جز آنان را نمی توان مؤمن خواند و امامیه دانست که لایق خلق جدید باشند و حصول ولایت وجودی و عصمت اکتسابی! یعنی امامان اگر دارای عصمت ذاتی و حضوری و الهی و مادرزادی بودند بهمان میزان در خطر از دست دادنش قرار داشتند ولی با بلا پذیری مدام این عصمت را حراست می کردند همانطور که در دعاهای ائمه هدی شاهدیم که چگونه از خدا طلب بلا می کنند! اگر این معنا درک نشود بلاپذیری جز مازوخیزم و خود- آزاری معنائی نمیدهد و خودکشی!

و این حقیقت تکوینی- تکاملی امامت در وجود یکایک ائمه معصومین و ارتباطشان با یکدیگر که بزرگترین حق و علم امام شناسی و هدایت است برای نخستین بار در این رساله آشکار و تبیین گردیده است به سفارش و یاری و نظر خود حضرات معصومین! و در هر کجای این رساله که دچار حیرت و تردید گشته ام بواسطه نوراليقين مرا از بیرون یاری داده اند همانطور که در همه عمرم این ملکه نوری در چنین مواقعی بسویم آمده و تردید را از دلم زدوده و حق یقین را بمن هدیه کرده است.

برای خود این بنده نیز این رساله حامل دهها حقیقت و مکاشفه بکر و اصیل و بدیع بوده است و مرا به معرفت بس برتر و کاملتری از خود و امامت امامان رسانیده است. در همه سطور و فصول این رساله، قلم به امر و اشاره و نظر معصومین بوده است و لحظه ای در شبانه روز از این امر عظیم غافل نبوده است. به همین دلیل برای خواننده هوشیار این رساله آشکار است که چگونه حقایق امامان گام به گام و فی البداعه و الساعه کشف و بیان شده اند و نزولات غیبی هستند که خود بنده نیز بر بسیاری از حقایق و معارف این رساله تا قبل از این آگاه نبودم و یا آگاهیم به این درجه از شهود و یقین نبوده است. خود ائمه معصومین بودند که در تیرماه سال جاری (۱۳۹۴) در سفری به قصد ارض ملکوت به جنگل مازندران، این اجازه و نور را به بنده افاضه فرمودند همانطور که در همه عمرم در عطش حقایق وجودی معصومین و تألیف چنین کتابی بسر برده ام که بالاخره اجابت شدم که الحمدلله رب العالمین! "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل می کنیم تا حقایق هر آنچه را که بر مردم نازل می شود برایشان بیان کنی تا شاید تفکر کنند." قرآن- براستی که مردم ما در همه عمر کمابیش با حقیقت وجود معصومین زیست می کنند ولی بر این حقایق علم و معرفتی لازم ندارند و لذا در آن سرگشته و حیرانند و لذا چه بسا به دام شیادان و دجالان می افتند و یا اصلاً به انکار دچار می شوند بخصوص در عصری که همه امور دارای عقول و علوم و فنون هستند و ما درباره نوری که سرنوشت ما را رقم میزند عقل و علم لازم نداریم یعنی درباره خودمان سرگردانیم و سرچشمه ایمان خود را نمی شناسیم!

پس برای یک سالک و عارف شیعه، همه مدارج و مراتب سیر و سلوک روحی به نور این معصومین و بهمراهی آنان و در مسیر آنان و بسوی آنان است و آنان خود بانی و باعث و صاحب و نور این راه هستند یعنی خود صراط و اعراف هستند! پس بدون امام شناسی و شناخت حقایق یکایک آنان هیچ یقین و معرفت حقیقی در این راه ممکن نیست. به بیان دیگر برای یک عارف کامل و واصل شرح مراحل سلوک و خودشناسی اش چیزی جز شرح حقایق ائمه هدی نیست و این مصداق کامل آن سخن مشهور رسول خاتم است که بانی این مکتب است: زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند! و حقایق دین محمد جز ائمه هدی نیستند که هر یک شهری بیکرانه از حقایق و معارف و علوم و حکم می باشند. یعنی هر یک از امامان به مثابه یکی از شهرها و وادیهای معرفت و سیر و سلوک عرفانی هستند. و لذا این راه که جز راه معرفت نفس نیست پس خودشناسی یک مؤمن شیعی، جز شناخت امامانش نیست در آفاق و انفس! "تا بدانید که او حق است." قرآن- و اگر پنداری که علم امام و امام شناسی هیچ ربطی به مقولاتی همچون علوم غریبه و جفر و ابجد و علم حروف و اعداد و امثالهم دارد بدان که در وادی دجالیت گام نهاده ای!

اگر دوازده امام و چهارده معصوم در توالی و ترتیب و اتصال با یکدیگر پیام آور و حامل و مظهر حقی برتر از امامت فردی خود نمی بودند همان یک امام و یک معصوم کافی می بود. پس کشف و درک ارتباط روحی و عرفانی و باطنی امامان با همدیگر و نهایتاً درک روح واحد و نور واحد برتری از این خاندان و جمع الهی، برای مؤمنان و سالکان شیعی امری بس حیاتی و واجب است. پس هر امامی تأویل و ظهور برتری از امام قبل از خویش است که این امر تا امام ششم کامل می گردد و امام ششم که معروف به شیخ الائمه است مظهر کمال تبیین معارف همه امامان از علی تا خودش می باشد. و امّا شش امام بعدی قلمرو رجعت امامت هستند به ذات عصمت و ولایت خودشان تا امامت مهدی در دوره غیبت صغرا که به کمال می رسد و امامت در ذات خودش یگانه گشته و مظهر نور کلمة الله می شود. که این نور در دوره غیبت کبرا، به منشأ ازلیش بازمی گردد و اقطار عالم هستی را می شکافد و خروج می کند و با خدایش در آفاق هستی روبرو می شود که واقعه ظهور، نور علی نور یا نور فوق نور یا نور بعد نور است. و از این قلمرو آخر است که خلق جدید عرفانی و پیدایش انسانهای دیگری بر طینت امامان و ظهور مهدی های آخرالزمان ممکن شده است تا قیامت کبرای مطلق که یگانه شدن این دو نور است که ظهور واحد قهار است که ظهور جمال العلی خداوند است. و بدون درک این سلسله مراتب امامت امامان از علی تا مهدی، این واقعه به نور معرفت درک شدنی نیست و بکار سیر و سلوک عرفانی و سیر الی الله نمی آید و فقط مجموعه ای از شعارهای عرفانی است که یکسرش تکفیر و انکار و سر دیگرش غالیه گری است! و هیچ چیزی خطرناکتر از عرفان بی معرفت نیست همچون شمشیری بدست زنگی مست!

از همان شبی که آن پیام و فیض الهی از جانب معصومین در جنگل مازندران بر آستانه ارض ملکوت به اینجانب رسید تا به هم اکنون که دقیقاً چهل شب می گذرد که کتاب به سرانجام رسیده است آب و هوای سراسر کشور بطرزی معجزه آسا منقلب گشته و چله تابستان تبدیل به بهاری خنک و بارانی گشته است که سرمنشأ این تحول جوی از خود آن منطقه مازندران بود که اخبارش را شنیدیم که در برخی مناطق موجب تخریب و سیل و مرگ برخی از افراد گشت که در آن منطقه مشغول عیش بودند. این باران رحمت سراسری که هم اکنون نیز در حال نزول است نشانه بارزی از رحمت آن واقعه است که امشب تکمیل گردید از شب هفدهم تیرماه ۹۴ مصادف با شب قدر تا پایان مرداد ماه! یکی از نشانه های فی البداعه بودن این تحول جوّی در کشور این بود که کل تشکیلات هواشناسی کشور و ماهواره ها قادر به پیش بینی این حادثه نبودند و لذا همه مسئولین در این باره بجان هم افتادند و سازمان هواشناسی را به ناحق محکوم کردند زیرا براستی واقعه ای خارج از فعل و انفعالات طبیعی و غیر قابل پیش بینی بود که به محض خروج ما از جنگل مازندران یعنی حدود بیستم تیرماه رخ نمود که بمدت چهل شبانه روز تا به امشب ادامه یافته است که بازتاب طبیعی این حادثه ماورای طبیعی بوده است و یکبار دگر این دعوی شیعه را به اثبات می رساند که خداوند بواسطه امامان است که از آسمان باران می باراند که این امر در قرآن هم مذکور است: "مائیم که بادها را می فرستیم و اوست که باران نازل میکند!" و این ریح و باران بهشتی از ارض ملکوت نازل شد و چهل شبانه روز جان ما را تطهیر و قلبمان را به نور حقیقت معصومین منور ساخت که حاصلش رساله حاضر است.

بخدا قسم که شیعیان حتی از واقعیت بیرونی زندگانی معصومین هم غافل و مهجورند و اگر براستی بتوانیم برگی از این وقایع را بازخوانی کنیم پرتوی از نورشان در ما برای رستگاری ما و هدایت سیر الی الله کفایت می کند. و ما سعی کردیم که در این رساله و در بخش چهارده معصوم از کتاب "انسان کامل" شعاعهائی از این انوار را بازخوانی کنیم که اصولاً بدون یاری و نظر خودشان ممکن نبوده است. به همین دلیل در بسیار مواقعی که از زندگانی امامان سخن گفته ام گوئی که خود بر جای ایشان زیسته و از زبان خودشان می نویسم که این امری کاذب نیست و حس همذات پنداری ادبی-سینمائی هم نیست بلکه حاصل نظر ایشان است بر دلم! به همین دلیل هنگامیکه خودم یکبار دگر به مطالعه این آثار میپردازم مطلقاً خودم را بعنوان مؤلف نمی بینم بلکه خود امامان را می بینم که مشغول معرفی خویشند و درد دل میکنند با مخاطب! هرچند که این مخاطب، روح خود من است ولی این روح اینک دیگر "من" نیست بلکه در پرتوی از هوی امامان بی خود شده است و خلیفه آنهاست! خود آنهاست! زیرا امر خلافت چه بین خدا و امامش و چه بین امام و شیعیانش چند مرتبه دارد: معیت، هویت و انیّت (خودیت)! که مرتبه انیّت چون لب گشاید سراسر شطح است از جنس آنچه از حلاج ها و بایزیدها شنیده ایم: تا بگوئید لا اله الّا انا! سوره نحل۲-

هر که دلی در گرو ائمه معصوم داشته باشد (نه فقط به وقت مصیبت) در معیّت آنهاست و او را به نورشان هدایت میکنند و مراتب سیر و سلوک الی الله را به رویش یکی پس از دیگری می گشایند. و این عین حقیقت است که محبت علی و آل علی موجب رهائی از دوزخ است و اطاعتشان موجب حرکت بسوی بهشت است و در بهشت بر علم علی(ع) وارد می شوند. و این همان سلسله مراتب سیر الی الله است. پس اگر نشانی از این سیر و هدایت در خود نمی یابیم بایستی در صورت مسئله اش در خود تجدید نظر کنیم و تأمل نمائیم که آیا براستی هیچ نوری از امامت در ما هست یا نیست و یا فقط شیعیان موروثی هستیم! زیرا یکی از بزرگترین آفت دین و ایمان و معرفت، موروثی بودن آنست زیرا اموال و حقوق موروثی موجب کفران نعمت است و هیچ کفری شدیدتر از کفران حاصل از تشیع موروثی- تاریخی نیست همانطور که اشد این کفران را می توان در گروهی از بنی فاطمه سراغ گرفت طبق حدیث نبوی!

سیر و سلوک عرفانی اینجانب نیز از حُبّ علی شروع شد که از خانواده و مادربزرگم به ارث برده بودم که این حُبّ در ارادت به شریعتی، نژادزدائی و دهرگشائی شد تا ما را به محضر حضرتش رساند و دیدارش و تیغش که ما را به لحاظ تاریخی حجامت نمود و خون نژاد را از ما ریخت و ما را مستقیماً به محضر فرزندش مهدی رساند در آخرالزمانش تحت الشعاع نور علی نورش! که این دیدار جز بقدرت روح حسینی ممکن نمی شد. و البته قبل از آن بمدت حدود پنج سال در دوران طبابتم با روح حسنی محشور بودم و زهر جعده را چشیدم و سالها خون بالا آوردم. و سپس در صلوة سجادی

امام غرقه شدم که به لحاظی مجموعه آثارم تماماً شرح ابعاد صلوة است که بزرگترین مکاشفه عرفانی- قرآنی بنده بوده است و سپس به علم تأویل باقری رسیدم و به روح جعفری به تبیین عرفانی شریعت محمدی پرداختم و تا سالها در این مقام باقی و متوقف شده بودم و از شش امام بعدی مهجور مانده بودم تا به این رساله که بناگاه همه این معصومین اخیر را یافتم که در باطن آن شش امام نخستین حضور داشتند و چه بی نام و نشان و براستی غایب از دید و معرفت من مشغول هدایتم بودند. و عاقبت بر عرصه غیبت کبرای مهدی وارد شدم که هم اینک است و در یک قدمی ظهور واحد قهارش!

براستی که مجموعه آثار و معارف بنده واضحترین صدا و سیما و حضور و ظهور معصومین است که شش امام نخست آشکارترند و شش امام اخیر هم در نهان زندگیم حاضر و ناظر! و همه این معصومین در پرتو نور امام مهدی قابل حصول و وصول و شناخت بوده اند یعنی امام حیّ و قیوم!

به یاد می آورم آن شبی که در زادگاهم دازگاره با امام مهدی دیدار نمودم (متعاقب آن صیحه آسمانی) در رویائی دیدم که دکتر شریعتی پس از سالها در همان مکان دیدار به نزدم آمد و برای همیشه با من خداحافظی نمود و گفت کارم با تو به سامان رسید و اینک دیگر از دنیا می روم تا استراحت کنم. و دیدم که تبدیل به شعاع نوری شد و در قبرستان آن منطقه وارد گردید. و این واضحترین بیان این حقیقت است که بدون امام زنده ای سیر و سلوک عرفانی و سیر الی الله محال است و بنده کل این راه را به نور هدایت پیر طریقت و امام عصر خودم دکتر شریعتی آغاز کردم و او مرا به امام مطلق و ولی عصر رساند و جهان را ترک نمود. که روحش غرق نور و رحمت پروردگار عالمیان که آنقدر برایم زحمت کشید و بخاطر من سالها پس از مرگش در دار دنیا باقی ماند و در سال ۱۳۷۴ بالاخره دنیا را ترک نمود به سن ۶۳سالگی! و عجبا که تا قبل از آن واقعه من همواره دکتر شریعتی را در جان خود درک می کردم که با من محشور است ولی پس از آن دیگر او را در خود نمی یافتم تا اینکه سالها بعد (۱۳۸۶) به هنگام انتشار مجموعه آثارم از فضای مجازی دوباره به همراه پیرش ماسینیون به خوابم آمد و آثار را امضاء کرد و رفت. بیان این وقایع و رویاها بدین دلیل است تا بدانیم که بی پیر طریقت نتوان به امام زمان و حضرت ولی عصر رسید و نجات یافت و به حق ملحق شد!

باید دانست که همه محبّین اهل بیت عصمت صاحب کرامات هستند زیرا به نوری از آنان زیست می کنند همانطور که مثلاً در مطالعه آثار و زندگی و زندگینامه هائی که درباره شریعتی به نگارش آمده بوضوح این کرامات را درک می کنیم که از نوجوانی در ایشان حضور داشته است و کرامتی برتر از بلاغت و رسوخ کلام در قلوب مردمان و بخصوص جوانان نیست و می دانیم که یک وجه از پیروزی انقلاب اسلامی ما به نور این کرامت و بیداری وجدان در نسل جوان بود که به کلام دکتر شریعتی حاصل آمده بود. که چنین کرامتی را در کلام امام خمینی هم به یاد داریم که ملتی با هفتاد و دو مذهب را چگونه متّحد ساخت!

و هرگاه طبق حدیثی حدود سیصد و اندی از مخلصین و عارفان شیعی از سراسر جهان جذب نور یگانه و واحد قهار امام گشتند و یگانگیش را با حضرت حق دریافتند و مجتمع گردیدند ظهور فردی و قهار حضرت در جهان آغاز می شود و خداوند این امر را یک شبه تدبیر می کند همانطورکه رسالت و قیام حضرت موسی را به آنی و بی مقدمه سامان بخشید آنگاه که موسی جهت تهیه آتشی برای عیالش بیرون رفته بود با خدایش در درخت زیتون روبرو شد!

پس نهایتاً اینکه بطور خلاصه باید گفت که چهارده معصوم مظاهر نور چهارده اسمای ذات خداوند در جهان هستند تا بشریت به یاری و توسل به این انوار متخلّق به اخلاق الله و خلیفه گردد و به کمال برسد و موجودی الهی شود. پس فقدان هر یک از این انوار موجب فقدان کمال مطلوب انسان است و این فقدان به هیچ گونه ای قابل جبران نیست. بدون توسل و یاری نور حمد محمدی هیچ حمدی کامل برای انسان بسوی پروردگارش ممکن نیست و انسان از ذات حمیدی خداوند محروم خواهد بود و از همه اسماء و صفاتی که از ذات الحمید الهی صادر می شود. پس بدون چنین نوری آدمی هرگز مقام محمودی خود در عالم را نمی یابد و لذا از رحمت مطلقه الهی محروم است. و بدون توسل و یاری نور علوی

اسم العلی که از وجود علی مرتضی برای عالم و آدمیان صادر می شود هیچ استعلاء و تعالی برای انسان ممکن نیست و نه هیچ خلق جدید و ظهور الهی برای انسان و نه هیچ علم و حکمت و عظمت و کبریائی و حلم و عزّتی! و بدون توسل و یاری نور فطرت فاطمی و عصمت فطرتی زهرای مرضیه هیچ عصمت و فطرتی برای انسان قابل حصول و وصول نیست از مرد و زن! و بدون توسل و یاری نور الاحسن حسنی هیچ حُسنی در نیّت و عمل و اندیشه و کمال و جلال و جمال آدمی ممکن نمی شود که انسان را به حق کمالش راه نماید. و بدون توسل و یاری نور الشهید حسینی هیچ شاهد و شهود و بصیرت برحقی که انسان را به جمال حق رهنمون شود ممکن نخواهد بود و نه هیچ احاطه ای بر وجود خویشتن و نه امکان الحاق به نور وحدت وجود برای عارفان! و بدون توسل و یاری صلوة سجادی از امام چهارم هیچ صلوة و صلوات ظاهری و باطنی در قبال حق مقدور نیست و نه هیچ راه اتصالی به خداوند! و بدون توسل و یاری نور تأویل باقری هیچ امکان رجعت الی الله در عمل و اندیشه و دل و روح آدمی محقق نمی شود و آدمی در کثرت دنیا نابود میشود. بدون توسل و یاری نور صدق امام صادق هیچ تطبیق و تصدیقی در قلمرو معنویت و ادراک بشری در دنیا و آخرت برای انسان آخرالزمان حاصل شدنی نیست و بشر در تضاد بین ظاهر و باطن خود و جهانش دو شقه و نابود میشود. بدون توسل و یاری نور صبر امام موسی کاظم برای بشر آخرالزمان هیچ صبر و تحمل و حلم و بردباری در قبال قیامت آخرالزمان ممکن نمی آید. و بدون توسل و یاری نور رضوی امام هشتم، هیچ رضایت و سعادت و وحدت و بهشت و آسایشی در آخرالزمان ممکن نمی شود وهیچ راهی بسوی رضای حق قابل درک نخواهد بود. و بدون توسل و یاری نور جود و برکت امام جواد هم هیچ بخشش و سخاوت و برکتی در حیات انسان آخرالزمان ممکن نمی شود در دین و دنیا! و بدون توسل و یاری نور هدایت امام هادی امر هدایت آخرالزمان برای بشریت محال خواهد بود. و بدون توسل و یاری نور تزکیه و تنویر امام حسن عسکری هیچ تزکیه نفس و تقوا و پاکی در عمل و نیّت و قلب انسان مدرن ممکن نمیشود و خانواده ها محکوم به هلاکت خواهند شد و جوامع متلاشی میگردند. و بالاخره بدون توسل و یاری نور النور از وجود امام مهدی در آخرالزمان هر روشنائی و ادراک و تشخیص و فرقان و تحقیق و جستجوی حقیقت برای بشریت محال خواهد بود. و عاقبت اینکه بدون توسل و یاری و الحاق به نور علی نور از مقام حیّ و قیومی امام زمان در غیبت کبرایش قیامت آخرالزمان قابل شناخت نخواهد بود. و بواسطه این نور علی نور است که همه پرده ها به کنار می رود و جمال حقیقت احدی پروردگار آشکار می گردد.

و اینست که با فقدان هر یک از نور معصومین به تنهائی، کل بشریت آخرالزمان سرنگون و محکوم به نابودیست و زمین اهالی خود را می بلعد و آسمان سقوط می کند و فرو می پاشد. زیرا راه کمال و رجعت آدم و عالم بسوی پروردگارش بدون هر یک از این انوار الهی، ناقص و ناشدنی خواهد بود همانطور که آدمی بدون هر یک از اعضاء و حواسش موجودی ناقص است و سائر اعضاء و حواسش نیز مختل می گردد.

این سخن که "لا اله الا الله" قلمرو نجات و رستگاری است و دربهای ورودش ائمه معصومین هستند تقریباً از زبان همه معصومین نقل شده که مشهورترین کلام مشهور امام رضا(ع) است: لا اله الّا الله دژی است که هرکس بر آن وارد شود مصون و ایمن می ماند و شرط ورود به آن، ولایت اهل بیت است که من یکی از آنها هستم- پس در حقیقت ائمه معصوم دربهای ورود به عرش لا اله الّا الله هستند و راههای رسیدن و الحاق خلق به حق و تخلق خلق به اخلاق الله و حصول وجود الهی! و این همان واقعه خلق جدید تحت الشعاع نور امامان است یا به راه تصدیق و پذیرش ولایت آنها و از راه صراط المستقیم و بهشت و یا از راه انکار این ولایت و به راه آتش دوزخ! و اینست که علی(ع) خود را صاحب بهشت و دوزخ خوانده است یعنی بهشت از نور تصدیق امامان است و دوزخ از آتش انکار و تکذیبشان پدید می آید.

ولی در آخرالزمان همه دربهای ورود به لا اله الّا الله به نور امام مهدی کشف و فتح می شود یعنی امام حیّ و قیوم! یعنی بدون اتصال به نور مهدی نمی توان به هیچیک از انوار چهارده معصوم مربوط گردید و از اهالی خلق جدید گشت و این معنای دیگری از نور علی نور است یعنی مهدی، نور همه انوار معصومین است که خود هر یک نوری مستقل هستند و مهدی نور همه نورها یا نورالانوار است. در حقیقت مهدی، شاه کلید همه کلیدهای ورود به عرش لا اله الا الله است همانطور که خود ما پس از دیدار با آن حضرت بود که بتدریج به حقایق و علوم و اسرار همه معصومین راه یافتیم

و تا قبل از آن، معصومین در اندیشه و باورم جز الفاظی مقدس و فاقد هر معنا و معرفتی نبودند که گوئی همه برابرند در حالیکه چنین نیست و یگانگی علوی آنان غیر از برابری آنهاست این برابری عین عبث و جهالت است در اندیشه شیعیان!

و باید دانست همه شیعیانی که در ولایت امام حیّ و در سیر الی الله زیست می کنند و سالکان و مجاهدان این وادی هستند تحت نظارت و حمایت و هدایت چهارده معصوم اداره می شوند و یکایک امور زندگیشان در دین و دنیا به همین واسطه تدبیر می شود که هر وجهی از آن به نور یکی از معصومین تنویر و تکلیف می گردد. پس یک مؤمن شیعی وظیفه ای واجبتر از خودشناسی عرفانی ندارد که خودبخود به امام شناسی و شناخت یکایک معصومین منتهی می شود که بدون این معرفت نفس هدایتی عرفانی و روشن حاصل نمیشود و فرد در امورات ظاهری و باطنی زندگیش سرگردان میماند زیرا اولیای خود را نمی شناسد تا مستقیماً با آنان در رابطه باشد. زیرا معصومین انوار اسماء الله در عالم ارض هستند و لذا بقیة الله و حجت الله خوانده می شوند که همه امور مؤمنین و ارزشهای زندگیشان بدینوسیله ارزیابی و مقدر می گردد و تا چنین عرفان نفسی نباشد آدمی هیچ احاطه و آگاهی و اراده و یقینی بر خود و ایمان و هدایتش ندارد. و البته که انگشت شمارند عارفانی که دارای چنین مرتبه ای از معرفت و یقین و اتصال هستند که همان یاران خاص امام زمانند و مابقی مؤمنان تحت ارادت و اطاعت این یاران است که زندگی و سیر و سلوک می کنند و این سلسله مراتب ولایت است که همواره بوده و امری واجب است که هر کسی بسته به توان و ظرفیت و نیاز و معرفتش به نور ولایت ارتباط می یابد که این سلسله مراتب خود بیانی از تقوا و تقیه در رابطه است که بسیاری بدلیل عدم درک این حقیقت و عدم رعایت حقوق آن از این قلمرو بیرون شده اند یعنی درک حق دوست، دوست دوست و دوست دوست دوست...! و این عین کلام حق تعالی در قرآن و احادیث قدسی است که: هر که دوست مرا تبعیت کند و دوست بدارد من هم دوستش میدارم! "ای اهل ایمان اگر خدای را دوست میدارید و می خواهید که خدای هم دوستتان بدارد پس از رسول خدا اطاعت کنید." قرآن- و اولیای امام زمان در آخرالزمان جمله رسولان او در میان مردمند!

بنده مکرراً حضور ائمه هدی را در اطرافم احساس و گاه می بینم بخصوص امام مهدی(عج) و امام حسین(ع) را. و عجب اینکه برخی از اطرافیان و دوستان نیز این حضور را در رویاهایشان درمی یابند و به بنده بازگو می کنند. امامان همواره مراقب یاران و شیعیان خاص خود هستند و این واضحترین معنای زیستن در ولایتشان است که گاه حضور وجودی خود را نیز بر شیعیان آشکار می سازند تا آنها را به یقین برسانند که لحظه ای از حمایت و مراقبت و ولایتشان محروم نیستند تا شیعیان نیز در تعهد و وظایف و اطاعت خود از امامان غافل نباشند و حقوق این ولایت را ادا کنند. و شیعه بمیزانی که این حقوق را رعایت می کند در ولایت و هدایت برتری از آنان قرار می گیرد و سلسله مراتب آدمیت را در خلق جدید طی طریق می نماید و رهسپار وادی کمال می گردد تا الحاق به نور امام زمان و تنویر تن و دل و جان!

در یک کلام، ولایت ائمه معصومین همان عشق در استمرار ابدیست عشق به جمال حق در هر صورتی اگر وفا شود به ولایت امامان منتهی گردد زیرا امامان مظهر وفای مطلق عشق خدا به خلق هستند و لذا اگر همه خیانت کنند آنان به کسی خیانت نمی کنند و اگر همه به آنان جفا کنند آنها به کسی جفا نمی کنند و اگر همه به آنها دروغ بگویند آنها به کسی دروغ نمی گویند و... و این همان معنای رحمت و شفاعت و محبت امامان است به مردمان که آنرا "ولایت" گویند و لذا امامان حتی شکنجه گران و قاتلان خود را شفاعت می کنند و عجبا که اکثر این قاتلان ائمه تحت رحمت و محبت همه عمر امامان قرار داشتند و غایت رحمت و محبت امامان بود که این اشقیاء را چنین جسارتی داد زیرا در رحمت و بخشش و شفاعتشان یقین داشتند و لذا بقول رسول اکرم(ص)، همه امامان بدست شقی ترین انسانهای عصر خود شهید شدند. امامان مظاهر رحمت مطلقه پروردگار در بشرند بخصوص در آخرالزمان که عرصه ظهور اشد شقاوتهاست جز امامان هیچ پناهی نیست که بشریت را از نابودی حتمی نجات دهد. و لذا در محور معرفت بر نورانیت ائمه هدی علم رحمت مطلقه قرار دارد که دربابش رساله ای نگاشته ایم. علم رحمت مطلقه همان گوهرهٔ ذاتی عصمت امام است و اصلاً عصمت همان کار و بار و راه و روش حراست از رحمت مطلقه حق در وجود امام است که آنرا شفاعت امام هم مینامند.

احادیث مکرری از رسول خاتم و ائمه هدی وجود دارد که امامت را بنیاد تحقق توحید و کلمه لا اله الا الله می داند و بدون وجود امامان، توحید در عالم هستی واقع نمی گردد پس محکوم به نابودی می شود. و لذا امامان ارکان بقای عالم هستند و نور وحدت وجود در میان موجودات هفت زمین و آسمان! و نور یگانگی زمین و آسمان و لذا خود عین این یگانگی هستند یعنی ارض ملکوت، زمین آسمانی یا آسمان زمینی! همانطور که حتی در عالم طبیعت هم آنچه که بین ذرات و کرات و اشیاء و انسانها ارتباط و اتحاد برقرار می کند نور است. و امام زمان، نور ذات این نور طبیعی- نجومی است یعنی نوری که از این نور برجهیده است: نور علی نور، نورالنور! و این نور علم و حکمت و معرفت و شناخت است یعنی نور اعراف! همانطور که وحدت ذاتی عالم هستی در قلمرو معرفت بشری محقق می گردد و امام، نور معرفت توحیدی و علم وحدت وجودی است یعنی ذات شناخت شناسی است و هر امامی، نصّ و فصّی از اعراف پروردگار است و لذا به نور معرفت امامان است که خودشناسی به خداشناسی و لقای الهی می انجامد و بدون نور امام، خودشناسی به خداشناسی نمی رسد الّا به انانیّت ابلیسی و دجالیت و واژگونی در آتش دوزخ از نوع آنچه که امروزه در انواع عرفانهای دجّالی شاهدیم! امامت حلقه اتصال و اتحاد بین خالق و مخلوق است و این همان سرّ توحید در وجود امامان است. ما حقانیت آل محمد و ائمه معصومین و محمد بن حسن عسکری را فقط به اخبار و احادیث درنیافته ایم بلکه به عقل تاریخی نیز درک می کنیم که انسانهائی مهربانتر و عالمتر و عادلتر و خدائی تر از آنان در تاریخ پدید نیامده است که ظهور رحمت مطلقه الهی را به تمام و کمالش در غیبت کبرای امام دوازدهم درمی یابیم که مقام خلافت اللهی خود را نیز به خلافت در نزد شیعیان و حق جویان تاریخ وانهاده است تا هر که لایق است این مقام الهی را دریابد که آن سخن مشهور امام بیانگر همین رحمت مطلقه امام است که: ما معانی پروردگاریم و ظهورش در شما!

علمای اهل سنت نیز انتظار ظهور مهدی موعود و ناجی آخرالزمان را در محور اعتقادات خود دارند ولی آنرا منوط به امام دوازدهم شیعه و فرزند امام حسن عسکری نمیدانند که برخی معتقدند که اصلاً امام دوازدهمی بدنیا نیامده است و برخی هم معتقدند که بدنیا آمده و بلافاصله به قتل رسیده است و برخی دگر نیز بر این باورند که امامت دنیوی خود را نموده و از دنیا رفته است و... پس گوئی دعوا بر سر نژاد و ژن است نه بر سر حق و معنای امامت موعود! چه فرقی می کند که ناجی آخرالزمان از کدام نژاد باشد از نژاد انس یا جن یا ملائک و یا بنی فاطمه و بنی هاشم و بنی عباس و بنی امیه وو...! اگر در حقیقت امامت موعود باوری قلبی باشد این دعواهای ژنتیکی هرگز به میان نمی آید و بازیچه شیاطین و دجالان نمی شود! اگر براستی امام شناسی و مهدی شناسی و مسیحاشناسی و نجات شناسی و حق شناسی در کار باشد حتی اختلاف بین مسلمین و مسیحیت هم بر سر ناجی موعود از بین میرود و همانطور که قبلاً نشان دادیم معنای ناجی موعود آخرالزمان تبدیل به حبل المتین و عروة الوثقی همه مذاهب شرق و غرب عالم می شود و این دعواهای خناسی بسوی شیاطین برمی گردد. این سخن مشهور مولوی هم اشاره به همین حق دارد تا دعواهای دروغین هفتاد و دو مذهب را از میان بردارد که هر عصری را یک ولی است چه از نسل عمر باشد چه علی! مسئله اینست که بقول حافظ شیرازی گوئی ولی شناسی از میان مسلمین رخت بربسته است و این دعواها همه از جهل و غفلت و بی ایمانی است. اگر درد و معنای بدبختی بشر مدرن براستی درک شود و نجات عقلانی معلوم گردد آنگاه امام و امامت مهدی از هر سمت و سوئی که باشد درک می شود با هر نام و آدرس و گروه خونی و ژنتیکی! و اگر قرار است مهدی موعود بنی آدم باشد و نه بنی جن و بنی فرشته، پس چه خاندانی لایقتر از آل محمد است چه از گور برخیزد چه از چاه و چه از آسمان فرود آید و یا از سُلب بنی آدمی زنده از نو زاده شود که همه اینها برای خداوند و سنت الهی بر زمین ممکن و مقدور است و آنانی که دعوای نژاد مهدی را به میان می آورند بی تردید قلباً مسلم و شیعه نیستند و ریگی به کفش دارند و درد آدمیت ندارند! زیرا نه آنهائی که در انتظار ظهور محمد بن حسن عسکری هستند قادرند هویت ژنتیکی حضرت را اثبات کنند و نه کسانی که این امر را منکرند قادرند که انکار خود را به ثبوت برسانند. پس این خود یک امتحان نهائی عظیم الهی در آخرالزمان است تا خداپرستان را از نژادشان تفکیک نماید تحت عنوان هر مذهب و فرقه ای که باشد! چرا که ظهور ناجی موعود و راز نجاتش چیزی جز براندازی بنیاد نژادپرستی بشر نیست که اساس همه مظالم اوست پس این خود نابترین امتحان بشر در آخرالزمان است و فتبارک الله رب العالمین! پس اینک یکبار دگر بهتر درمییابیم که چرا بخش عظیمی از آثار و معارف ما درباره نژادپرستی و نژادزدائی است که این نیز دلیل دیگری بر حقانیت این معارف بعنوان وجهی اساسی از امام شناسی و دجال شناسی و خودشناسی و خداشناسی است که از آموزه

های بنیادی معصومین در نزد ما بوده است و اینکه چرا شاقه ترین امتحان الهی برای خود ائمه معصوم همین امر گذشتن از امامتشان بوده که در طی این رساله معلوم گردید یعنی امتحان گذشتن از امامت در دنیا که همان خلافت و سلطنت است. همانطور که درک و دریافت بار ولایت امامان معصوم برای شیعیان هم به مثابه برترین استحقاق شیعیان در نزد خداست و مستلزم برترین امتحانات که در درجه نازلتری همان امتحان گذشتن از دنیای این ولایت است یعنی گذشتن از ریاست و تقدیس در نزد مردمان و گذشتن از نژاد و نژادپرستی برای خدا و نزادپرستی! و به یاد آوریم که این موضوع محور همه مجاهدتها و امتحانات و بلایائی بوده که بر همه انبیای الهی در تاریخ نازل شده است و امری جدید نیست و هر که از نژاد و دهر پاک شد مظهر نزاد شد یعنی امام شد!

پس وای بر کسانیکه در این بزرگترین و آخرین امر الهی در آخرالزمان یعنی در امر ناجی موعود متوسل به دعواها و بهانه های نژادی می شوند چه از جانب اهل سنت و چه شیعه! زیرا آل محمد دارای نشانه هائی است که عین سنت انبیای مرسل است که به این علائم شناخته می شود نه به نشانه های نژادی و ژنتیکی و تاریخی و زبانی! غیبت کبرا و طولانی مدت قائم آل محمد جز در خدمت این پالایش عظیم بشری در جهت نژادزدائی از دل و دین و ایمان و عقل نیست زیرا تاریخ اسلام بخصوص در قرون اولیه سراسر غرق در نژادپرستی هائی بوده که لباس شیعه و سنی و زیدی و اسماعیلی و اثنی عشری و امثالهم بر تن داشته است. و بیهوده نیست که طبق اخبار شیعی، تقریباً همه یاران و وزرای امام زمان در آخرالزمان غیر عرب هستند زیرا از نژادپرستی عربی مبرایند نژادپرستی ملبس به دین و ایمان، و عربیت ملبس به شیعه و سنّی! و یکی از مهمترین رسالتهای عرفانی ما، غبارزدائی تاریخی- نژادی از سیمای پاک اسلام و محمد و آل محمد است.

مسئله بسیار مهم دیگری در قلمرو ظهور و بروز ولایت الهی از انسان و از جمله آل محمد، موضوع دو جلوه ذوالجلالی و ذی الجلالی است یعنی امامت مذکر و مؤنث یا امامت رحمانی و نعمانی که از آن به تجلی حسنی و حسینی هم سخن گفته ایم. همانطور که در قرآن کریم بارها شاهد ارجحیت و قیومیت مرد بر زن هستیم و به مردان نیز امر شده که این قیومیت و ولایت را پذیرا شوند و تقوای الهی را هم رعایت نمایند تا به لقای او نائل آیند. (بقره ۲۲۳)- در امر امامت هم قاعده بر همین امر است. با اینکه ذات امامت از رحمت مطلقه است و در لغت هم امامت از امّ و امّیت است ولی استمرار و بقای امامت فقط منوط به ظهور و بروز نعمانی است یعنی حسینی و قهار و مذکّر! و این از اسراری است که جز به معرفت و حکمت توحیدی در عالم ارض درک نمی شود یعنی رحمت مطلقه جز در ظهور و بروز نعمانی و مذکّر قابل حفاظت و حراست نیست و این سرّ عصمت است. درست به همین دلیل حضرت فاطمه که جمال و یگانگی عصمت و فطرت الهی است در نقاب است و ظهور و بروز مادی و دنیوی ندارد و این راه و روش تجلی ذی الجلالی ولایت حق است که رحمت مطلقه را بر خلق می تاباند. غیبت امام زمان نیز بیانی از همین حقیقت است و لذا تجلی نور امام بر شیعیان خاص خود، سیمائی مؤنث و ذی الجلالی و فاطمی دارد و سالها بر ما گذشت تا راز حقیقت شهود تجلیات الهی را دریابیم همانگونه که این تجلیات برای همه عارفان واصل جهان اسلام نیز مؤنث و ذی الجلالی بوده است. یعنی ظهور و بروز ذوالجلالی امام زمان سراسر قهار است که معروف به ظهور جهانی آن حضرت است.

از همین منظر حضور مادران ائمه هدی بعنوان امامت ذی الجلالی در پس پرده امامت ذوالجلالی ائمه قابل درک است که عموماً در نقاب و پنهان است و بسیار بندرت آشکار دیده شده است مثل مادر امام حسن عسکری (حُدیث(ع)) و همسرشان (نرجس(ع)) که حدود ده سال عملاً رهبری شیعیان و همه وظایف امام را برعهده داشتند و همچون خود امامان به انواع مصائب و شکنجه و حبس دچار شده و شهید گشتند که مشابه این امر را درباره حضرت زینب(ع) خواهر امام حسین و همسر امام (شهربانو(ع)) هم در تاریخ ثبت شده است که دقیقاً رسالت امامت را در فقدان امام برعهده داشتند یکی در میان اعراب و دیگری در ایران!

باید درک کرد که امامت ائمه هدی هرگز بدون حضور و وجود همسران و مادران صاحب ولایت و عصمت الهی ممکن نبوده است یعنی امامت همواره دارای دو تجلی و دو وجه ذوالجلالی و ذی الجلالی است چه بشناسیم و یا نشناسیم! و

وجه ذی الجلالی (مؤنث) امامت عموماً در تقیه و غایب مینماید. این امر در رسالت رسول خاتم نیز آشکار است که مرحله ای از آن مختص حضرت خدیجه(ع) است و مرحله نهائیش هم مختص فاطمه اطهر می باشد! پس در اینجا مؤنث و ذی الجلالی بودن امامت مطلقاً ماهیتی جنسی ندارد زیرا عصمت دقیقاً رهائی از جنسیت و نژاد است. و این سنت همیشگی خداوند بر روی زمین است مثل عیسی و مریمین(مریم مقدس و مریم مجدلیه)، موسی و آسیه مادر خوانده اش و صفورا همسرش و نیز ابراهیم و ساره و هاجر وو...! و لذا بدلیل نقاب عصمت و امر تقیه و تقوا و غیبت همواره این وجه رسالت و امامت یعنی امّیت و زنانیت در تاریخ مغفول و مهجور مانده است و مورد سوء استفاده و سوء تفاهم اندیشه نژادپرستی مردان قرار گرفته است و لذا در قلمرو دین هم مرد را در جناح خدا و زن را در جناح شیطان معرفی کرده است. هر کجا مرد خدائی بوده یک زن خدائی هم بوده است همانطور هر کجا که مرد شیطانی بوده زنی شیطانی هم در خفا حضور داشته است. و عجبا که طبق اخبار شیعی در ظهور امام زمان اکثر یاران مخلص هم غیر عربی هستند هم بسیار جوان و هم اکثراً زنانند! و این سه نشان بارز از هویت ضد نژادی وجود مبارک امام است که هر نوع نژادپرستی را از خود دفع می کند یعنی نژادپرستی قومی، جنسی و دهری (عُمر)! یعنی اصالت کهولت و عربیت و رجلیت در نزد امام باطل است. یعنی جوان زنان عجمی عمده پیروان و یاران و وزرای امام را تشکیل می دهند! زیرا نژادپرستی در مسلمین دارای سه وجه و مثلث زبانی- عربی، جنسی- مردسالاری و سن سالاری است که در نزد امام باطل و مطرود است: عرب سالاری، مردسالاری و قدمت سالاری! و لذا دهها حدیث از رسول خاتم و ائمه هدی درباره ماهیت معنوی- دینی- اسلامی ظهور امام زمان در آخرالزمان دال بر بدیع و جدید و بکر بودن حقایق این ظهور است و درست به همین دلیل است که شقی ترین منکران و دشمنان امام در این ظهورش همانا علمای رسمی هستند که تمام علمشان تاریخی و موروثی و کهنه است و نیز اعراب و بخصوص گروهی از سادات بنی فاطمه و پیران هستند که جلوه هائی از نژادپرستی و دهرپرستی و مردسالاری و تاریخیگری است.

البته بسیاری از سطحی نگران و به اصطلاح روشنفکران دینی به استناد این نوع احادیث مذکور می پندارند که ظهور امام زمان همان مدرنیته است و هر چیزی که ضد سنت ها باشد! حقایق آخرالزمانی دین و اسلام محمدی که از نور وجود امام زمان آشکار می شود باز طبق دهها احادیث نبوی و ولوی، تماماً حقایق و اسرار و فضائل قرآنی است در حد کمالش! پس حقایق محمدی آخرالزمان ورای سنت و مدرنیته است. ما در رساله ای تحت عنوان "معمای پسامدرنیزم" نشان داده ایم آنچه که مدرنیزم خوانده می شود همان باطن نفاق سنت های جاهلی بشر است که صورتی از قیامت کفر پنهان و قدیم است. و لذا حقایق دین محمد در آخرالزمان پس از سقوط و ابطال جهانی مدرنیزم مجال بالیدن در جوامع بشری را می یابد.

اصطلاح "جوانزنان عجمی" بیانگر تمامیت ستم مضاعف و چندگانه بر مستضعفترین طبقه از جامعه اسلامی در آخرالزمان است یعنی استضعاف و استثمار و استعمار جنسی و جسمی و روحی حاکم بر زنان جوان عجمی از جانب پیر مردان عربی تحت عنوان اصالت شرعی (عربی)، تاریخی و مردسالاری در لباس اسلام! و امروزه براستی در سراسر جهان بخصوص جهان اسلام شاهد تهی شدن هویت مردان و سقوط ارزش های معنوی در آنان و ظهور این هویت و ارزشها از زنان جوان هستیم! و درست به همین دلیل شاهد ولایت زنان بر خانواده ها هستیم و ذلّت مردان! و این جنبه بر حق زن سالاری در عصر جدید است.

پس اینکه طبق روایات متواتر شیعی، اکثر یاران امام زمان، جوانان و زنان و عجمان هستند دال بر ستم تاریخی عرب بر عجم، مرد بر زن و پیر بر جوان است بخصوص آنگاه که توجیه دینی و شرعی بر تن کند این ستم را صد چندان میسازد و روح و قلب و ایمان مخاطبان را هم به ظلم و ظلمت میکشاند. و امام زمان پناه و حامی و ناجی مظلومترین مردمان است که خلاصه اش در بیان "جوانزنان عجمی" است.

و امروزه این جوانزنان عجمی جهت تحمل بار اینهمه شقاوت و ستم و فریبکاری مردان و پیران و متشرعین معرّب، دست بکار اقدامی هولناک در حق خود شده اند و آن کور کردن بینائی فطرت و عصمت خویشتن است یعنی جراحی

بینی! و می دانیم که مؤمن ترین مسلمانان عجمی در ایران زمین زیست می کنند و اینکه جراحی بینی در کشورمان رکوردار کل جهان است و حدود ده برابر آمار جهانی نسبت به جمعیت می باشد. و قبلاً نشان دادیم که در جمال آدمی عضو بینی (دماغ) کانون مرکزیت نفس ناطقه و فطرت الهی انسان و عضو باعث و بانی عصمت است که این امر درباره زنان صد چندان است که عصمت عریان بشرند! پس جراحی بینی بمعنای اقدامی جهت مدهوشی و خودبیگانه سازی از فطرت و عصمت می باشد. این مظلومیت آگاه و ناآگاه و خواسته و ناخواسته در آخرالزمان در قلب جامعه اسلامی و شیعی بیانی دیگر از ادعای ماست که بیان جامعی از احادیث اسلامی درباره یاران مخلص امام زمان است: جوانزنان عجمی! زیرا اشد استضعاف و مظلومیت از اشد دعوی دینی و اسلامی برمی خیزد که فاقد معرفت و عمل و اخلاص لازم است. و به لحاظ تاریخی می دانیم که زنان غیر عرب در سیطره حکومتهای اسلامی- عربی دچار اشد مظلومیت بوده اند که زنان ایرانی از جمله آنهایند. این مظلومترین طبقه بشری در جوامع اسلامی جز نور فطرت حق یعنی فاطمه اطهر پناه و نجاتی ندارند و جز به این نور قادر به درک امام زمان نخواهند بود. و ظلم و جنایتی هولناکتر از این برای این زنان وجود ندارد که عضو فطرت و عصمت را در صورت خود تخریب و تحریف نمایند که قادر به درک و دریافت نور عصمت فاطمی و نجات امام زمانی نخواهند بود. پس وای بر کسانی که به جراحی و تخریب و تحریف بینی خود می پردازند و وای بر کسانی که دست اندرکار این حرفه شیطانی هستند و از آن حمایت می کنند و وای بر کسانی که می توانند مانع این خیانت و جنایت بزرگ بر علیه عصمت جامعه باشند و اقدامی نمی کنند.

اگر امامان را اسوه های بلایای الهی میبابیم بدین معناست که کانون اشد همه امتحانات الهی هستند و این بدان معناست که مقام عصمت و امامت در جانشان امری جبری و اجتناب ناپذیر نیست وگرنه اینهمه امتحانات از برای چیست؟ مقام جبر که امتحان پذیر نیست. پس امامان بیش از سائر مردمان دارای مقام اختیار در امامت و عصمت بودند و کل ارزش و حق وجودی آنها از همین نکته است. امامت مظهر کمال اختیار است همانطورکه مظهر کمال خیر است و خیر و اختیار در لغت و معنا امری واحد است. یعنی امامان بیش از همه مردمان اختیار و امکان ارتکاب به خطا و معصیت را دارند در آفاق و انفس و در همه ابعاد وجود که سائر مردمان از آن بیگانه و محرومند! برای امامان خطاها و شرکها و معصیت ها و انانیت هائی وجود دارد که در عظمت و وسعت و قدرت، هیچ کسی جز آنها را امکان ارتکاب نیست. که مهمترین و برترین این معاصی و شرک همانا تنفیس امامت برای خود است یعنی انانیت در امر خلافت! و لذا این برترین امتحان و بلای الهی برای ائمه معصوم است تا مقام امامت و خلافت در وجودشان تماماً تسبیح گردد برای خداوند! و ذات من و منیت و انانیت در هو و هویت حق فنا گردد تا امام مظهر هواللهی حق گردد. و اما پس از وصول کامل این مقام هویت اللهی نوبت به امتحان "انیّت" است. یعنی پس از حصول لا اله الا هو نوبت لا اله الا انا می باشد! یعنی درست پس از نابودی انانیت و منیّت امام در هویت حق، نوبت دعوی انالحق و لا اله الا انا گفتن است در حضور خلق به امر حق! و این آخرین امتحان الهی برای امامت امامان بوده است که در میان امامان شیعه در هیچکدامشان همچون امام اول علی(ع) و امام هشتم علی بن موسی آشکارا رخ نداده است. علی(ع) در خطبه های نادره اش و امام رضا هم در دعوی امامتش با صدای بلند در ملاء عام! و لذا هر دو مظهر رضا و رضوان الهی شدند. چنین مقامی در برخی از عارفان شیعه نیز به عرصه ظهور رسیده است همچون حلاج و بایزید بسطامی که هر دو از مریدان مستقیم امامان شیعه بودند. امتحانات هویت اللّهی، مظاهر اشد تقوا و تسبیح حق در مؤمنان و امامان است ولی امتحانات لا اله الا انا گفتن و انیّت الهی در امام، همان امتحان عشق است که کمال خلافت را عرضه می کند که آشکارا امر به شهادت و خودکشی است که امام حسین در واقعه کربلا این امتحان را در کل اهل بیت و یاران صدیقش به اجرا گذاشت که بزرگترین قیامت تاریخ عشق و شهادت را برپا نمود و نور علی نوری شد که بستر و علّت و چراغ قیامت آخرالزمان گردید و راه عشق الهی را برای ظهور فرزندش مهدی در آستانه قیامت مهیا نمود و براستی سفینه نجات و چراغ هدایت بشر گردید با شعار و شعور و مشعر لا اله الا انا! "آمد امر خدا! پس عجله مکن در آن، که پاک و برتر است از آنچه که شرک میورزند. او نازل می کند ملائکه را با روح از امرش بر هر بنده اش که بخواهد تا هشدار دهد که براستی که الهی جز من نیست پس بترسید از من." سوره نحل۲-۱- پس آشکارا شاهدیم که چگونه هویت الهی در این بنده صاحب روح و امر و ملائکش بناگاه تأویل و تبدیل به انیّت و انانیت الهی می شود و "هو" به آنی "انا" می شود! و کیست صاحب امر و روح و ملائک جز امامان معصوم! این همان ادعای علی مرتضی در خطبه بیان و افتخاریه است: منم اول و آخر،

ظاهر و باطن و گستراننده زمین و برپادارنده آسمان و رزاق موجودات و صاحب بهشت و دوزخ و قائم قیامت و...! و شاید این باشد آن امتحانی از جانب خداوند که کسی جز علی مرتضی به آن آزموده نشد (بقول رسول اکرم(ص)). این همان موضوع و قلمرو غیبت امام زمان است که موسوم به تقیه می باشد یعنی انکار لا اله الّا انا و استمرار لا اله الا هو! هو و هویت همانطور که بیانگر ضمیر غایب است عرصه غیبت امام زمان است یعنی امام خود را به انیّت و انانیت الهی آشکار نمی کند که چون چنین نماید همان ظهور فردیت قهار امام است. و در حقیقت کمال امام شناسی جز شناخت انیّت امام نیست که همان شناخت ظهور لا اله الا انا از وجود امام است که همان شهادت خداوند بر الهیت امام است: شهدالله انّه لا اله الا هو! قرآن کریم-

همانطور که محمد مصطفی بارانداز و جامع و اکمل و اوج و عصاره همه نبوتهاست و ظهور باطن واحده صد و بیست و چهار هزار پیامبر است امام مهدی در ظهور عرصه غیبتش همین نسبت را با همه اولیای الهی و معصومین دارد. این حقیقت از زبان همه ائمه قبل از مهدی به طرق گوناگونی بیان شده است. نقل است که امام رضا(ع) هرگاه که اسمی از مهدی موعود به میان می آمد بلند می شدند و دستشان را بر سر می نهادند و تعظیم می نمودند. این نشان میدهد که امام مهدی به مثابه مقصود نهائی امامت است و همه ولایتها و امامتها در وجود ایشان در سطح کل عالم و آدمیان به بار می نشیند. او ظهور مطلقه حق عالم و آدم است که عالمیان و آدمیان را به حق وجودشان میرساند یعنی به خدایشان میرساند و خدائیت وجودشان: و در آنروز هر چه در زمین و آسمان است دگر می شود و از برای پروردگارش ظهور و بروز می کند. قرآن- بروز برای پروردگار همان بروز الهی هر چیزی است بگونه ای که لایق پروردگار باشد و این ظهور الهییت عالم و آدم است به نور مهدی!

در اندیشه و وجدان هر انسان اهل تفکر و تحقیقی در تاریخ بشر این مسئله بی پاسخ و معمای عظیم تا ابد حیرت زاست و دائماً هم بر حیرت افزائیش می افزاید که: این جهان هستی بیکرانه با این عظمت فزاینده با اینهمه علم و دقت و نظارت و مدیریت لحظه به لحظه و حساب شده از کیست و از کی و کجاست و چه منظور و مقصودی دارد و خود آفریننده و رهبرش کیست و کجاست و چکاره است و آدمی را بعنوان تنها شاهد و مسئول حیات و هستی و خلقش برای چه آفریده و از وی چه می خواهد و اینهمه انبیاء و اولیایش را برای چه فرستاده است و پایان این ماجراها به کجا و برای چیست و آدمی در این طرح عظیم خداوند چه نقشی دارد و باید داشته باشد...!؟ پاسخ عقلی و علمی و عینی و ظاهری و باطنی به این معماها جز از وجود مبارک امامان معصوم برنمی آید و نیامده است و تعیّن و تحقق وجودی این پاسخ هم وجود مبارک آخرین امام آخرالزمان یعنی مهدی موعود است وجود این حضرت پاسخ همه مسائل بشری از آغاز تا پایان جهان است پاسخ همه سؤالات متفکرین و شاعران و فلاسفه و علما و عرفا و انبیاء و اولیای الهی در طول تاریخ بشری! و پاسخ همه مصائب و دردها و رنجهای توده های بشری از آغاز تا پایان جهان! او اجابت کننده همه دعاهاست و همه دعاها در وجود او در پرتو نورش اجابت می شوند. او جمال اجابت همه مسائل و ادعاهای بشر است. همانطور که هم هادی است و هم مهدی! هم داعی است و هم راعی و هم مرعی! هم شاهد است هم مشهود، هم شهید و هم مشهد همه شهودات! ظهور جهانی امام مهدی اینگونه است: اول و آخر، ظاهر و باطن، حائل و واصل! خالق و مخلوق و علت و معلول جمله در وجودش یگانه شده و به جمال یگانه رخ می نمایند!

این نکته از برای اهل معرفت بس در خور تأمُّل و حیرت است که چرا برترین هادی و راشد خلق جهان معروف به "مهدی" (هدایت شده) است. این سرّ وحدت وجود حق و خلق است که اول و آخر در او یکی است و امام و مأموم! همانطور که "مؤمن" هم اسم خالق است و هم مخلوقی که به خالقش ایمان دارد! اینست که "امام" محل تلاقی و وحدت خالق و بنده است و آئینه خودشناسی و خداشناسی اهل ایمان است. اینست که مؤمنین در وجود مهدی های دورانها هم خود را می بینند و هم خدایشان را! خود و خدا در وجود مهدی یکی است. مهدی، آئینه جلال و جمال پروردگارش نیز می باشد که پروردگار در وجودش به تماشای خود می نشیند! اینست که امامان را "اعراف" نامیده اند! و اینست معنای سرّ حق در وجود امام که هر چه آشکارتر می شود سرّتر میگردد و لذا فقط عشاق الهی قادر به تعامل و حمل این امانت هستند حمل ولایت امام!

اینست که امام را نور عقل کل عالم و نور عشق خدا در ظهور عرفات می دانیم که: گنج نهان بودم و به عشق آمدم تا خود را آشکار ساخته و بشناسانم! امام نور یگانه این عقل و عشق است: عشق به شناخت و شناساندن و شناخته شدن! مهدی مظهر کمال یگانگی عقل و عشق است. عقلی که در غایتش عین عشق است و از عشق به ظهور و معرفت است: عشق به معرفت و معرفت درباب این عشق! و جز در جریان معرفت نفس این یگانگی درک و تجربه نمی شود و لذا فقط عاشقان خودشناسی به مهدی میرسند و مهدی وجود خود را می یابند! یگانگی هادی و مهدی جز در عارفان مفهوم نمیشود و به ظهور نمیرسد! و اینست که همه عارفان به علی(ع) میرسند و همه علیین هم به مهدی! و لذا هر عارف کاملی هم مهدی عصر خویش است. و لذا دوازده هادی داریم و دوازده مهدی! دوازده عارف داریم و دوازده معروف! دوازده عاقل داریم و دوازده معقول! دوازده عاشق داریم و دوازده معشوق!

پس باید درک کرد که شیعیان حقیقی و مهدوی جز عاشقان حقیقت نیستند و سوداگران عافیت و بهشت پرستی را به این مکتب راهی نیست و لذا وعده بهشت برای متقین هم جهت کسب علم علی(ع) است و نه عیاشی و عافیت! و لذا کسانی که در رابطه با امامان جز شفاعت و عافیت را طلب نمی کنند عاقبت جذب دجالان می شوند! و این دجّالان هستند که وعده به بهشت دنیا می دهند! شیعیان حقیقی و پیروان مذهب امامیه جز در عطش علم و حکمت و معرفت حق نیستند یعنی در جستجوی اعراف! مجموعه آثار و معارف ما نیز بوضوح نشان می دهد که ما نیز گام به گام در همین جستجو به شناخت امامان نائل آمده ایم و اتفاقاً در هر مرحله ای نیز پا بر عافیت و بهشت موجود زندگی خود نهاده ایم. و لذا علی(ع) میفرماید هر که به جستجوی دنیای خود به دوستی با ما بر آمده چون نیازش برطرف شده، دشمن ما گردیده است!

جهان هستی چیست؟ خالقش کیست؟ من چیستم و این زندگی با اینهمه بلایا از برای چیست؟ از کجا آمده و به کجا میرویم و اینک کجائیم؟ این سؤالات فطری هر انسانی است که اگر جستجو شود انسان را مشمول رحمت مطلقه الهی قرار میدهد و بسوی امامانش رهنمون می سازد تا به پاسخ همه این مسائل نائل آیند نه فقط به ذهن بلکه به عین حقیقت! این عین معنای کلامی از رسول خداست. امروزه که اکثر مردمان جهان به حداقل نیازهای حیاتی و غریزی و معیشتی خود نائل آمده اند و مناسبترین شرایط جستجوی حقیقت زندگی را یافته اند متأسفانه حتی فطرت خود را هم به فراموشی سپرده اند! گوئی که شکم سیری و ارضای غرایز همواره خصم خودآگاهی فطری بشر است و لذا طبق سنت تاریخی همواره بردگان و ضعیفترین و فقیرترین مردمان به جستجوی حقیقت برآمده اند و لذا اکثر شاگردان انبیاء و امامان ما نیز از این طبقه بوده اند و در اینجا به راز آخرین وصیت رسول خاتم بیشتر پی می بریم که: الفقر فخری! و اینکه چرا خداوند هم در کتابش مستضعفین را وعده به خلافت و وراثت خود در جهان داده است یعنی کسانی که ضعف و فقر دنیوی را برمی گزینند و بلکه به آن افتخار می کنند! "فقرائی که در راه خدا محصور و محبوس گشته اند..." قرآن- و امامان اسوه های این حقیقت محمدی هستند یعنی اسوه های فقارت با افتخار و عزّت و کرامت و شفاعت حق! و امام زمان اسوه مطلق این امر است یعنی یتیم و فقیر و مسکین محض! و لذا خداوند در کتابش کسانی را که از همنشینی و همسفره گی با این جماعت بیزاری می جویند دشمنان دینش معرفی کرده است (سوره ماعون)- این مذهب شیعه و مکتب امامیه و سیره مهدویت است. این همان خطی است که از صدر اسلام اهل تشیع و اهل تسنن را از هم تفکیک کرده است یعنی اهل ولایت را از اهل سلطنت و آل سفیان و عباسیان و فاطمیان مصر را از آل علی(ع)!

حمد بی پایان خدای عالمیان را و شکر تن و دل و جان نثار ارواح مقدس چهارده معصوم(ع) که معصومیت و مظلومیتشان بالاخره کمر هستی را شکست و قلب جهان را به انفجار و انفطار کشاند و به این بنده حقیر سراپا تقصیر این توفیق را عنایت نمودند که بیانگر و معرّف پرتوی از نور جهانگیرشان باشم که در طی تألیف این رساله دمادم بر من نظر نموده و یاریم کردند. اللّهم صل علی محمد و آل محمد و عجّل فرجهم!

علی اکبر خانجانی - ۱۳۹۴/۰۵/۳۱